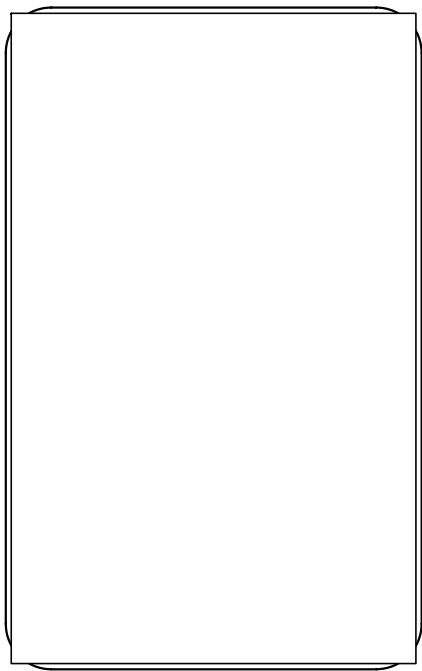


شناخت صحابه

شیخ نجم الدین طیبسی



فهرست مطالب

درآمد.....	۹
فصل اول: صحابه مشترک.....	۱۱
صحابی کیست؟.....	۱۱
مرجعیت پس از پیامبر؟.....	۱۶
برخوردی دو گانه.....	۱۹
سخنی گستاخانه.....	۲۲
فصل دوم: نقد صحابه.....	۲۷
تتفر معاویه از نقل حدیث.....	۲۷
نقشه ترور پیامبر ﷺ.....	۲۸
فصل سوم: صحابی ناشناخته.....	۳۵
عمرو بن حنق.....	۳۵
اسلام آوردن عمرو بن حنق.....	۳۷

۴۰	تربیت یافته علی <small>رضی الله عنه</small>	فصل هشتم: راه راست	۱۱۱
۴۳	همسر عمرو بن حمق	علی <small>رضی الله عنه</small> ، صراط مستقیم	۱۱۱
۴۸	رنج های علی <small>رضی الله عنه</small>	برترین انسان بعد از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۱۶
۵۳	فصل چهارم: رابطه امیرمؤمنان <small>رضی الله عنه</small> و صحابه	فقه علی <small>رضی الله عنه</small>	۱۱۸
۵۴	ماجرای بیعت	تالیقاتی خصمانه	۱۲۰
۵۶	فتنه انگیزی	اعتراضی بی جا	۱۲۳
۵۸	نوع رابطه با خلیفه سوم	فصل نهم: درنگ در یک واقعت	۱۲۷
۶۵	جایگاه عایشه	آیه تطهیر	۱۲۷
۶۹	جنگ ها و فتوحات	حدیث کساء	۱۲۸
۷۴	نسل کشی به نام اسلام	پرسش با چهار مینا	۱۲۹
۸۱	فصل پنجم: نامگذاری و ازدواج ها	استمرار نبوت	۱۳۶
۸۳	ازدواج خلیفه با اُم کلثوم		
۸۹	فصل ششم: رابطه صحابه با یکدیگر		
۹۰	رابطه همسران پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>		
۹۵	قاتلان عثمان		
۹۹	فصل هفتم: شیعه و صحابه		
۹۹	پیدایش تشیع		
۱۰۳	تبانی خلفا		
۱۰۸	ماهیت نامگذاری ها		

درآمد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف السرفراء

وخاتم الانبياء ابي القاسم مصطفى محمد ﷺ و على اهل بيته

الطيبين الطاهرين والغر الميامين سيما امام زماننا

روحي و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

كتابي را كه در اختيار داريد، سلسله درسهایی است كه در تابستان ۱۳۸۶

در حضور جمعي از خواهران طلبه حوزه هاي علميه شهر ستانها كه به عنوان

اردوي زيارتي و علمي فرهنگي به قم مقدس آمده بودند، ايراد گرديد و نظر

به اهميت موضوع و پيشنهاد مكرردانش پژوهان، اين مباحث توسط خود

دانش پژوهان پياده، و پس از بازنگري مجدد، و تنظيم و ويرايش، براي

استفاده عموم قرار مي گيرد، اميدوارم اين خدمت ناچيز، مورد عنايت و

رضايت ولي نعمتان، حضرت مهدي ﷺ قرار گرفته باشد. انشاء الله.

قم - نجم الدين طيبي

۱۳۸۷ / ۳ / ۳۰ مطابق ۱۴۲۹ / ۶ / ۱۵

فصل اول

صحابه مشترک

صحابی کیست؟

معنای صحابه مشترک صحابه‌ای است که مورد قبول ما و اهل سنت‌اند. علت طرح این بحث چیست؟ اهل سنت تری دارند که همه صحابه را عادل می‌دانند. از دیدگاه آنان، هر کس پیامبر اکرم را ملاقات کرده صحابی تلقی می‌شود و دارای مصونیت است و عادل به شمار می‌آید. ما در اینجا سخنانی اساسی داریم.

محور نخست: عدالت یعنی چه؟ صحابی کیست؟ به چه کسی صحابی می‌گویند؟ آیا همین که شخصی پیامبر ﷺ را دید صحابی به شمار می‌آید؟ چه مدت باید پیامبر را ببیند؟ یک روز، دو روز، یک ماه، یک سال، آیا باید در جنگ‌ها با ایشان شرکت کرده باشد یا خیر؟ همین که فرض کنیم شخص پیامبر را در راه دیده، می‌توان او را صحابی به شمار آورد؟

پرسش: فرض کنید می‌خواهیم بگوییم اصحاب ابوحنیفه چه کسانی‌اند؟ آیا به بقالی که سر کوچه ابوحنیفه زندگی می‌کرده و هر روز نیز ابوحنیفه را می‌دیده می‌توان صحابی ابوحنیفه گفت؟! آیا به خادم ابوحنیفه که خدمتگزاری او را می‌کرده می‌توان صحابی گفت؟ صحابی او کیست؟ آیا شاگردانش که تفکر او را داشته و فکر او را رواج بدهند صحابی او هستند؟ شما به چه کسی صحابی می‌گویید؟ در تاریخ افرادی داریم که فتدافقه او را خدمت پیامبر اکرم بردند و تا زمان رحلت، با آن حضرت بود و پس از رحلت، حضرت را به خاک سپرد. این یک نمونه صحابی. فرد دیگری داریم که نه تنها با پیامبر نبود؛ بلکه در جبهه مخالف وی قرار داشت و با حضرت درگیر بود. هر کجا آتش جنگی بر ضد پیامبر شعله ور می‌شد این فرد، آتش بیار آن معرکه بود. و تا پایان نیز همین شیوه را دنبال کرد تا حلقه محاصره در مکه تنگ شد و همه به اسارت در آمدند و سپس پیامبر فرمود: «اتم الظلغاء؛ شما آزادید». ولی بالاخره اسیر بودند. نمونه اول، حضرت علی ابن ابیطالب. نمونه دوم ابوسفیان و معاویه‌اند. نمونه اول و دوم هر دو صحابی! در پی اندکی انصاف.

بحث را بی می‌گیریم:

۱- معنای عدالت چیست؟

۲- معنای صحابی چیست؟

۳- به چه دلیل صحابی باید عادل باشد؟

عدالت همه صحابه را از کجا آورده‌اند؟ قهراً می‌گویند: در این زمینه، آیاتی از قرآن داریم که همه صحابه عادل‌اند. ولید بن عقبه برادر

مادری عثمان، استاندار کوفه و امام جماعت آن شهر نیز صحابی بود و شراب می‌نوشید. شبی تا سحر مشروب خورد هنگام اذان صبح وارد محراب شد و با گفتن الله اکبر نماز صبح را چهار رکعتی به جا آورد. مردم که به او اشکال و اعتراض کردند، خیال کرده او می‌گویند چرا کم نماز می‌خوانی؟ گفت: من امروز خیلی سر حالم اگر می‌خواهید برایتان بیشتر نماز می‌خوانم. این فرد نیز نمونه‌ای دیگر از صحابی است. شما به چنین فردی عادل می‌گویید؟!

قرآن خود، برخی از صحابه را فاسق می‌داند ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ﴾ این‌ها کسانی‌اند که (طبق تفسیر اهل سنت) عایشه را به اموری -فحشاء- متهم کردند. البته براساس تفاسیر ما، این موضوع مربوط به عایشه نیست؛ بلکه به ماریه قبطیه ارتباط دارد. ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ پیامبر اکرم ﷺ در این ارتباط یک زن و دو مرد، -یعنی حمنه و حسان بن ثابت و مسطح بن اثانه- را تازیانه زد. این سه تن، به یقین مرتکب گناه شدند که تازیانه خوردند. بنابراین، آیا فردی را که متهم کردند عادل بود که پیامبر او را تازیانه زد یا مرتکب گناهی شده بود؟ اگر مرتکب گناهی شده باز می‌گویید وی عادل است. این سخن غیر منطقی را از کجا می‌آورید؟ شأن نزول آیه شریفه: ﴿أَفَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ مربوط به کیست؟ همه مفسرین اهل سنت می‌گویند: این آیه در مورد ولید بن عقبه نازل شده است. همین شخص

۱. النور: آیه ۱۱.

۲. السجده: آیه ۸.

روزی خطاب به علی بن ابیطالب، عرض کرد: من شمشیرم از تو برنده‌تر
 و زیانم از تو نیز تراست. حضرت فرمود: ساکت شو! فاسق. همین که کلمه
 فاسق را امام به وی نسبت داد، آیه نازل شد که: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ
 كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾^۱ خدا می‌فرماید: فاسق، شما می‌گویید عادل!
 آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾^۲ در
 مورد همین ولید بن عُبَّه است. قرآن در دو مورد نسبت به او تعبیر فاسق
 دارد؛ ولی ما بگوئیم همه صحابه رسول خدا عادل‌اند! چنین سخنی از منطق
 و نصوص، دور است. ما نیز مشتاقیم همه صحابه عادل باشند، نگران
 نمی‌شویم که عادل باشند. همه مردم دنیا عادل باشند؛ اما از سخن غیر منطقی
 نیز خرسند نخواهیم شد. قرآن می‌فرماید: فاسق؛ ولی ما بگوئیم همه عادل‌اند!
 موضوع مورد بحث، مسأله مهمی است. آیا به راستی تمام صحابه
 پیامبر اکرم ﷺ عادل‌اند. به چه دلیل؟ اگر این افراد عادل بودند چرا به
 یکدیگر پرخاش می‌کردند و با هم به کشمکش می‌پرداختند و به هم
 نسبت فسق و حتی کفر می‌دادند؟ عمار یاسر، عثمان را لعن می‌کرد.
 عمرو بن حَقِّق، صحابی پیامبر اکرم به خانه عثمان که در محاصره بود
 حمله کرد و خنجری از جیب خود بیرون آورد و به عثمان گفت تُه
 ضربه به شکمت می‌زنم.^۳ سه ضربه به خاطر خدا، شش ضربه به خاطر

۱. السجدة: آیه ۱۸.

۲. الحجرات: آیه ۶.

۳. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۱۸۰؛ الفتنة الكبرى، طه حسين، ص ۱۷۰؛ شرح المقاصد
 نفاذی، ج ۵، ص ۳۱۰.

خودم. شما که می‌گویید: همه صحابه عادل‌اند، توضیح دهید وقتی از
 شما می‌پرسم دیدگاه شما در مورد قاتلان عثمان چیست؟ می‌گویید
 همه کشتندگان عثمان فاسق‌اند. اکنون که قاتلان عثمان از دیدگاه شما
 فاسقند، عده‌ای از آنها صحابه هستند، از جمله: عمرو بن حَقِّق، خود
 یکی از قاتلین عثمان است. اینک این فرد عادل است یا فاسق؟ چه
 پاسخی می‌دهید؟ بر اساس اصول مورد قبول شما باید وی عادل باشد.
 چون صحابی است و به دست پیامبر، ایمان آورده است، از سویی به او
 ناسزا می‌گویید! و او را فاسق می‌خوانید.

امام ذهبی می‌گوید: برای قاتلان عثمان، آرزوی جهنم داریم.^۱

امام ابن حزم می‌گوید: اینان فاسق و ملعونند^۲ و هر چه ناسزا است
 نثارشان می‌کند. سخن ما این است که موضع خود را مشخص و مسئله
 عدالت صحابه را برای ما روشن نمایند. یعنی آیا برخی از صحابه با
 تمام کارهای خلافی که انجام داده‌اند، باز عادل‌اند؟!^۳

نمونه دیگر، بسر ابن ارقاة، خود یک صحابی است. جنایتی در
 پرونده او ثبت شده که شاید از شارون یهودی و اسرائیلی سر نزده
 باشد. وی از سوی معاویه و از شام مأموریت یافت تمام روستاها و
 شهرهای شیعه نشین را ویران سازد. وقتی به یمن رسید، استاندار آن
 شهر گریخت و دو فرزند خردسالش را به همسایه سپرد. بُسر بن ارقاة

۱. تاریخ الإسلام (العلاء)، ص ۶۵۲.

۲. الفصل، ابن حزم، ج ۴، ص ۱۴۱؛ الغدير، ج ۱، ص ۳۲۹.

دستور داد آن دو کودک را آوردند و در برابر چشم مادر، سر از بدن آن‌ها جدا ساخت.^۱

مادرشان دیوانه شد.^۲ زن‌های یمن، زبان به اعتراض گشوده و شورش کردند و گفتند: ما آن زمان که کافر بودیم، ارتش مسلمانان با ما چنین برخوردی نمی‌کرد. اکنون که مسلمان هستیم. چرا؟ وی زنان را تهدید کرد و به جان آن‌ها افتاد. عده‌ای را کشت و بقیه را به بند و زنجیر کشید و به بازار آورد و حجاب از آن‌ها برگرفت و آن‌ها را فروخت؛ آیا یهود، چنین جنایتی انجام می‌دهد؟! ما قصد تبرئه نداریم. یهود و اسرائیل مورد لعن خدا باد امیدواریم ذلت آنان را با چشم خود ببینیم؛ ولی مقصود ما این است که بگوییم فرد یاد شده نیز، صحابه است. شما که می‌گویید صحابه عادل‌اند آیا همه را می‌گویید؟ این عده را که ملاحظه می‌کنیم شما خود نیز نمی‌توانید بپذیرید. بنابراین، موضوع عدالت صحابه، بحث مفصلی است؛ ولی اصالت با کیست؟

مرجعیت پس از پیامبر؟

بعد از پیامبر اکرم ﷺ، اصل مرجعیت، با صحابه است یا با اهل بیت پیامبر؟ «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» برخی با این سو و آن

سو زدن پافشاری دارند تا جمله فوق را به «کتاب الله و سنتی» تغییر دهند. در صحیح ترمذی، جمله «کتاب الله و عترتی»^۱ و در صحیح مسلم، عبارت «أذكرکم الله فی أهل بیته»^۲ آمده است، بر این اساس، بعد از پیامبر اکرم ﷺ مرجعیت، مربوط به اهل بیت او است.

هدف از طرح تز عدالت این است که مرجعیت را به صحابه بدهند و اهل بیت را کنار بگذارند. به طور کلی طرح این تز، فقط برای همین جهت است. اگر غیر از این است به این پرسش پاسخ دهید: هر چند اصالت با صحابه باشد، نه اهل بیت. به فرض علی بن ابیطالب وصی رسول خدا نیست، حتی خلیفه چهارم نیز به شمار نیاید. صحابی که هست. ببینیم با این صحابی چه گونه برخورد می‌کنند. ناسزا گفتن به حضرت علی اشکال ندارد!! کشتن آن حضرت نیز بی‌اشکال است و قاتل او را تبرئه و مورد ستایش و مأجور^۳ می‌دانند. اما جسارت به معاویه، کیفر دارد. امام جمعه و جماعتی در حُصص بود، از احمد بن حنبل پرسیدند: این امام جماعت چگونه فردی است. در پاسخ سه بار گفت: «نقّه» یعنی «فرد بسیار خوب و مورد اعتمادی است». اکنون ببینیم این امام جمعه کیست و داری چه ویژگی است؟ نام وی حریر بن عثمان است. شخصی می‌گفت من ۷ سال در نماز جماعت وی شرکت کردم پس از نماز صبح تسبیح به دست می‌گرفت و هفتاد مرتبه علی را [نمود بالله] لعن می‌کرد.

۱. سنن ترمذی، ۳۲۸/۵.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳ و منابع دیگر.

۳. الصواعق المحرقة، ص ۱۸۴؛ تلخیص الحبر، ج ۴، ص ۲۶.

۱. استیعاب، ۱۶۰/۸.

۲. اسد الغایة، ج ۱، ص ۱۸۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۱۳؛ تہذیب الکمال، ج ۴،

ص ۶۵؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۰۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۸۴.

بعد از نماز عشاء نیز آن حضرت را لعن می‌کرد. با هم حج رفتیم. هرگاه پیاده و سوار مرکب می‌شد، علی را لعن می‌کرد. این فرد، از دیدگاه احمد بن حنبل ثقه است! ولی در مورد عبیدالله بن موسی العبسی^۱، از احمد حنبل پرسیدند: چگونه فردی است. گفت: مبادا از او حدیث نقل کنید. گفتند: چرا؟ گفت: شنیده‌ام به معاویه توهین می‌کند، ملاحظه کنید! توهین به معاویه اشکال دارد؛ ولی توهین به علی بن ابیطالب بی‌اشکال است. کشتن حضرت علی نیز اشکالی ندارد!! عبدالرحمن بن ملجم، قاتل علی است. ببینید چه اندازه برای او فضائل نقل می‌کنند. مثلاً فرد خوبی است، روزه می‌گرفت نماز می‌خواند حتی زمانی که می‌خواستند او را بکشند همواره رُز و ذکر بر زبانش جاری بود. یعنی به اندازه‌ای او را تقدیس و برای او فضیلت می‌تراشند که فقط مانده انسان برایش گریه نیز بکنند^۲. دقت کنید؛ عمر سعد تابعی قاتل امام حسین چطور؟ وی نیز فرد خوبی است! ثقه است! ملاحظه کنید کسانی که اصالت را به صحابه می‌دهند، منظورشان کدام صحابه است؟ صحابه جدای از اهل بیت! ما می‌گوئیم چرا باید این گونه برخورد کنید؟ چرا یک بام و دو هوا؛ علی بن ابیطالب^۳ حداقل یک صحابی که هست، پس چرا نسبت به قاتلانش این گونه قضاوت می‌کنید؟

برخوردی دوگانه

از امام باقر^۴ روایت مفصلی نقل شده که بی‌مناسبت نیست تنها اشاره‌ای به آن داشته باشیم. امام^۵ خطاب به عده‌ای فرمود: از شما پرسشی دارم: اگر از شما پرسند دیدگاه شما نسبت به خلیفه اول چه گونه است؟ بی‌درنگ پاسخ می‌دهید: دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن می‌داریم. نسبت به خلیفه دوم و سوم چگونه؟ باز هم می‌گوئید: دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن می‌داریم. ولی نسبت به خلیفه چهارم؟ دوستدارانش را دوست؛ اما دشمنانش را دشمن نمی‌داریم! چرا؟ با این که پیامبر اکرم^۶ در مورد حضرت علی^۷ فرمود: «اللهم وال من الاء و عاد من عاده؛ خدایا! دوستدارانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدار»^۸ مشکل شما همین جاست که می‌گوئید: با دشمنان علی دشمن نیستیم. هرگاه به دشمنان خلیفه اول که در برابر خلیفه ایستادند، می‌رسند به جرم ارتداد به آنان مهر باطل زدند. کسانی را که در برابر خلیفه دوم ایستادند نیز مرتد دانسته و مهر باطل زدند. مخالفان خلیفه سوم را نیز فاسق، فاجر، جهنمی و بی‌دین تلقی کردند. اما در مورد دشمنان علی؟ فوراً به آنها اجازه اجتهاد می‌دهند که دشمنان علی مجتهدند^۹. این برخورد دوگانه و به گفته عربها «الکلیل بمکیالین» چرا؟

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۶۷.

۲. تظهير الجنان، ص ۳۱۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸۴؛ منهاج السنه، ج ۳، ص ۳.

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۴۲۷؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۶ و ج ۱۸، ص ۵۹.

۲. السنن الکبری، ج ۸، ص ۵۸؛ تلخیص العیبر، ج ۴، ص ۴۶.

مسئله عدالت صحابه، ریشه‌ای دارد که باید آن را جستجو کرد. چه کسی این مسئله را طرح کرده و انگیزه‌اش از این کار چه بوده است؟ این مسأله باید روشن گردد و ببینیم از کجا سرچشمه گرفته است؟ ما که سخن از صحابه مشترک به میان می‌آوریم نباید اشتباه شود. هدف ما این نیست که صحابه پیامبر اکرم ﷺ را رد کنیم، بسیاری از این صحابه از دیدگاه ما دارای احترام‌اند؛ ولی منظور از سخن ما که صحابه مشترک می‌گوییم. چون دو گونه‌اند و اصولاً بین صحابه، دو گونه تفکر وجود داشت. یک تفکر، اجتهاد در برابر نص. تفکر دیگر تعبید در برابر نص، اجتهاد در برابر نص، اظهار نظر شخصی در برابر گفته صریح قرآن و سخن پیامبر اکرم ﷺ و تعبید در برابر نص، یعنی ما در برابر قرآن و سخن پیامبر اکرم ﷺ هیچ سخنی نداریم.

این دو طرز تفکر در زمان پیامبر اکرم ﷺ در میان صحابه وجود داشت. در رأس صحابه تعبیدی مولای متقیان، حضرت علی ﷺ قرار داشت. نهج البلاغه را ملاحظه کنید چند خطبه دارد و آیا تعداد خطبه‌های امیرمؤمنان ﷺ همین اندازه است؟ علی بن ابیطالب ﷺ ۵ سال حکومت کرد و ۲۵ سال نیز خانه نشین بود. یعنی پس از پیامبر اکرم ﷺ ۳۰ سال در قید حیات بود. آیا سخنان حضرت در این ۳۰ سال، ۱۴۲ خطبه بوده. قطعاً خیر؛ این میثم بحرانی به نقل از راوندی می‌گوید: من بیست جلد کتاب از سخنان امیرمؤمنان ﷺ یافتیم^۱. پرسش این است که: این بیست

۱. مقدمه شرح نهج البلاغه.

جلد سخنان امیرمؤمنان ﷺ چه زمانی وجود داشته است؟ زمان پیامبر بوده یا خیر؟ زمان پیامبر که علی ﷺ، سکوت اختیار کرد و هرگز اظهار نظر و رأی نداشت. هرچه را پیامبر می‌فرمود به دیده منت داشت، حتی در نیت احرام می‌گفت خدایا! به همان نیتی که پیامبر تو، احرام بسته محرم^۱ می‌شوم. این مسأله را تعبید در برابر نص می‌گویند. تفکر دیگر، اجتهاد در برابر نص بود. یعنی با این که پیامبر فرموده؛ ولی جای چانه زدن ندارد. هر چند سخن جبرئیل باشد، ما نیز سخنی داریم. «ایتنوی بدوات و قرطاس»؛ قلم و کاغذی بیاورید تا برایتان سفارشی بنویسم». آیا این سخن جای اعتراض دارد؟! خیر؛ عده‌ای بپا خاستند تا قلم و کاغذ بیاورند. گفته شد: بنشینید. «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ^۲ -نعوذ بالله- حالشان خراب است و هذیان می‌گویند». صحابه‌ای دیگر، در جریان صلح حدیبیه که قرارداد می‌بندند اگر فردی از مسلمانان به کفار پیوست، آنها مجبور نیستند وی را به جمع مسلمانان برگردانند؛ ولی اگر کسی از کفار به ما پناهنده شد، ما باید او را برگردانیم، این صحابی با عصبانیت به پیامبر گفت: ای رسول خدا! تا کی ذلت، تا کی ننگ، پیامبر اکرم ﷺ قرارداد را امضاء کرده بود و هرچند به ظاهر به نفع کفار بود؛ ولی در واقع نتیجه این قرارداد، فتح مکه بود. بباستن همین قرارداد صلح، مکه فتح شد؛ اما این صحابی توجه نداشت.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۳، ب ۲؛ کیفیت انواع الحج، ح ۴.

۲. سر الامین (ضمن مجموعه رسائل الغزالی)، ص ۲۸۳.

سخنی گستاخانه

در ارتباط با قضیهٔ متعۀ حج باید گفت: پیش‌تر ابتدا حج، بعد عمره مفرده به جا می‌آوردند، اول حج افراد، بعد عمره مفرده. در سال آخر عمر شریف پیامبر اکرم ﷺ، وقتی حضرت به مکه رسید کنار صفا و مروه ایستاد و فرمود جبرئیل به من دستور می‌دهد که عمره و حج، ادغام و یکی شدند، قبلاً یک حج تنها و عمرهٔ تنها؛ ولی اکنون هر دو با یکدیگر انجام می‌شود. ابتدا عمره تمتع، بعد حج انجام می‌پذیرد. یعنی هر یک از شما که از مدینه و جاهای دیگر به نیت حج افراد خارج می‌شوید نیت خود را عوض کنید و بگویید: عمره تمتع. یک زنگ تفریح سه چهار روزه نیز در این بین داریم. سپس روز هشتم ذی‌الحجه دوباره مُحْرَم گشته و وارد حج تمتع شوید. و نمی‌توانید از احرام بیرون بیایید، زیرا نیت شما حج افراد نبوده؛ بلکه حج قیران بوده است و همراه خود قربانی آورده‌اید و کسی که قربانی همراه دارد فقط در مین می‌تواند از احرام بیرون بیاید و در مین باید از احرام خارج شویم. پیامبر فرمود: کسانی که همراه خود قربانی نیاورده‌اند هم اکنون از احرام بیرون بیایند و اموری که بر آنها حرام بوده اکنون حلال می‌شود. شخصی از جا برخاست و گستاخانه خطاب به پیامبر گفت: این چه سخنانی است که می‌گویی؟! از احرام بیرون بیاییم و چیزی را که حرام بوده دوباره حلال کنیم. چنین کاری نخواهیم کرد! پیامبر خطاب به او فرمود: تو تا پایان عمرت بر همین عقیده باقی خواهی ماند. کسانی که

قربانی همراه نیاورده بودند از احرام بیرون آمدند. حضرت علی ابن ابیطالب از طرف پیامبر اکرم ﷺ برای مأموریت به یمن رفته بود. در بین راه^۱ مُحْرَم شد و به مکه آمد و به خانه رفت. دید فاطمه زهرا ﷺ لباس احرام نپوشیده و لباسی معمولی و همراه با زینت به تن کرده است. فرمود: فاطمه، مگر مُحْرَم نیستی، عرض کرد: خیر، فرمود: مگر می‌شود. عرض کرد: مُحْرَم بودم؛ ولی پدرم فرمود: کسی که قربانی با خود همراه نیاورد، حَجَّش را تبدیل به عمره تمتع کند و فرمود: حج، در عمره داخل و یکی شد. امیرمؤمنان ﷺ خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسید. عرض کرد: ای رسول خدا من چنین سخنی از فاطمه ﷺ شنیدم. پیامبر فرمود: درست است. سپس پرسید: علی! تو چه نیتی کردی؟ اگر تو نیز نیت حج افراد کرده‌ای از احرام بیرون بیا. امام ﷺ عرض کرد: من نیت کردم و گفتیم خدایا! مُحْرَم می‌شوم به همان نیتی که پیامبرت مُحْرَم شده است و سی و چهار قربانی با خود آورده‌ام. فرمود: اکنون که این‌گونه نیت کردی بر احرام خود باقی بمان. من نیز شصت و شش شتر با خود آورده‌ام که مجموع آن صد شتر است و تو در حج من شریک هستی^۲. بنابراین، ملاحظه کنید، دو تفکر داریم.

۱- اجتهاد در برابر نصّ

۲- تعبد در برابر نصّ

۱. شاید از میقات بلملم، یا یکی دیگر از مواقیع شرعی اسلام، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۵۴. ح ۱۵۸۸. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۳.

کدامیک نجات دهنده است؟ البته تعبد در برابر نص. و ما در پی صحابه تعبدی هستیم.

زمخشری، صاحب کشف، صاحب ربیع الأبرار و دهها کتاب که خود از نظر فقه، حنفی و از جنبه اعتقاد، معتزلی است، می‌گوید:

«أول من اتخذ التَّخَمَّ باليسار خلاف السنة، معاوية^۱؛ معاوية نخستین کسی بود که بر خلاف سنت پیامبر، انگشتر، در دست چپ قرار داد».

برادران اهل سنت ما شش کتاب مهم به نام صحاح سه دارند. یکی از آن کتاب‌ها سنن نسائی است. در باب حج می‌گوید: روزی عبدالله ابن عباس در عرفه، خطاب به سعید بن جبیر (سعید بن جبیر عصاکش ابن عباس شده بود) گفت: «أی سعید! ما لی لا أسمع الناس یُلبون» امروز روز عرفه است و ما در عرفات هستیم و تلبیه مستحب است چرا صدای تلبیه مردم را نمی‌شنوم. سعید ابن جبیر گفت: «یخافون من معاوية؟ مردم از معاوية می‌ترسند». مگر معاوية چه کرده بود؟ ابن عباس از خیمه بیرون آمد و فریاد زد: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ و إن رغم أنف معاوية لَبَّيْكَ» بینی معاوية را به خاک می‌مالیم لبیک. «اللهم العنهم^۲ فقد ترکوا السنة من بغض علي» خدایا آنان را لعنت کن، سنت پیامبر اکرم ﷺ را به خاطر دشمنی با علی، کنار نهادند.

سندی در شرح و توضیح این عبارت می‌گوید: «علي كان يتقيد بالسنة»

علی پای‌بند به سنت‌ها بود «فهؤلاء تركوا السنة بغضاً له»^۱ سنت را به خاطر دشمنی با علی رها کرده و زیر پا نهادند. چه کسی این کار را انجام داد؟ معاوية: ما که در پی صحابه مشترک هستیم چون آن دسته از صحابه‌ای که بر خلاف سنت، عمل کردند برای ما ارزشی ندارند.

احمد بن حنبل به نقل از عبدالله بن بزیده می‌گوید: روزی با پدرم بزیده، برای دیدار با معاوية به شام رفتیم. برای ما سفره‌ای گسترده و ناهار آورد و سپس مشروب حاضر کرد. معاوية نوشید و به پدرم تعارف کرد. پدرم گفت: پیش‌تر می‌خوردم؛ اما از آن زمان که پیامبر اکرم ﷺ نهی کرد و آن را حرام نمود هیچگاه نوشیده‌ام.^۲ بنابراین ما در پی صحابه‌ای هستیم که در برابر نص تعبد داشته باشند. نه آن دسته از صحابه‌ای که در برابر نص به اجتهاد می‌پردازند. معاوية، شراب می‌نوشد و به او اجازه اجتهاد می‌دهیم و می‌گوئیم: مجتهد است. معاوية، بر خلاف سنت رفتار می‌کند؛ ولی برای انجام این کارهای خلاف به او اجازه اجتهاد می‌دهیم و مورد اجر و پاداش!!

۱. سنن نسائی، ۵: ۲۵۳؛ السنن الکبری، ۷: ۲۴۴.

۲. مستدرک احمد، ج ۵، ص ۳۴۷.

۱. ربیع الأبرار، ۴: ۲۴.

۲. التبعیارت «اللهم العنهم» رئاسائی‌ناورده و ظاهرأخذف کرده و بیهقی آن را نقل کرده‌است.

فصل دوم

نقد صحابه

تَنفَرِ معاویه از نقل حدیث

دو سنخ صحابی داریم، صحابی که در برابر نَصِّ، اجتهاد می‌کند و صحابی که تعبد دارد. این‌گونه نیست که همه صحابه، تابع پیامبر اکرم ﷺ باشند، البته آرزوی ما است که همه تابع باشند؛ اما از واقعیت نمی‌توان دور شد. یکی از صحابه به مدت چهل و یک سال یعنی از سال ۱۹ ه.ق تا سال ۶۰ ه.ق حکومت را به دست گرفت و بر شام حاکمیت یافت. این فرد که نامش را صحابی می‌گذارند در این چهل و اندی سال چند حدیث بر فراز منبرش از پیامبر نقل کرده؟ قهراً باید هزاران حدیث نقل کرده باشد.. رجاء بن حیات می‌گوید: من در این مدت، با معاویه بودم، از حدیث پیامبر، فراری و متنفر بودم، و این مطلب، مستند به مدرک و مأخذ است.

ابن عساکر، هشتصد سال پیش از دنیا رفته، وی در کتابش می‌گوید:

رجاء گفته است: معاویه از حدیث، روی گردان و فراری بود. و بر فراز منبر نیز اعلام می‌کرد و می‌گفت: از پیامبر اکرم ﷺ حدیث نقل نکنید. رجاء خود می‌گوید: من پای منبرهای معاویه بسیار نشستم، او تنها یک روز از پیامبر اکرم ﷺ حدیث نقل کرد!^۱

آیا اکنون ما حق داریم نسبت به همه صحابه پیامبر اکرم ﷺ یک نگرش داشته باشیم؟

نقشهٔ ترور پیامبر ﷺ

برخی صحابه، توطئه کشتن پیامبر را طراحی کردند و قصد ترور حضرت را داشتند که خدای عزوجل توطئه آن‌ها را خشتی کرد. پیامبر اکرم ﷺ در بازگشت از تبوک -تبوک مانوری برای ترسانیدن دشمن بود- می‌خواست از دامنهٔ کوهی که دارای گردنهٔ خطرناکی بود عبور کند و تنها به اندازهٔ عبور یک شتر جا داشت و می‌بایست شتران، یک به یک از آن محل رد می‌شدند. پیامبر دستور داد اعلام کنند که حضرت قصد عبور از آن مکان را دارد به اصطلاح مسیر را خلوت کنند، زیرا نیروها زیاد و شتران نیز فراوان بودند. این مطلب در همهٔ کتابها نقل شده؛ ولی به سادگی از کنار آن گذشته‌اند. ما از آن‌ها می‌خواهیم بی‌تعصب و بسیار شفاف برای ما بیان کنند آیا این ماجرا اتفاق افتاده یا خیر؟ تروریست‌هایی وجود داشتند که قصد ترور پیامبر را

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹، ص ۱۶۷.

داشته باشند یا نبودند؟ اگر بودند، کیانند؟ از آسمان آمدند یا جتیان از زیر زمین سر در آوردند. از جمع خود صحابه بودند یا غیر صحابه؟ این ماجرا را احمد بن حنبل نقل می‌کند و مسند او قدیمی‌ترین کتابی است که این سرگذشت را بیان داشته است. وی در سال ۱۶۰ هجری دوران امام کاظم ﷺ به دنیا آمده و در سال ۲۴۰ هجری نیز در گذشته است. بعد از احمد، سیوطی آن را نقل کرده و پیش از سیوطی، ابن کثیر در تاریخ خود به نقل این ماجرا پرداخته است. پیش از آنان نیز، مسلم آن را در صحیح خود آورده است.

شخصی به نام عبدالله بن جمیع، از ابوطیفیل که خود در جمع همان بسیج و مانور تبوک بوده نقل می‌کند و می‌گوید: هنگامی که پیامبر از تبوک بر می‌گشت اعلام کردند پیامبر قصد دارد از این گردنه عبور نماید. بنابراین، کسی ایجاد مزاحمت نکند. پیامبر سوار بر شتر بود و مهار آن را حذیفه به دست داشت. عمار نیز پشت سر شتر پیامبر، در حرکت بود. در همین بین که شتر پیامبر در حال حرکت بود ناگهان گروهی با چهره‌های پوشیده شده از پشت سر به سمت عمار حمله‌ور شدند. عمار که متوجه قضیه شد برگشت و با چوب‌دستی، آنها را زد و برگرداند. پیامبر که اوضاع را چنین دید فریاد زد: نگه دار، نگه دار. حذیفه نیز شتر را نگاه داشت. پیامبر به سرعت از شتر پیاده شد، عمار که درگیر بود برگشت. پیامبر اکرم ﷺ خطاب به عمار فرمود: آن‌ها را شناختی. عمار گفت: شترهایشان را شناختم؛ ولی افراد، صورت‌های خود را بسته بودند. پیامبر فرمود: دانستی نیت آن‌ها چه بود؟ عمار

عرض کرد: خدا و پیامبر آگاه‌ترند. حضرت فرمود: می‌خواستند این شتر رَم کند و پیامبر را از بالای درّه به پایین افکنند.

عَمّار روزی با یکی از افراد یاد شده برخورد کرد وی خطاب به عَمّار گفت: تو را به خدا آن شب حضور داشتی، تعداد تروریست‌ها چند نفر بود. عَمّار گفت: چهارده نفر، اگر تو نیز با آنان بودی تعدادشان به پانزده تن می‌رسید که پیامبراکرم سه نفر را استثنا کرد و فرمود: این سه تن نمی‌دانستند قضیه از چه قرار است آن سه تن گفتند: به خدا سوگند ما نشنیده بودیم پیامبر بگوید کسی از اینجا رد نشود. عَمّار گفت: خدا را گواه می‌گیرم که آن دوازده نفرِ دیگر، دشمن خدا و دشمن پیامبر خدا در دنیا و آخرت‌اند!^۱

سیوطی، ماجرا را به گونه‌ای بسیار شفاف نقل کرده و می‌گوید: پیامبر از تبوک برمی‌گشت که اصحاب وی به مکر و حیله پرداخته و دست به توطئه زدند تا حضرت را در درّهٔ مسیر وی، پرت کنند. رسول خدا ﷺ به حذیفه فرمود: هیچ یک از این افراد را شناختی گفت: فقط مرکبشان را شناختم. پیامبر فرمود: این افراد با توطئه خواستند که همراه ما بن حرکت کنند همین که به درّه رسیدم مرا از درّه به پایین افکنند. حذیفه عرض کرد: به ما فرمان دهید آنان را محاکمه کنیم. حضرت فرمود: خوش ندارم مردم بگویند: پیامبر، به روی اصحاب خود تیغ کشیده و قصد کشتن آن‌ها را دارد. اما آن حضرت، لیست

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۵۳.

اسامی آن دوازده نفر را برای عَمّار و حذیفه برشمرد!^۱

در عبارت ابن کثیر آمده است که حضرت فرمود: خوش ندارم مردم بگویند: پیامبر، اصحابش را می‌کشد. بهر حال، تروریست‌ها از جمع اصحاب بودند.

حذیفه به نقل صحیح مسلم از پیامبراکرم شنیده که فرمود: در جمع اصحاب من دوازده منافق وجود دارد. هشت تن از آن‌ها وارد بهشت نخواهند شد مگر شتر از سوراخ سوزن رد شود. یعنی هیچ‌گاه وارد بهشت نخواهند شد.

روایات یاد شده را برادران اهل سنت در کتاب‌های خود از جمله المحلّی ابن حزم نقل کرده‌اند که^۲ می‌توانید ملاحظه کنید این دوازده تن چه کسانی بوده‌اند. در این کتاب، راوی به گونه‌ای اتفاقی نام پنج نفر را می‌برد و سپس به راوی ناسزا می‌گوید. راوی ماجرا، ولید بن جمیع است. شما با مراجعه به کتاب‌های رجالی اهل سنت می‌بینید که هیچ کس ولید بن جمیع را مذمت نکرده است. بنابراین، صحابهٔ ارجمند پیامبر، از دیدگاه ما افرادی محترم‌اند؛ ولی آیا همهٔ صحابه یکسان‌اند؟ پرسش ما این است آیا همان‌گونه که ذَهَبی می‌گوید: «الصحابه کُلُّهُم عُدول»^۳ واقعاً چنین است؟ ما صحابه‌ای داشتیم که سنت پیامبر را زیر پا می‌نهادند و دیگری آشکارا شراب می‌نوشید. ولید بن عَنقبه، برای

۱. درالمنتور، ج ۳، ص ۲۵۹.

۲. المحلّی، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

۳. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۸.

فتوحات و صدور اسلام به اروپا رفته بود. فرمانده ارتش نیز بود، شراب هم خورد و سپس گفت: شراب می نوشم و بینی کسی را که می گوید شراب حرام است به خاک می مالم.^۱ چنین فردی به ترویج اسلام می پردازد و او را صحابی می دانند. بر این اساس، ما نمی توانیم بگوییم همه صحابه عادل و یکسان اند. برخی از صحابه نیز روز بعد از مبعوث شدن رسول اکرم ﷺ به پیامبری، اسلام آورد. آن بزرگوار می فرماید: هفت سال من و خدیجه پشت سر پیامبر اکرم ﷺ نماز می خواندیم. عبادت، به سوی آسمان جز از طریق ما سه نفر انجام نمی گرفت و خداوند توسط هیچ کس عبادت نمی شد.^۲ از این رو، بی انصافی است همه صحابه را یکسان بدانیم. چنین موضوعی خلاف تاریخ و روایات و آیات و واقعت است. اینجاست که باید در این موضوع تجدید نظر کنیم و ببینیم میزان در شناخت صحابه، چیست؟ میزان، صحابه است یا کتاب و عترت؟ سپس صحابه را بر اساس آن موازن بسنجیم. یعنی برای هر صحابه ای که به اهل بیت نزدیک تر باشد ارزش بیشتری قائل هستیم. و به صحابه ای که از اهل بیت فاصله گرفته اند، کاری نداریم. می گویند مروان حکم صحابی است. او در خطاب به امام مجتبی ﷺ می گوید: به گونه ای تو و پدرت و خاندانت را ناسزا بگویم که به صورت یک فرهنگ در آید و وارد ادبیات شعرا

شود. این صحابی چگونه مورد قبول ما باشد؟ او به امام حسن ﷺ مجتبی ناسزا می گوید و در واقع خدا را ناسزا گفته؛ ولی ما او را صحابی بدانیم! میزان، اهل بیت است. اتفاقاً صحابه ای که با اهل بیت ارتباط دارند هم از نظر ما محکم و قوی مورد پذیرش اند هم از دیدگاه اهل سنت، زیرا همه صحابه مورد قبول اهل سنت اند. و همین مصداق صحابه مشترک است و تعداد این قبیل صحابه مشترک، کم نیست. برخی صحابه از اهل بیت فاصله گرفتند و نسبت به اهل بیت دست به توطئه زدند. و در مورد بستن ذر خانه اهل بیت ﷺ، کوتاهی نکردند.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۷۸؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۴؛ شرح ابن ابی العدید، ج ۶، ص ۲۸۵؛ تذکره الخواص، ص ۱۸۲؛ الروائع المختاره، ص ۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۷۰ و ج ۴۳، ص ۱۹۷.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۱۳؛ ذمی این صحابی را فاسق می خواند.

۲. سنن نسایی، ج ۵، ص ۱۰۶ و «عبدالله مع رسول الله ﷺ سبع سنین قبل أن یعبده أحد من هذه الأمة»؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲.

فصل سوم

صحابی ناشناخته

عمرو بن حمق

یکی از صحابهٔ مشترک، بین شیعه و سنی عمرو بن حَقِيقُ خُزاعی است. برای آشنا شدن با این چهرهٔ تاریخی باید در چند محور به بحث بنشینیم.

نخستین محور: تاریخ، اسلام آوردن وی؛

دومین محور: جایگاه این شخصیت؛

سومین محور: ولایت و ارادت او به امیرمؤمنان علیه السلام؛

چهارمین محور: موضع وی در برابر جریانات سیاسی به ویژه حکومت عثمان؛

پنجمین محور: ماجرای شهادت یا فرجام کار عمرو بن حَقِيقُ؛

اگر به این شکل، پرونده‌های صحابه را باز کرده و بحث کنیم بسیار شیرین و شاید ضروری است؛ ولی به وقت بسیار نیاز داریم. در پاسخ این پرسش که چند تن از صحابه در جنگ‌ها همراه امیرمؤمنان علیه السلام بوده‌اند؟

باید گفت بالغ بر ۱۲۹۰۰ تن صحابی در جنگ‌ها در رکاب امیر مؤمنان علیه السلام در حج و نمازها با وی شرکت می‌کردند. با معاویه تنها هفت یا هشت تن یا کمتر از این تعداد صحابی وجود داشته است. از دیدگاه شیعه، ملاک حَقَّانیت این نیست که صحابه، پیرامون شخصی گرد آیند. باید دید ملاک حَقَّانیت، صحابه‌اند یا امیر مؤمنان علی علیه السلام؟ کدام یک؟ ملاک، علی بن ابیطالب است نه این که هر کجا صحابه باشند، حق آنجاست؛ بلکه هر کجا علی باشد حق بر محور وجود او در گردش است.^۱

ما در این جا بر اساس موازین برادران اهل سنت سخن می‌گوییم. آنان می‌گویند: ملاک، صحابه‌اند. اکنون که ملاک صحابه‌اند باید دید صحابه چه کسانی هستند؟ پیش‌تر یادآور شدیم که ۲۹۰۰ تن صحابی با امیرالمؤمنین بوده‌اند. از آن‌ها نام برده شده - و عمرو بن حَقَّ حَزْرَاعی از جمله صحابه‌ای است که در سال حدیبیه مسلمان شد. ماجرای صلح حدیبیه یک سال پیش از فتح مکه، اتفاق افتاد. قضیه این گونه بود که اهل مکه از ورود پیامبر به این شهر جلوگیری کردند؛ ولی قرار گذاشتند سال بعد، مکه را تخلیه و به مسلمانان واگذار کنند. این آیه شریفه نیز نازل گشت که: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۲ که بسیاری از مخالفان در مورد این آیه، مانور می‌دهند و می‌گویند: این صحابه همان «اصحاب الشجرة» هستند. تعداد اصحابی

۱. قصص الحواری الهادئ، ص ۱۲۷، الدرجات الرفیعة: ۳۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۴.

۲. علی مع الحق...

۳. سورة فتح، آیه ۱۸.

که زیر درخت بودند به هزار تن می‌رسید. خدا از این هزار تن راضی است، یعنی این جمعیت هر کاری انجام دهند باز خدا از آن‌ها راضی است؟ فرض کنید استادی به شاگردش می‌گوید: تو امروز انشاء خوبی نوشتی و نمره‌ات بیست است. آفرین. آیا این آفرین مربوط به این انشاء است یا تا آخر سال نیز مشمول آفرین است هر چند در درس شرکت بکنی یا نکنی. درس بخوانی یا نخوانی؟ معنایش این است که شما قبول هستی؟ آیا به این شکل است؟ خیر؛ این گونه نیست.

اسلام آوردن عمرو بن حَقَّ:

بهر حال عمرو بن حَقَّ در جریان صلح حدیبیه، به دست پیامبر اسلام مسلمان شد. اسلام آوردن او به این نحو بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیروهایی را به منطقه‌ای اعزام نمود - جنگ‌هایی که پیامبر شخصاً در آن‌ها شرکت نفرموده، سریه می‌گویند - و به آن‌ها سفارش فرمود در مسیری که حرکت می‌کنید شب به نقطه‌ای خواهید رسید که مسیر را گم می‌کنید و راه به جایی نمی‌برید. زمانی که به آن منطقه رسیدید به سمت چپ حرکت کنید و مسیر خود را ادامه دهید. در آن جا به شخصییتی فاضل و دانشمند خواهید رسید. از او بپرسید: ما راه را گم کرده‌ایم کجا برویم؟ آن شخص به شما می‌گوید: تا امشب را نزد من نمانید و از شما پذیرایی نکنم شما را راهنمایی نخواهم کرد. شما دعوت او را بپذیرید. وی برای شما گوسفندی ذبح می‌کند و پذیرایی انجام می‌دهد. زمانی که خواست شما را راهنمایی کند به او بگویند: حضرت محمد صلی الله علیه و آله ظهور

کرده و به پیامبری مبعوث گردیده و به تو نیز سلام می‌رساند. نیروهای اعزامی آمدند و طبق همان قرار، در نقطهٔ مزبور راه را گم کردند. یکی از آنها گفت: مگر پیامبر نفرمود به سمت چپ حرکت کنید تا به آن شخص برسید. اتفاقاً به آن شخص که نام وی عمرو بن حَویق بود رسیدند. گفتند: ما را راهنمایی کن. گفت: تا از شما پذیرایی نکنم راهنمایی نمی‌کنم. از آنها پذیرایی کرد. لحظهٔ رفتن که فرارسید وی خود پرسید: راستی پیامبر ظهور کرد یا نه؟ گفتند: آری و تو را سلام رسانده است. او تا این سخن را شنید اغنام و احشام و زندگی خود را رها کرد و به شخصی سپرد و به سرعت خود را به مدینه، کنار پیامبر اکرم ﷺ رساند. و نزد حضرت ماند و به دست مبارک رسول خدا ﷺ مسلمان شد و سپس حضرت به او فرمود: به همان منطقه و روستایی که بودی بازگرد و همان جا بمان تا دوران برادرم علی بن ابیطالب فرا رسد. دوران او که فرارسید و رهسپار کوفه گشت و آنجا را محل اقامت و سکونت خود قرار داد، برو به علی بیبوند. عمرو بن حَویق اطاعت کرد و به منطقهٔ خود بازگشت تا دوران امام علی ﷺ رسید.^۱

عمرو، با حکومت اوّلی و دومی، همراه نبود، زیرا پیامبر به او سفارش کرده بود تا برقراری حکومت علی بن ابیطالب شکیبایی کند. از این رو، عمرو با این حکومت‌ها رابطه نداشت تا زمان حکومت امیرمؤمنان ﷺ فرا رسید. حضرت، مرکز خلافت را تغییر داد و به کوفه

آمد. عمرو، به سرعت خود را به کوفه رساند و همچنان در خدمت حضرت بود. امام ﷺ گارد ویژه‌ای به نام «شُرطَةُ الخُمیس» تشکیل داد. شرطه به معنای پلیس و ژاندارم است. امام ﷺ به این گروه ضربت شش هزار نفری ویژه و زبده، فرموده بود: از من، زمین و درجه و حقوق و... نخواهید که به شما نخواهم داد. تنها یک شرط از شما می‌خواهم و من نیز برای شما یک شرط قرار خواهم داد. شرط این است که شما تا پای جان با من باشید. من نیز متعهد می‌گردم بدون شما بهشت^۱ نروم. عمرو بن حَویق در این گارد ثبت نام کرد و در زمرهٔ نیروهای ویژهٔ حضرت در آمد. این نیروهای ویژه فقط از امام دستور می‌گرفتند. روزی از فرماندهٔ گارد، اصبح بن نباته پرسیدند: جایگاه علی نزد شما چگونه بود؟ در پاسخ گفت: نمی‌دانم شما چه می‌گویند. همین اندازه به شما بگویم که: دست ما به اسلحه بود و نگاهمان به امام. به هر کس اشاره می‌کرد او را بکشید. او را امان نمی‌دادیم.^۲ یعنی در بست مطیع فرمان رهبر بودیم و عمرو بن حَویق یکی از این افراد بود. روزی حضرت او را احضار کرد. به او فرمود: عمرو بن حَویق! خانه‌ای که در آن نشستهای ملک خود توست؟ عرض کرد: آری، آن را خریده‌ام. فرمود: آن خانه را بفروش. عرض کرد: به دیده منت، بعد چه کنم؟ فرمود: خانه‌ات را که فروختی به این دیار بیا و در محلهٔ اُزدیان، اقامت گزین، زیرا پس از شهادت من تو را احضار خواهند کرد و تحت تعقیب خواهی بود؛ ولی اگر در آنجا

۱. الاختصاص ۶۵ و... إنا ضنا له الذبح وضمن لنا الفتح. بحارالانوار، ۱۱/۱۴ و ۱۸۱/۴۲.
۲. بحارالانوار، ۱۵۰/۴۲؛ الاختصاص، ص ۶۵.

۱. ارشاد القلوب، ص ۲۸۰؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۴۲؛ هدایة الکبری، ۱۵۵؛ مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۱۷۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۹۸.

باشی طایفه اُزد از تو حمایت می‌کنند تا بتوانی از کوفه خارج شوی و به سمت موصل بروی. در بین راه به فردی نصرانی که کنار جاده نشسته می‌رسی. کنار او می‌نشینی و از او درخواست آب می‌کنی، به تو آب می‌دهد و جوئیای موضوع می‌شود و عَلت آمدنت را به آن جا می‌پرسد. در پاسخ او می‌گویی: من تحت تعقیب هستم، ناگهان متوجه می‌شوی این فرد، زمین‌گیر است و قادر بر راه رفتن نیست. او را به اسلام دعوت کن. مسلمان می‌شود، پس از آن که مسلمان شد دستت را روی پایش بگذارد، سلامتی خودش را بدست می‌آورد و به پا می‌خیزد.

تربیت یافته علی علیه السلام

ملاحظه کنید، امیرمؤمنان علیه السلام چه افرادی را تربیت کرده و آن‌ها به چه علم و نیرو و توان و ارتباطی با عالم بالا دست یافته‌اند که با دست نهادن روی زائوی شخص فلج و زمین‌گیر به پا می‌خیزد. حضرت فرمود: او با تو همراه می‌شود. همان‌گونه که در حرکتید در کنار جاده به فردی نابینا برمی‌خورید که گوشه‌ای نشسته. از او آب می‌خواهید و به شما می‌دهد. او نیز از عَلت آمدن شما پرس و جو می‌کند و دلیل ترس و بیم شما را می‌پرسد. به او بگو: به خاطر ایمان به خدا و رسول او و اطاعت از علی، معاویه مرا تحت تعقیب قرار داده تا من را به قتل برساند. او را به اسلام دعوت کن. فرد نابینا نیز می‌پذیرد. سپس دست خود را روی صورتش بگذارد، بینایی‌اش را باز می‌یابد. این دو تن با تو همراه خواهند شد و آن‌ها کسانی‌اند که بعد از شهادت تو بدنت را به

خاک می‌سپارند. در مسیر حرکت و نزدیک دجله، به ذَیْر نصرانی می‌رسید. صاحب این ذَیْر، انسانی وارسته است و در مورد حضرت مسیح به اموری آشناست. او را برای خود قرار بده. نه بدین جهت که چیزی از او بیاموزی؛ بلکه از این رو که شاید او را به اسلام دعوت کنی. زمانی به موصل می‌رسی، پلیس مطلع می‌شود - موصل در اختیار حکومت معاویه بود - تو را تحت تعقیب قرار می‌دهند. به سرعت خود را به همین صاحب ذَیْر برسان و او را احضار نما. او به تو اعتنایی نمی‌کند. اسم اعظمی را که به تو یاد دادم بخوان، زمین زیر پای تو حرکت می‌کند و تو را بالا می‌برد. بگونه‌ای که فراتر از صاحب دیر قرار می‌گیری، معمولاً دیرها بر فراز جای بلند است. صاحب ذَیْر که تو را این‌گونه می‌بیند، می‌گوید: ایمان آرودم، تو کیستی؟ مسیح که نیستی، پیامبر آخرالزمان نیز از دنیا رفته است، وصی او نیز شهید شده مرا راهنمایی کن. در پاسخ وی می‌گویی: به دو شرط تو را راهنمایی خواهم کرد:

- ۱- این دو شاگرد مرا در کنار خودت نگهدار، از آن‌ها محافظت کن و مواظب آن‌ها باش.
- ۲- بالا برو بین آثاری از لشکر می‌بینی یا خیر؟ مرد نصرانی بالا می‌رود و می‌گوید: آری، نیروها به این سو می‌آیند. در اینجا خود را مخفی ساز. نیروها از راه می‌رسند و منطقه را محاصره می‌کنند و وقتی احساس کردی محاصره شده‌ای، حرکت نما و بیرون بیا و به آن‌ها حمله کن. تا اندازه‌ای که می‌توانی از آن‌ها را به قتل

برسان تا امر خدا برسد. سپس آنان بر تو چیره شده و تو را به قتل می‌رسانند. سر از بدنت جدا و آن را بر نیزه می‌کنند و سر تو نخستین سر مسلمانی است که بالای نیزه قرار می‌گیرد و شهر به شهر آن را می‌گردانند تا به معاویه برسند.

امام علیه السلام پس از گفتن این جمله به گریه افتاد و سخت گریست. سبب گریه حضرت را پرسیدم. فرمود: «بنفسی ریحانة رسول الله و ثمرة فؤادی و قرة عینی ولدی الحسین» این ماجرا را که برای تو گفتم ناگهان به یاد فرزندم حسین افتادم که با او نیز همین گونه عمل خواهند کرد. «فأنتی رأیته یسیر و ذراریه من کربلاء یقرب الفرات إلی یزید بن معاویه» پس از تو، چنین ماجرای بر سر فرزندم نیز خواهد آمد. تو در کنار دجله؛ ولی او در کنار فرات. حضرت اشاره‌ای به کربلا نمود و موضوع را پی گرفت و فرمود: ای عمرو بن حوقل! پس از آن که سر از پیکرت جدا ساختند و آن را بر نیزه کرده و به سوی معاویه بردند، آن دو رفیق راه تو که نزد صاحب دژ بودند می‌آیند جسد تو را در همان محل شهادت به خاک می‌سپارند. و این قضیه همان گونه که حضرت خبر داده بود، اتفاق افتاد.^۱ او تحت تعقیب قرار می‌گیرد، دشمن همسر او را گروگان می‌گیرد - چرا امام حسین علیه السلام اصرار داشت که خاندان خود و زنان و دخترانش را همراه خود به کربلا ببرد؟ - شاید بسیاری از مردم به این نکته توجه نداشته باشند. بنی امیه هیچ‌گونه خط قرمزی نمی‌شناختند. اگر امام حسین بدون زنان حرکت می‌کرد دشمن، آن‌ها را گروگان

۱. ارشاد القلوب، ص ۲۸۰؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۸۴.

می‌گرفت. به هر حال سراغ عمرو بن حوقل آمدند، او فرار کرده بود، همسرش را گروگان گرفتند و به زندان منتقل کردند. این زن که آمنه نام داشت مدت دو سال زندانی بود. تا زمانی که سر مطهر عمرو بن حوقل را نزد معاویه بردند. معاویه به مأمور دستور داد و گفت: برو و این سر را به دامن همسرش بیفکن. سپس گوش فرا بده ببین همسرش چه می‌گوید. آن سخنان را برآیم بازگو کن.

ملاحظه کنید با شیعیان علی، با اصحاب پیامبر چگونه رفتار کردند و خود مدعی‌اند که اسلام پیش ماست. ببینید تشیع تا کنون چه فراز و نشیب‌هایی را طی کرده است. بحمدالله امروزه، دوران عزت و عظمت شیعه است.

همسر عمرو بن حوقل

مأمور معاویه نزد این زن آمد. او در سلول، یکه و تنها و دو سال زندانی و از شوهر و فرزندانش بی‌خبر بود. در همان حال که نشسته بود و در اندیشه سرنوشت خود بسر می‌برد ناگهان سر بریده‌ای را در دامش افکندند. ابتدا وحشت‌زده شد. نگاهی کرد دید سر شوهر او است. سر بریده را گرفت و در دامن گذاشت و گفت: ببین جور و ستم سلطان تا کجا رسیده است. مدتها شوهرم را از من دور کردید و از او بی‌خبر بودم و اکنون که مرا باخبر کردید این گونه به من خبر دادید؛ سر او را برای من آوردید. بعد خطاب به سر، گفت: از تو گله‌ای ندارم خوش آمدی! ای کسی که هرگز از تو ناراحت نبودم. خوش آمدی! ای کسی

که هیچ گاه تو را فراموش نمی‌کنم. این را گفت و گریه آغاز کرد. مأمور نیز نشسته بود بی‌بینید حکومت معاویه بر چه اساس و بنیانی بنا شده بود. ظلم و ستم به این سنخ انسان‌ها- مأمور بی درنگ آمد و گزارش داد که این زن این گونه سخن گفته است. پیش از آن که مأمور بروم همسر عمرو به او گفت: می‌دانم برای چه آمده‌ای؟ تو جاسوس معاویه هستی. برو و همین سخنانم را به او بگو. افزون بر این به تو می‌گویم: که به معاویه بگویی آمنه می‌گوید: خدا فرزندان را یتیم کند. خدا بلایی بر سرت بیاورد که زن و فرزندان تو از تو نگران و فاصله بگیرند. همان گونه که مرا به این روز نشانیدی. مأمور آمد و گزارش داد. معاویه گفت: او را احضار کنید. زن را آوردند تا معاویه او را محاکمه کند. رو کرده آن زن و گفت: تو این سخن‌ها را گفتی؟ گفت: آری، سخن‌هایی را که گفتم، گفته‌های من بود نه پوزش می‌خواهم و نه می‌خواهم پوزشم را بپذیری. آری، گفته‌ام و دوباره نیز خواهم گفت. معاویه گفت: از شهر من بیرون برو. گفت: بیرون می‌روم. اینجا برای من شهر و وطن نیست. اینجا برای من بیچارگی و بدبختی وزندان است. معاویه! می‌دانی چه شبهایی را تا به صبح بیدار ماندم. دو سال مرا در زندان نگاه داشتی، از شوهر و فرزندانم بی‌خبر ماندم، از سرنوشتم بی‌خبرم. می‌دانی چه بلایی بر سر من آوردی؟ گریه‌ها و ناراحتی‌های من در این زندان زیان‌زدن خاص و عام شده بود و همه می‌دانستند من چگونه شب را به روز می‌رسانم. شوهرم ناپدید، باید خودم زندگی را اداره می‌کردم. اموالم رامصادره کردید. در این جاعبدالله بن ابی‌سرح‌بیاختاست و خطاب

به معاویه گفت: ای امیرالمؤمنین این زن منافق است او را به شوهرش ملحق کن. فردی که چنین پیشنهادی به معاویه می‌دهد خود از زمره قاتلین است. یعنی از جمله کسانی است که خونش هدر بود. پیامبر اکرم ﷺ به هنگام فتح مکه فرمود، کاری به مردم نداشته باشید. مگر این شش تن که خونشان هدر است. آن‌ها را هر کجا دیدید بکشید هر چند به پرده کعبه چنگ زده باشند. این افراد هیچ گونه مصونیت و امانی ندارند. فرد نامبرده یکی از آن شش نفر است. پرورنده عبدالله بن ابی‌سرح^۱ را مطالعه کنید. در جریان شورا می‌رفت که پس از خلیفه دوم حکومت در دست علی بن ابیطالب قرارگیرد. یکی از عناصری که نخست پافشاری کرد حکومت در دست عثمان قرار بگیرد، عبدالله بن ابی‌سرح بود.

در جریان فتح مکه عثمان واسطه شد و گفت: ای سول خدا او را رها کن. پیامبر سکوت کرد. پس از آن، به اصحاب فرمود: معنای سکوت من این بود که او را به قتل برسانید. چرا از موقعیت سکوت من استفاده نکردید. این مرد تا آخر عمر اسلام نیاورد و در زمره منافقان بود.

آمنه، رو کرده به عبدالله بن ابی‌سرح و او را قورباغه خطاب نمود. شنجاعت را ببینید. در حکومت معاویه. شرق و غرب سرزمین مسلمانان در اختیار وی بود. هر چه شیعه بود کشتند. هر چه خانه بود ویران کردند. در مجلسی^۲، فردی به نام علی سوگند خورد شخصی به

۱. السنجع، ج ۳، ص ۳۲، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۷۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۹۲؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۲۵.

۲. بشاره المصطفی.

او گفت آرام باش، از شمشیر بنی امیه نمی ترسی؟ به نام علی سوگند می خوری! کسی نمی توانست نام علی را ببرد. اینک، یک زن در این موقعیت، مقابل معاویه بایستد و این گونه سخن بگوید! این زن نیست، شیر زن است. خطاب به عبدالله بگوید: ای قورباغه! تو می خواهی کسی را بکشی که سر پای وجود صدقه سر آنهاست. نمکدان می شکنی. تو چه داشتی؟ هر چه داشتی از ما بود. کسی که سخن وارونه بزند منافق است و تو مصداق آن هستی. معاویه به دربانش اشاره کرد او را بیرون کنید. او نیز گفت از پسرند در شگفتم. چرا گفت پسر هند. نگفت پسر ابوسفیان؟ چون معاویه دارای چهار پدر بود. زمخشری، در ربیع الابرار از آن ها نام می برد و می گوید: معاویه از چهار پدر به دنیا آمد. و آن گاه که ابوسفیان با مادر وی ازدواج کرد، معاویه سر سه ماهگی به دنیا آمد و هند نیز در فساد و فحشاء زنی معروف بود. آمنه، همسر عمرو بن حقیق، رو به معاویه می کند و می گوید ای پسر هند، تو با دست اشاره می کنی؛ اما زبانت را حرکت نمی دهی؟ به خدا سوگند با سخنانم شکمت را پاره می کنم. می دانی من چه کسی هستم. من آمنه فرزند رشیدم. این زن مصیبت زده با درگیری لفظی بین او و معاویه، وی را که ادعای انا ربکم الاعلی داشت تحقیر کرد و معاویه به ناچار او را از زندان آزاد ساخت.^۱

عمرو بن حقیق چه کسی بود؟ آیا او انسان فقیر و نیازمندی بود که با

مسلمان شدنش می خواست به آب و نانی برسد؟ خیر؛ به یکی از محورهای سخنان ایشان در راستای ولایت علی بن ابیطالب توجه کنید: او به علی بن ابیطالب عرض می کند: اما ما! به خدا سوگند! من برای دست یابی به حقوق و مستمری به حکومت و به گارد ویژه شما نیوستم. برای مال و موقعیت نیامدم. من خود، زمین و اموال فراوان دارم. در منطقه خود شخصیتی بودم؛ ولی همه را برای خدمتگزاری تو رها کردم، زیرا تو پسر عمومی پیامبر و از همه انسان ها به خود آنها سزاوارتر هستی و همسر فاطمه بودن نیز، مقام و رتبه کمی نیست. حدیث را ملاحظه کنید «لولا علی لما کان لفاطمة کفو»^۱ اگر علی بن ابیطالب را خدا نمی آفرید، برای فاطمه زهرا شوهری مناسب شأن و مقام وی وجود نمی داشت. عمرو، می گوید: اگر از تو تبعیت کردم بدین جهت بود که:

۱- پسر عمومی رسول خدایی؛

۲- سزاوارتر از مردم، به خود مردمی؛

۳- همسر زهرا هستی، اما ما! تو جایگاه بلند دیگری نیز داری، تو

پدر فرزندان رسول خدا هستی؛

پیامبر فرمود: خدای عزوجل دودمان هر پیامبری را در صلب خودش قرار داد؛ ولی دودمان مرا در صلب علی بن ابیطالب مقرّر داشت. سهم تو در پیشبرد اسلام از همه مردم بیشتر است. «از ۸ سالگی در کنار رسول خدا بودی تا آن وجود مقدّس، به خاک سپرده شد».

۱. ارشاد: ۱۵۱؛ بحارالانوار، ۲۹: ۵۵۶.

۱. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۲۷۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۹۱؛ اختصاص ص ۱۶.

عمرو بود. پیامبر نیز در حق او دعایی شگفت‌آور نموده است. روزی عمرو بن حَقوق ظرفی از آب تقدیم پیامبر کرد. حضرت رو کرد به او و فرمود: «اللهم امنعه بشبایه!»^۱ خدایا او را همواره جوان نگهدار. هشتاد سال از عمر شریف عمرو بن حَقوق گذشت، یک موی سفید در چهره نداشت. هیچ‌گونه اثری از پیری در چهره وی پدیدار نبود. یک دعای معصوم، قلبش را منور و دعای معصومی دیگر چهره‌اش را شاداب ساخت.

چنین دعاهایی در حق دیگران نیز بوده است. مثلاً حضرت اُم سلمه ۳۶ ساله بود که پیامبر با او ازدواج کرد و تا ماجرای کربلا نیز وی زنده بود. حادثه کربلا پنجاه سال پس از رحلت پیامبر اتفاق افتاد. این دو عدد را با هم جمع بزنیم هشتاد و شش سال می‌شود و پس از حادثه کربلا نیز زنده بود و نود سال از عمر او سپری شده بود؛ ولی هر کس او را می‌دید چونان دختری چهارده ساله نمودار بود. می‌دانید چرا؟ اثر یک دعای پیامبر بود که او را دعا کرد و آب و وضوء به صورت اُم سلمه پاشید^۲، این امور در تاریخ آمده؛ ولی متأسفانه همواره دیگران را بزرگ جلو می‌دهند. ماجرای حُبایه و البیته^۳ را نیز لابد شنیده‌اید. او نیز همین گونه بود. دو بار جوان شد و تا دوران امام رضا علیه السلام در قید حیات بود. عمرو بن حَقوق نیز ظاهر و باطن و قلبش را تأمین کرد. روزی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد،

رنج‌های علی علیه السلام

امام علیه السلام خود می‌فرماید: از آن روز که خدا پیامبر را مبعوث کرد تا کنون که محاسنم سفید شده و بیش از شصت سال از عمرم می‌گذرد، راحتی ندیدم.

سپس عمرو بن حمق می‌گوید: مولای من! به خدا سوگند اگر به من دستور دهی با یک دست، این کوه‌های سنگین را جابه‌جا کنم و آب‌های دریاها را خالی کنم و بادست دیگرم شمشیر به دست گیرم و ارکان دشمن را متزلزل و بیمناک سازم و دوستداران تو را قوی دل کنم و به آن‌ها روحیه بدهم و نام تو را بالا ببرم و حجت تو را استوار گردانم این کار را خواهم کرد؛ ولی با این همه حق تو را ادا نکرده‌ام. این علی کیست؟^۱

«یا علی انا و انت ابوا هذه الأمة؛ ای علی! من و تو پدران این امتیم» آیا فرزند می‌تواند حق پدر را ادا کند؟ عمرو نیز می‌گوید: اگر شب و روز تلاش کنم حق تو را ادا نکرده‌ام. علی علیه السلام به او فرمود: «اللهم نور قلبه و اهده إلی صراط المستقیم؛ خدایا قلبش را نورانی کن و او را به راه راست هدایت فرما» سپس رو به او کرد و فرمود: «لیت أن فی شیعی مائة مثلك؛ کاش بین شیعیانم صد تن مانند تو وجود داشت.»^۲ کاری کنید که امام دعایتان کند. این یک دعای امیرمؤمنان علیه السلام در حق

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۵۹.

۲. سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۵.

۱. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

۲. ارشاد، ج ۱۵۱؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۵۵۶.

حضرت نگاهی به او انداخت و فرمود: چرا چهره‌ات این اندازه تغییر کرده است. عرض کرد: اماما! کسالت دارم. حضرت فرمود: شما شیعیان هرگاه شاد باشید ما نیز به خاطر شادی شما، شاد هستیم. ملاحظه کنید شما برای شادی ائمه شاد و برای حزن و اندوه آن‌ها نیز اندوهگین هستید و این موضوع متقابل است! شیبی علی بن ابیطالب علیه السلام تب کرد، تا صبح آه و ناله می‌کرد. پیامبر نزد وی بود تا صبح خواب به چشم رسول خدا راه نیافت. فرمود: علی تو ناراحتی، من نیز ناراحتم. به عکس، شیبی پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار بود و علی رضی الله عنه کنار بسترش نشست، تا صبح بیدار بود! نسبت به شیعیان خود نیز این‌گونه‌اند. فرمود: ما برای شما دعا می‌کنیم و اگر شما دعا کردید، برای شما آمین می‌گوییم. به هنگام ضربت خوردن امیرالمؤمنین، عمرو بن حَوق از جمله کسانی بود که کنار در خانه حضرت ایستاد و گفت: تا امام را نبینم نمی‌توانم بروم. اجازه دادند بر حضرت وارد شد، از حضرت عیادت کرد. او تصور می‌کرد ضربت ساده‌ای است. امام فرمود: خیر؛ من دو سه روز بیشتر با شما نخواهم بود. بعد اشاره کرد و فرمود: بلا، تا

۱. بحارالانوار، ۲۱، ص ۲۵۹؛ نظیر این مطلب را رمله از امیرالمؤمنین نقل می‌کند. سفینه البحار، ج ۳، ص ۴۰۸، نشر أسوه.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۷ «قال سلمان: دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله صبیحة یوم قبل الیوم الذی مات فبه. فقال لی: یا سلمان ألا تسأل عما کابدته اللیلة من الألم و السهر أنا و علی! قلت یا رسول الله ألا أسهرُ اللیلة معک بلده؟ فقال: لا هو أوحی بذلک منک. سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۸۱.

هفتاد سال، سه بار فرمود: «إلی السبعین» عرض کردم: پس از هفتاد سال چه می‌شود؟ آیا فرَجی خواهد شد. امام سخنی نفرمود و بی‌هوش شد! چرا امثال عمرو بن حَوق را به مردم معرفی نمی‌کنند؟ همواره می‌گویند: ابوهریره، عبدالله بن عمر و... عمرو بن حَوق نیز هست. چرا شخصیت او را مطرح نمی‌کنند. مگر عمرو بن حَوق، صحابی نیست؟ مگر به دست پیامبراکرم مسلمان نشد؟ مگر با پیامبر همراه نبود؟ چرا دربارهٔ او سخن نمی‌گویند؟ زیرا وی در جریانات سیاسی، به سود حکومت امویان حرکت نکرد؛ بلکه از جمله کسانی بود که در ساقط کردن حکومت امویان نقش به‌سزایی داشت! عمرو، در زمره رؤسا و از جمله محاصره‌کنندگان عثمان بود که تُه ضربه خنجر به عثمان زد. آنان که می‌گویند: صحابه، همه عادل‌اند، عمرو بن حَوق نیز صحابی است و عادل، پس چرا از او سخن نمی‌گویند؟!^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۲۳.

۲. ساریخ الاسلام، ذهبی، (خلفاء راشدین)، ج ۳، ص ۴۵۶؛ تاریخ المدینه، ج ۴، ص ۱۲۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۴؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۲۰۷؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۴؛ تاریخ دمشق، ج ۳۹، ص ۴۰۹ و...

فصل چهارم

رابطه امیر مؤمنان علیه السلام و صحابه

آیا روابط اهل بیت، با حکومت و طرفداران حکومت حسنه بوده است؟ قهراً آگاهی دارید که اخیراً در شبکه‌های اینترنت، مانور می‌دهند و در ارتباط با موضوع گرم بودن روابط اهل بیت امیرالمؤمنین با حکومت، جزوه‌هایی منتشر کرده‌اند و اظهار داشته‌اند که: افزون بر خلفا، رابطه حکومتی‌ها نیز با حضرت بسیار گرم و صمیمی بوده است. اگر این مسئله جا بیفتد، می‌دانید معنای آن چیست و دشمن می‌خواهد چه بکند؟ می‌خواهند بگویند: راهی که شیعه می‌رود اشتباه است و بر اعتقادات شیعه خط بطلان بکشند.

ملی خواهیم بدانیم از نظر تاریخی - چه رسد به اعتقادی - آیا واقعاً همین گونه است. ملی خواهند جوسازی کنند؟ این تاریخ و این کتاب‌ها، می‌خواهیم بدانیم آیا به راستی حُسن روابط وجود داشته؟ به راستی بیعت بوده؟ به راستی نماز جماعت بوده؟ به راستی شرکت در جبهه‌ها بوده؟

ماجرای بیعت:

مسعودی که خود معتزلی^۱ و در فقه پیرو مذهب شافعی است در کتاب اثبات الوصیه در مورد بیعت امام علیه السلام می‌گوید: آن‌گاه که امیرالمؤمنین را برای بیعت گرفتن آوردند حضرت امتناع کرد و فرمود: بیعت نمی‌کنم گفتند اگر بیعت نکنی تو را گردن می‌زنیم. امام فرمود: «اگر مرا بکشید بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید.» در عبارت دقت کنید، کتاب مزبور فراتر از هزار و صد سال پیش نگارش یافته. در این کتاب آمده است که: به زور دست حضرت را باز کردند، امام دست خود را دوباره بست. باز کردن مجدد مِج حضرت برایشان دشوار آمد، نتوانستند دست را دوباره باز کنند، خودشان آمدند (خلیفه اول) در حالیکه دست حضرت بسته بود دست روی دست وی کشیدند. «و بسطوا یدَهُ، قَبِضَهَا وَ عَسَرَ عَلَيْهِمُ فَتَحَهَا، فَسَحَوْا عَلَيْهَا وَ هِيَ مَضْمُومَةٌ»^۲

این عبارت، در کتاب‌های معروف علمای قدیم آمده است. معاویه در نامه‌ای به امیرالمؤمنین می‌نویسد: تو را برای بیعت، کشان کشان به مسجد آوردند، همان‌گونه که شتر رم کرده‌ای را به زور می‌کشاندند. حضرت در پاسخ نوشت: ای معاویه! تو می‌خواستی مرا مذمت کنی؛ ولی مدح و ستایشم کردی. بنابراین، قبول داری که من بیعت نکردم

و آن‌ها را تأیید نمودم و مرا به زور به مسجد آوردند.^۱

آن چه یادآوری شد موضع امام علیه السلام در ارتباط با اصل بیعت بود. اینک به بیان فراز و نشیب‌های آن می‌پردازیم.

در کتاب شریف کافی روایتی از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرموده است «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ دَعَا، عَلِيًّا فَأَبَى» «إِنَّ عُمَرَ دَعَا، عَلِيًّا فَأَبَى» «إِنَّ عُمَرَ دَعَا، عَلِيًّا فَأَبَى» خلیفه اول و دوم و سوم، امیرالمؤمنین را فرا خواندند، حضرت امتناع کرد. در اینجا علامه مجلسی بیان می‌دارد. که: خلیفه اول علی را به چه چیزی فراخواند؟ به همکاری، اطاعت یا بیعت؟ همه احتمالات وجود دارد و حضرت نپذیرفت.^۲ سیاست و موضع حضرت نسبت به حکام دورانش همین بود. بنابراین، کسانی که برای جداختن این موضوع تلاش می‌کنند و کتاب‌هایی که در این رابطه در حجاز منتشر می‌گردد و ترجمه نیز می‌شود و ممکن است به دست شما نیز برسد و مطالعه کنید و شبهاتی به ذهنتان راه یابد که روابط آن‌ها حسنه بوده است، باید دقت کنید و هشیار باشید. اینک ببینیم مصادیق حُسن روابط چیست؟ یکی از آن‌ها بیعت است که ملاحظه کردید. یکی همکاری است که هم اکنون برای شما بیان شد. یکی مسئله ازدواج اُمّ کلثوم بود که بحث آن مفصل گذشت و یکی نیز مسئله نماز جماعت است.

۱. عقد القرید، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. روضة کافی، ۸؛ مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۳۴۷.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹.

۲. اثبات الوصیه، ص ۱۴۶؛ الشافی، ج ۳، ص ۲۴۴.

فتنه‌انگیزی

آن‌ان می‌گویند: امیرالمؤمنین پشت سر خلفاء نماز می‌خوانده و این خود، دلیل بر حُسن روابط است؟

پاسخ: برادران اهل سنت ما هیچ‌گونه شاهد روشنی بر این که علی بن ابیطالب پشت سر خلفا در نماز جماعت شرکت می‌کرده ندارند. گواه ما بر این مطلب این است که سمعانی در کتاب الأَنساب^۱ می‌گوید: از استادم در مورد جمله‌ای که ابوبکر درحال تشهد در نماز گفت: «لَا يَفْعَلُ خَالِدٌ مَا أَمُرُ بِهِ؛ خَالِدٌ بِهِ مَأْمُورِيْتُتِ خُودِ عَمَلٌ نَكْتَدُ» پرسیدم: منظور ابوبکر از این سخن چه بوده است؟ استادم پاسخ داد و گفت: «كَانَ أَمْرُهُ أَنْ يَقْتُلَ عَلِيًّا ثُمَّ تَدَمَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَفَنَهَى عَنْ ذَلِكَ»؛ ابوبکر به خالد بن ولید دستور داده بود حضرت علی را در نماز ترور کند؛ ولی در بین نماز پشیمان شد و گفت: مَأْمُورِيْتُتِ لَعُوْا اسْتَدُ .

پرسش این‌جاست که آیا این قطعه تاریخی، دلیل بر حُسن روابط است یا برعکس؟ این قضیه دلیل بر این است که حکومت، همواره در اندیشه توطئه و براندازی و ترور و کشتار است. بنابراین، کسانی که می‌خواهند حُسن روابط راثبت کنند و دلیل آن را نیز نماز جماعت خواندن علی با حکومتی‌ها می‌دانند، نمی‌توانند از این داستان نتیجه بگیرند.

پاسخ دیگر: می‌دانید که امامت جماعت نزد برادران اهل سنت ما،

رتبه و مقامی محسوب نمی‌شود. ما امامت جماعت را یک مقام می‌دانیم. امام باید عادل باشد. اما از دیدگاه اهل سنت چنین نیست. امام بخاری از ابوه‌ریره روایت می‌کند که: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دادند که فرموده است: «الصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ وَاجِبَةٌ عَلَيْكُمْ، خَلْفَ كُلِّ مُسْلِمٍ بَرٌّ أَوْ كَانُ أَوْ فَاجِرًا وَإِنْ غَيَّلَ الْكِبَارُ^۱؛ نماز جماعت پشت سر هر انسان نیکوکار و فاسق، واجب است حتی اگر مرتکب گناهان کبیره شده باشد» بنابراین، امام جماعت نزد برادران ما رتبه و مقامی به شمار نمی‌آید که اگر بگوئیم کسی پشت سر فردی نماز بخواند، دلیل بر حُسن روابط باشد. اما آن چه در روایات ما وجود دارد این است که امیرالمؤمنین در نماز جمعه، نه نمازهای یومیه «صَلَّى خَلْفَ فَاسِقٍ ثَمَّ أَعَادَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ» پشت سر شخص فاسقی نماز جمعه را خواند، همین که نماز جمعه تمام شد، امام بیا خاست و نماز چهار رکعتی خواند. فردی نزد حضرت نشسته بود، پرسید: این چه نمازی است؟! امام فرمود: مشتهات، امام باقر علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «به خدا سوگند! این شخص منظور حضرت را نفهمید و امام در اینجا تقیه کرد. و نخواست او بفهمد که امام پس از نماز جمعه، نماز ظهر خود را دوباره خوانده است.» این مطلب در وسائل الشیعه آمده و علامه مجلسی نیز آن را بیان می‌کند.^۲

۱. سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۶۲؛ نیل الاوطار، ج ۳، ص ۱۶۳.

۲. مرآة العقول، ج ۱۵، ص ۲۵۷؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۵۰؛ ملاذ الأَخْبَار، ج ۵،

«الزراع و التخاصم» آن را نقل کرده که او نیز می‌گوید: «يقال» یعنی گفته شده. پس از این دو، هر کس این قضیه را بنیاد آور شده، از طبری و مقریزی نقل کرده است. وگرنه ما دلیلی قاطع و محکم بر این که بنی‌امیه از قریش هستند، نداریم؛ بلکه به عکس روایت داریم.

از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: «ليس الأصل كالصيق»^۱ در نامه حضرت امیر به معاویه آمده است که: ای معاویه! ما اصیل هستیم تو لصیقتی. یعنی کسی که خودش را به قبیله و گروهی بچسباند. ما شهروندیم و تو تابعی. به راستی بنی‌امیه کجایی هستند؟

حضرت ابوطالب نیز بیت شعری دارد. «قدیما أبوهم کان عبداً لجدنا أمیة شهلاء جاش به البحر؛ أمیة پدر بزرگ آنان، از دیر زمان برده جد ما بود و چشمانی زاغ داشت و از آن سوی دریا آمده بود». اموی‌ها عرب نیستند. خودشان را عرب معرفی کردند. پس اصل و تبار امویان مشخص شد. اکنون می‌خواهیم ببینیم ارتباط علی ابن ابیطالب با امویان و عثمان چگونه بوده است. به دو مورد در این زمینه اشاره می‌کنیم.

۱- عثمان دستور تبعید علی بن ابیطالب را صادر می‌کند. نه تنها حضرت را در امور سیاسی دخالت نمی‌دهد؛ بلکه سایه حضرت را نیز در مدینه تحمل نمی‌کند. این موضوع در عقد الفرید^۲ آمده است.

۱. «... و لا المهاجر كالطليق و لا الصريح كالصليق» نهج البلاغه، نامه ۱۷ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۳۴.

۳. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۰۹.

نوع رابطه با خلیفه سوم:

اینک روابط را یکایک برمی‌رسیم. از خلیفه سوم آغاز می‌کنیم. آیا امیرالمؤمنین با خلیفه سوم، حُسن روابط داشت؟

ریشه امویان: قبل از ورود به بحث، اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که خلیفه سوم، از قبیله بنی‌امیه است. آیا بنی‌امیه با بنی‌هاشم فامیل‌اند؟ شاید نود درصد یا صد درصد مردم همین سخن را بگویند؛ ولی از دیدگاه ما اشتباه است. بنی‌هاشم، قریشی و حجازی‌اند؛ ولی بنی‌امیه، رومی، (اروپایی و در اصل ایتالیایی) هستند. چه تناسبی بین نسل ایتالیا و قریش وجود دارد؟ شاید برای بعضی شگفت آور باشد، زیرا به این داستان استناد می‌کنند. هاشم و عبد شمس دوقلو بوده‌اند. درست است دوقلو به دنیا آمدند و انگشت هاشم به پیشانی عبد شمس چسبیده بود؟! خواستند آن‌ها را جدا کنند خون جاری شد. آن را به فال بد گرفته و گفتند: میان آن دو خونریزی به وجود خواهد آمد. و همین گونه نیز شد. اصل این داستان را یعقوبی^۱ و سپس طبری نقل می‌کند و می‌گوید: «قیل» این روایت به طور کلی سند ندارد. هر کجا کلمه «قیل» بیان شد مشخص است که «گفته» ضعیف است. متأسفانه در کتاب‌ها و تواریخ ما نیز دوقلو بودن آن‌ها نقل شده است. اصلاً این گونه نیست. این‌ها ارتباطی با یکدیگر ندارند. بعد از طبری، مقریزی^۲ در کتاب

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. الزراع و التخاصم، ص ۴۷.

نویسنده این کتاب قریب هزار و صد سال پیش از دنیا رفته است. وی اهل اندلس و کتاب او شش جلدی است. (کتابی به ظاهر ادبی، اما مؤلف آن بسیار بی ادبانه سخن گفته و به شیعه جسارت کرده است). او در این کتاب با نقل این داستان می‌گوید: عبدالله ابن عباس گفت: عثمان در پی من فرستاد و گفت: مرا از پسر عمویت راحت کن. یعنی از علی. گفتم: پسر عمویم علی کسی نیست که ما برایش تعیین تکلیف کنیم. وی خود صاحب نظر است. اگر سخنی داری بگو من به او بازگو خواهم کرد. ابن عباس می‌گوید: عثمان به من گفت: «قل له فلیخرج الی ماله بالینیع فلا أعتب به ولا یعتب بهی؛ به علی پیام بده از این به بعد در شهر نماند و از این جا برود به یَئِیع (مزارع ویاغ‌های حضرت) تا سبب ناراحتی من و خود نشود». این را حُسن روابط می‌توان نامید یا سوء روابط؟

۲- جوزجانی به نقل از کتاب ضعفاء الکبیر^۱ می‌گوید: عثمان، علی را به خشم آورد. زانده، رئیس دفتر عثمان می‌گفت: عثمان کسی را فرستاد تا علی را احضار کند. علی آمد. ساعتی کنار یکدیگر نشستند و بودند و با هم آرام سخن می‌گفتند. ناگهان دیدم علی با حالتی از خشم بپاخواست که برود. عثمان پیراهن وی را گرفت که علی بنشیند. حضرت امتناع کرد و با دست خود ضربه‌ای به پایین پیراهن زد و از جلسه خارج شد. این را حُسن روابط می‌گویید؟!

۳- جریان توهین عثمان به حضرت علی راعبدالرزاق، متوفای ۲۱۰ هـ. ق.

در کتاب خود^۱ آورده است. وی می‌نویسد: روزی ابوذر، وارد بر عثمان شد و از کارهای حکومتی عثمان به عیب جویی پرداخت. زمانی که بپاخواست برود علی بن ابیطالب وارد شد و عصایی در دست داشت. آمد و کنار عثمان ایستاد. عثمان خطاب به حضرت گفت: علی! ما با این دروغوگری بر خدا و رسول او (اشاره به ابوذر) چه کنیم؟ حضرت فرمود: فرض کن ابوذر، مانند مؤمن آل فرعون است. قرآن می‌فرماید: اگر دروغگو باشد «فعلیه کذبه» و اگر راستگو باشد بر حذر باشید، زیرا ممکن است به این هشدارها توجهی نکنید و گرفتار شوید. «إن یک کاذباً فعلیه کذبه و إن صادقاً یصیبکم بعض الذی یعدکم» سخن علی ﷺ، بی‌مورد نبود. فرمود: «عثمان! این گونه با او برخورد مکن به او نگو دروغگو. اگر او دروغگو باشد به خود ضربه می‌زند. اگر راستگو باشد شما بر حذر باشید». امام ﷺ که این سخن را گفت عثمان بر آشفت و به علی ﷺ جسارت کرد و گفت: «فی فیک التراب»؛ یعنی خاک بر دهانت. امام او را پاسخ داد و فرمود: «تواز من کسب تکلیف کردی. من نیز تو را راهنمایی کردم. چرا عصبانی شدی؟» معنای این سخنان حُسن روابط است؟!

۴- «بئ بن کعب می‌گوید: روزی بر عثمان وارد شدم، دیدم عثمان نشسته و چند تن نیز اطراف او نشسته‌اند و حالتی از سکوت برقرار بود. کسی سخن نمی‌گفت. من نیز سلام کردم و نشستم و مانند بقیه

۱. ج ۱۱، ص ۳۴۹.

۱. ضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۸۲.

سخنی نمی‌گفتم. دیدم چند مأمور آمدند و به عثمان گفتند: فلانی نمی‌آید. عثمان با عصبانیت گفت: چگونه ممکن است نیاید. بروید و او را بیاورید اگر نیامد او را کشتن کشتن بیاورید و اندکی سکوت کرد و آن‌ها نیز رفتند. بعد دیدم فردی را همان گونه می‌آورند. پرسیدم: این آقا کیست که او را این گونه با تحقیر و ذلت می‌آورند. گفتند: عمار بن یاسر است. وی از همان صحابه مشترک است. و هیچ کس نمی‌تواند در مورد او ذره‌ای نظر منفی داشته باشد. تعبیر پیامبر اکرم ﷺ را در مورد وی می‌فرماید: «عمار مع الحق و الحق مع عمار»^۱ خلاصه، دیدم عثمان با عصبانیت خطاب کرد به او گفت: تو همان کسی نیستی که مأمورین من سراغت می‌آیند؛ اما تو از حضور استنکاف داری؟

سخن دیگری نیز به او گفت؛ ولی من متوجه نشدم. پس از آن بیرون رفت. و مردم نیز از عثمان فاصله گرفتند. عمار نیز رفت. این شخص می‌گوید من دوست داشتم بفهمم آن جا چه خبر است و عمار چه کرده و چرا عثمان با عصبانیت با او برخورد کرد. عمار را تعقیب کردم. دیدم وارد مسجد شد و کنار ستونی نشست و اصحاب پیامبر دور او نشستند و به گریه افتادند. عثمان وقتی دید مردم دوباره دور عمار جمع شده‌اند فریاد زد: بگوئید مأمورین بیایند و مردم را متفرق کنند. نگذارید دور عمار جمع شوند. مأمورین آمده و مردم را متفرق کردند. عثمان خواست برای نماز وارد محراب شود. باگفتن تکبیرة الاحرام،

۱. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۶۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۳، ص ۴۷۶ (عمار یزول مع الحق حیث یزول ... جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۸).

از پشت پرده، زنی فریاد زد: مردم! به سخن من گوش فرا دهید که چه می‌گویم. در آغاز از پیامبر اکرم ﷺ یاد کرد، بعد هدف از بعثت را عنوان کرد سپس گفت: شما از فرمان خدا و رسول او دست برداشدید و سکوت کرد. زنی دیگر از پشت پرده بپاخاست صدایش به فریاد بلند شد. پرسیدم اینجا چه کسانی اند که به عثمان معترضند. گفتند: اولی حفصه، دومی عایشه است. عثمان، نماز نافله‌اش که تمام شد از جا برخاست و خطاب به مردم گفت: به سخن این زن‌ها توجه نکنید. اینجا افرادی فتنه انگیزند. مردم، گوش به سخن این زن‌ها ندهید و خطاب به آن دو گفت: سکوت کنید، آرام باشید و گرنه به شما ناسزا می‌گویم. و می‌دانم شما چه کسانی و چکاره هستید؟ باگفتن این سخن سعد وقاص بپاخاست و گفت: تو با زنان پیامبر این گونه سخن می‌گویی؟ تو را چه به این سخن‌ها. بین سعد وقاص و عثمان درگیری و کشمکش ایجاد شد. و عثمان، سعد را دنبال کرد. سعد گریخت و از مسجد بیرون رفت. عثمان نیز در پی او به سمت درب مسجد رفت که در راه به علی ﷺ برخورد. علی فرمود: عثمان چه شده و کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم فلانی را کتک بزنم. حضرت فرمود: دست از این کارها بردار. عثمان سعد را رها کرد و به پای علی پیچید و با خشم و غضب به علی گفت: تو همان کسی نیستی که روز تبوک به جبهه نرفتی. «ماجرای تبوک معروف است که مولای متقیان به حالت گریه پیش پیامبر آمد و عرض کرد: می‌خواهم به جبهه بیایم. پیامبر فرمود: مدینه بدون من یا تو آرامش نخواهد یافت و آن را جبرئیل به من خبر داده است. از این

رو، باید در مدینه بمانی». عثمان خطاب به حضرت می‌گوید: این کار عقب نشینی از جنگ است. امام نیز کوتاهی نکرد و فرمود: «تو همان شخص فراری نیستی، که در جنگ أحد گریختی^۱ و با این که سه روز، جنگ تمام شده بود تو هنوز بالای کوه می‌رفتی!» انسان به جای اشک خون از دیدگانش جاری می‌شود. در جنگ أحد همه، پیامبر را رها می‌کردند و می‌رفتند و حضرت فریاد می‌زد مردم! کجا می‌روید من پیامبر هستم. در روایت آمده است که به خدا سوگند! مردم، سر خود را برنمی‌گرداندند که پیامبر را ببینند. به پیامبر نگاه نمی‌کردند. تنها کسی که در این جنگ از پیامبر دفاع می‌کرد علی بن ابیطالب بود. تنها در جنگ أخذ بدن مطهر امام علیه السلام، نود زخم برداشت. که او را با برانکارد آوردند. با پاهای خود قادر به حرکت نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت وی رفت. دو تن از پرستاران، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند: زخم‌های بدن علی علیه السلام خیلی زیاد است. به گونه‌ای که با دو زخم از این زخم‌ها خطر از دست رفتن علی وجود دارد. زخم‌های پیکر نازنین علی علیه السلام به گونه‌ای بود که وقتی باند را از این سوی پا فرو می‌کردند از سوی دیگر پا بیرون می‌آمد و این قضایا در تاریخ موجود است.

محمد حنفیه می‌گوید: شب شهادت پدرم، من در کنار بدن شریف او بودم که لباسهای وی را برای غسل دادن بیرون آوردم. شمردم هزار جای زخم^۲ بر بدن مبارکش پدیدار بود. این قبیل افراد را در کنار کسانی

که سلاح‌های خود را گذاشتند و گریختند و هر چه پیامبر گفت من پیامبر به سمت او نیز نگاه نمی‌کردند که ببینند پیامبر است یا خیر، نمی‌توان مقایسه کرد و آن‌ها را یکی دانست و بگوییم: در کنار یکدیگر و با هم هستند. نمی‌توان با یک دید به همه آن‌ها نگریست. خدا و پیامبر به یک دید نگاه نکرده‌اند تا ما بگوئیم همه آنها یکسان‌اند. روابط علی بن ابیطالب با عثمان این گونه بود. روابط آن حضرت با حکومت‌های دیگر و افرادی از این قبیل نیز همین گونه بود.

جایگاه عایشه

ملاحظه کنید، آیا جناب عایشه نسبت به امیرالمؤمنین دیدگاهی مثبت داشت؟

این مطلب در کتاب طبقات ابن سعد^۱ یعنی ۱۲۰۰ سال پیش، آمده است که عایشه می‌گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار شد و تب بر او عارض گشت، از زن‌های دیگر اجازه خواستم که حضرت به منزل من بیایند. البته واقعت تاریخی غیر از این است چون پیامبر در ایام بیماری که به وفات وی انجامید در خانه حضرت زهرا بود. زن‌های دیگر اجازه دادند. پیامبر به سمت خانه من آمد و یک دستش به شانه این عباس و دست دیگری به شانه شخص دیگری بود. عبیدالله می‌گوید: به ابن عباس گفتم عایشه این گونه سخن می‌گوید. ابن عباس گفت میدانی چرا عایشه از

۱. المصنف، عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۲۵۶. «...أنت القارن عن رسول الله صلی الله علیه و آله یوم أهد».

۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۹۹ و ۱۱۵.

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص

آن شخص دیگر نام بُرد؟! عرض کردم نه؛ گفت آن شخص علی بود و چون عایشه دل خوشی از علی ندارد حاضر نشد نام او را ببرد.

طبری در تاریخ معروف خود نقل می‌کند: زمانی که عثمان کشته شد، عایشه مکه بود و به سمت مدینه می‌آمد. در مسیر بازگشت وی به مدینه شخصی به نام عبدالله ابن ابی سلمه به او برخورد. دقت کنید، عایشه پرسید از مدینه چه خبر؟ آن فرد گفت: عثمان کشته شد و هشت روز نیز جنازه‌اش روی زمین بود.

عایشه پرسید: بعد چکار کردند؟

مرد گفت: سرانجام مردم مدینه جمع شدند و یک تن را به خلافت

تعیین کردند. پرسید: چه کسی را؟

گفت: علی را تعیین کردند. عایشه با شگفتی پرسید: چه کسی را؟!

گفت: علی.

عایشه گفت: ای کاش آسمان بر سرم خراب می‌شد. گفتم: مگر چه شده؟ او که به سمت مدینه می‌آمد به همراهانش گفت: من به مدینه نمی‌روم. مرا به مکه بازگردانید. در بازگشت به مکه می‌گفت: عثمان، مظلوم کشته شد. باید به خونخواهی او برخیزیم. عبدالله ابن ابی سلمه گفت: چرا؟ به خدا سوگند! تو نخستین کسی هستی که سخن خود را عوض کرده‌ای. تو تا دیروز می‌گفتی عثمان یهودی است و این یهودی را بکشید. اکنون می‌گوی مظلوم کشته شده؟! گفت: آری؛ او توبه کرد.^۱

روزی مسروق بر عایشه وارد شد. عایشه به وی می‌گوید: من غلامی سیاه دارم. نام او را عبدالرحمن گذاشته‌ام. می‌دانی چرا؟
گفت: خیر؛

گفت: به خاطر علاقه‌ای که به عبدالرحمن ابن ملجم^۱ دارم. شما داستان را تا آخر بخوانید. در این صورت ملاحظه خواهید کرد روابط بین حکومت اولی و دومی با علی بن ابیطالب چگونه بوده است.

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۷.

۱. بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۵۰.

جنگ‌ها و فتوحات

ما بسیار علاقمندیم که ادّله، ثابت کند رابطهٔ حکومت با اهل بیت مناسب بوده، زیرا اهل بیت، ولی نعمت همهٔ ما هستند و اگر علی و فاطمه و اهل بیت علیهم‌السلام از کسی راضی باشند معنایش این است که پیامبر و خدا نیز از آنها راضی خواهند بود. خدا را سپاس می‌گوییم اگر مشی و سیاست حکومت‌ها مورد رضایت علی و فاطمه باشد، رضایت خدا و رسول او در آن است؛ ولی می‌خواهیم بدانیم آیا واقعیت همین است؟ اهل سنت می‌گویند: روابط حکومت‌ها با علی و علی با حکومت‌ها گرم بوده است. ما می‌گوییم: چنین چیزی نبوده و دیدگاه صریح علی بن ابیطالب نسبت به حکومت‌ها این بود که براساس خیانت، پیمان شکنی و دروغ حکومت می‌کنند. و حضرت به هیچ وجه با حاکمان ارتباط نداشته است. طبق عبارتی که در صحیح مسلم^۱ باب جهاد آمده نه تنها رابطهٔ آن‌ها حسن نبوده؛ بلکه بسیار غیر حسنه بوده است. ماجرا را بخاری در پنج مورد نقل کرده. اما زمانی که به این بخش از

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۴۳ - کتاب جهاد - باب الفی.

روایت می‌رسد، نقطه چین می‌گذارد و آن را حذف می‌کند. مطلب این است که خلیفه دوم به علی ابن ابیطالب و عباس می‌گوید: می‌دانید وقتی پیامبر رحلت کرد، ابوبکر گفت: «أنا ولی رسول الله؛ من جانشین رسول خدا هستم؟. پرسش این جاست که اگر ابوبکر بگوید: من ولی رسول خدا هستم، به معنای جانشین است؛ ولی اگر رسول خدا بگوید: علی ولی من است به معنای دوستی است!

عمر با اشاره به عباس، می‌گوید: تو (عباس) آمدی میراث پسر برادرت -یعنی پیامبر- را از من بگیری و با اشاره به علی می‌گوید: او نیز آمده میراث همسرش را از من می‌خواهد. ابوبکر نیز پس از رحلت پیامبر گفت: من ولی رسول خدا هستم. و پیامبر فرموده است: ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم. هر چه هست صدقه به شمار می‌آید. یعنی دیدگاه شما دو تن، عباس و علی در مورد ابوبکر چیست؟ شما ابوبکر را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار می‌دانید؛ ولی خدایم داند که ابوبکر این گونه نیست. بنابراین، دیدگاه امیرالمؤمنین در مورد ابوبکر مشخص شد. سپس عمر می‌گوید ابوبکر که فوت کرد، «أنا ولی رسول الله و ولی ابی بکر؛ من جانشین رسول خدا و جانشین ابوبکر» کلمه ولی در سخنان عمر به معنای جانشین است؛ ولی در سخن دیگران به معنای دوستی است! مطلبی که یادآوری شد در صحیح مسلم است. این روایت یاصحیح است یاغیر صحیح. اگر صحیح است خلیفه دوم به علی بن ابیطالب عرض می‌کند: من از دیدگاه تو خانم، پیمان شکنم، دروغگو و گناهکار هستم. سخنی را که عمر به

علی نسبت می‌دهد یا راست است یا دروغ. اگر دروغ می‌گوید، شخص دروغگویی که تهمت می‌زند لیاقت خلافت ندارد و اگر راست می‌گوید، معنایش این است که علی بن ابیطالب این افراد را با این چهار ویژگی می‌شناخته آیا روابط حسنه است!

علی بن ابیطالب بعد از پیامبر اکرم ﷺ تا قبل از حکومت خود، با آن همه جنگ و فتوحات، در کدام یک از جنگ‌ها شرکت کرد؟ هیچ کدام. نه کسالت داشت و نه سالخورده بود. زمان حکومت او که رسید جنگ‌ها آغاز شد. امام ﷺ تا آخرین لحظه‌های زندگی که محاسنش سفید شده بود، شمشیر را زمین نگذاشت. در پاسخ کسانی که می‌گویند روابط حسنه بوده و شرکت حضرت در جنگ‌ها را شاهد می‌آورند، قاطعانه باید گفت که آن بزرگوار در هیچ جنگی شرکت نکرد. اصلاً آن‌ها را قبول نداشت؛ ولی اگر حکومت نقشه عملیاتی غیر صحیحی می‌داد و اگر براساس آن نقشه، حکومت می‌خواست حرکت کند ارتش مسلمانان شکست می‌خورد و آبروی مسلمانان و سرزمین آن‌ها به خطر می‌افتاد، اگر حکومت درخواست مشورت داد، امام موضع می‌گرفت و نظر می‌داد. مانند جنگ ایران در دوران ساسانیان که هفتصد هزار نیرو را آماده حمله به کوفه و سرزمین‌های اسلامی کرده بودند. با خبر دادن نعمان بن مقرن شورای عالی دفاع، تشکیل جلسه داده و تصمیم بر این شد که همه پادگان‌ها را تخلیه کنند. پادگان مکه، مدینه، یمن و همه نیروها، طی بسیج عمومی وارد جنگ شوند و عمر خود نیز داوطلب شرکت شد.

امام ﷺ سکوت اختیار کرد. از آن بزرگوار نظرخواهی کردند. امام فرمود: اکنون که نظر مرا خواستید، طرح شما غلط است و این نوعی آتش بازی و زدن شاه رگ حیاتی اسلام است. پرسیدند: پس چه کنیم؟

فرمود: دست به ترکیب نیروهای مدینه نزنید. اگر چنین کنید منافقین آگاه می‌شوند. دست به ترکیب نیروهای مکه نیز نزنید. پادگان مکه در جای خود باشد. دست به ترکیب نیروهای مرزی یمن نزنید. اگر آنجا از نیرو تخلیه بشود دشمن از اطراف، به شما حمله خواهد کرد. در پادگان‌ها باید نیرو مستقر باشد جز پادگان کوفه. آن هم نه همه نیروها؛ بلکه از صد هزار نیروی موجود در کوفه سی هزار نیروی عملیاتی مهیا شوند. سی هزار نیرو نیز پشتیبانی و سی هزار نیرو در خود پادگان مستقر گردند و عمر! تو نیز به جنگ نرو. اگر بروی آن‌ها فشار خود را افزایش می‌دهند و می‌گویند: همه آمدند و اگر سپاهیان شما را متلاشی کردند دیگر چیزی برای اسلام باقی نخواهد ماند. این طرح و نقشه علی بن ابیطالب بود.

در تواریخ، نام کسی که نقشه غلط را داده بود نمی‌آورند. و نام کسی که این نقشه عالی را داده بود نیز حذف می‌کنند. این کثیر می‌گوید: براساس همین نقشه، مسلمانان وارد میدان شدند و به پیروزی دست یافتند. آری، اگر اساس اسلام به خطر بیفتد امام یک لحظه نیز سکوت نمی‌کند و نکرد. اما شخصاً وارد صحنه نشد، بعضی مانور می‌دهند که اگر فتوحات خلیفه دوم نبود ما مسلمان نبودیم، مگر هر کجا را خلفا

فتح کردند، مردم مسلمان شدند. مگر وقتی ایران فتح شد مردم مسلمان شدند. خیر، نمونه آن اصفهان است که مسلمان نشدند، بلکه جزیه دادند. بر آیین خود ابقا شدند، فقط مالیات می‌دادند. بعدها بر اثر رفتن مبلغ‌ها و... مسلمان شدند.^۱ این گونه نیست که خوبی‌ها را به سود یک نفر مصادره کنند. همه کسانی که در عملیات شرکت می‌کردند خود ساخته نبودند؛ بلکه همان اخلاق اعرابی و بدوی و اخلاق بیابانی را داشتند. هم‌اکنون وضع وهابی‌ها را ملاحظه کنید، بیابانگردهای نجد و حجازند. همین که احساس کنند کسی مظلوم است بی درنگ سرش را می‌زیند. پرسش: پیامبر اکرم ﷺ در مدت ۱۰ سال هجرت، هشتاد و چهار جنگ و سریه داشتند. چه تعداد از طرفین کشته شدند؟ به هزار و پانصد نفر نرسید. که تنها ششصد یا هفتصد تن از یهود بنی قریظه بودند. آن‌ها نیز خودشان خواسته بودند. اگر این تعداد را کم کنید تمام کشته‌ها هشتصد نفر خواهد شد؛ ولی به تاریخ یکی از جنگ‌هایی که البته بعد از خلفا اتفاق افتاد بنگرید. در ماجرای طالقان، دو ردیف چهار فرسخی،^۲ جوان را حلق آویز کردند. چهل و چهار کیلومتر انسان را به دار آویختند. عملیات و فتوحاتی که این گونه باشد نتیجه‌اش کتاب سلمان رشدی است. و سخن در مورد سلمان رشدی ملعون همان است که امام خمینی ﷺ فرمود: هر کس به او دسترسی باید واجب است او را بکشد. ما قصد توجیه اعمال ننگین امثال سلمان رشدی را نداریم؛ ولی

۱. معجم البلدان، ۱: ۲۰۹، مادة أصفهان.

۲. البداية والنهاية، ج ۹، ص ۷۸ و ۸۱؛ الكامل لابن الاثیر، ج ۴، ص ۵۴۵.

می‌خواهم بگویم: ببینید کارهای خود ما چنین بهانه‌هایی به دست دشمن می‌دهد. مثلاً می‌گویند: در جریان یکی از جنگ‌ها در دجله، در اثر خورنریزی فراوان، آب این رودخانه که خود دریایی از آب است چنان تبدیل به خون شده بود که سه روز کسی نمی‌توانست از آن آب بیاشامد. آیا اسلام این را می‌خواهد؟^۱

نسل‌کشی به نام اسلام

در یکی از عملیات‌ها جرجان (گرگان) را محاصره کردند. مردم گفتند ما طبرستان (مازندران) را در اختیار شما قرار می‌دهیم مشروط به این که یک نفر از ما را نکشید. گفتند: به چشم، ما یک نفر از شما را نمی‌کشیم. وارد شهر که شدند، دست به آدم‌کشی زدند. به آن‌ها گفتند: شما که قول دادید کسی را نکشید. پاسخ دادند: آری ما قول دادیم یک تن را نکشیم. شما یک تن می‌توانی کنار بروی و کشته نشوی!^۲ در درگیری تکریت، می‌گویند این شهر به شهر ارواح تبدیل شد. یک تن از اهالی آن را زنده نگذاشتند مگر کسانی که بیرون شهر بودند.^۳

در ماجرای طائف، وهابی‌ها به شهر طائف سنی نشین حمله کردند. شکم زن‌ها را پاره کردند. کودکان را در دست مادرانشان سر بریدند،^۴

۱. البداية و النهاية.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۴؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۵۴.

۳. البداية و النهاية، ج ۷، ص ۷۳.

۴. أخبار العجاز و نجد فی تاریخ الجبرتی، ص ۹۳؛ فرقه‌ای برای تفرقه، ص ۷۴.

حتی گربه‌ها را نیز کشتند. اکنون که دوران تمدن است برگردید به ۱۴۰۰ سال قبل، ببینید چه خبر است! عملکردها به گونه‌ای نبود که امیرالمؤمنین آن‌ها را تأیید کند و بپذیرا شود. به طور کلی عملکرد، اسلامی نبود. از این رو، زمانی سخن از عملیات می‌شد امام به هیچ وجه شرکت نمی‌کرد. جریان رده، پیش آمد. اشعث بن قیس و هوادارانش و بسیاری دیگر مرتد شدند. ابوبکر برای سرکوب اصحاب رده، نیرو بسیج کرد. قبل از اعزام نیروها، با عمر مشورت کرد و گفت: به نظر تو علی را به عنوان فرماندهی عملیات بفرستیم، زیرا تصمیم دارم چنین کاری انجام دهم. چون علی عادل و مورد رضایت همه است. دارای فضایل است. شجاع است. به پیغمبر اکرم نزدیک است. عالم و موقعیت شناس است. و کار را درست انجام می‌دهد. عمر گفت: درست می‌گویی. علی همان‌گونه است که تو گفتی؛ بلکه بالاتر از این است. اما می‌ترسم پیشنهاد کنی و مشکلی پیش آید. ابوبکر گفت: چه مشکلی؟ عمر گفت: می‌ترسم این کار را به علی پیشنهاد کنی؛ ولی او امتناع کند. و اگر علی امتناع کرد مردم را نمی‌توانی بسیج کنی، زیرا علی پیش اکثریت مردم شخصیت جا افتاده‌ای است. همه درک و فهم و علم جنگ علی را قبول دارند. اگر علی گفت نه، مردم پی می‌برند که این جنگ به سود مسلمانان نیست و هیچ کس به جنگ نمی‌رود. پس بهتر آن که از همان آغاز با علی گفتگو نکنی. دیگری را بفرست. تنها با علی مشورت کن و همین کار را کردند.^۱

۱. فوج ابن اعمش، ج ۱، ص ۷۲.

مسعودی صاحب مروج الذهب که از تواریخ بسیار قدیمی است در ارتباط با جنگ‌های خلیفه دوم در کتاب خود می‌گوید: خلیفه دوم در مورد جنگ ایران، با عثمان مشورت کرد. عثمان به او گفت: تو خود اینجا بمان. و نیروها را پی در پی بفرست. و فرماندهی را نیز به کسی که تجربیات و آگاهی کافی داشته باشد بسپار. عمر گفت: منظورت کیست؟ عثمان گفت: علی بن ابیطالب. اوست که در این رشته تخصص و تجربه دارد. عمر گفت: تو برو با علی ملاقات و در این زمینه با او گفتگو و مذاکره کن. عثمان این کار را انجام داد. علی رضی الله عنه پذیرفت و اظهار بی میلی کرد. عثمان بازگشت و گزارش مذاکرات را به عمر داد.^۱

بلادری، صاحب کتاب انساب و کتاب فوح که خود، ندیم متوکل عباسی بود در کتابش می‌گوید: عمر بن خطاب رفتن به جنگ قادسیه را بر علی رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا فرماندهی عملیات ارتش مسلمانان را بر عهده گیرد. علی رضی الله عنه امتناع کرد، ناگزیر سعد و قاص را اعزام نمود.^۲ در شرح نهج البلاغه^۳ آمده است که عمر در شام نزد ابن عباس از علی رضی الله عنه گله کرد و گفت از پسر عمویت علی خواستم که همراه من به شام بیاید، این کار را نکرد و هر گاه با او رویرو شدم، قیافه‌اش را خشمگین یافتم. «و لم أزل أراه واجداً» با من سخن نمی‌گوید.

آن چه گفته شد در مدارک خود آن هاست و اصولاً خطّ تعبد در برابر نصّ، نمی‌تواند با خطّ اجتهاد در برابر نصّ کنار بیاید. موضع علی بن ابیطالب رضی الله عنه را دانستیم. موضع حسنین رضی الله عنهما نیز همین بود. کسانی که می‌گویند حسنین در جنگ طبرستان (مازندران) شرکت کردند و تا اصفهان نیز آمدند و بعضاً در کتاب‌ها نوشته شده، واقعیت ندارد. سهمی در تاریخ گرگان می‌گوید: اگر آمدن امام حسن به اصفهان هنگام رفتن به گرگان صحت داشته باشد این حادثه در زمان حضرت علی رضی الله عنه اتفاق افتاده است^۱ و آنچه راکه طبری از شرکت حسنین رضی الله عنهما در سال سی هجرت نقل می‌کند راوی آن شخصی به نام علی بن مجاهد است که علماء رجال همانند ابن معین و ابن ضریس و دیگران او را دروغگو و وضاع می‌دانند.^۲

به راستی آیا فتوحاتی که انجام شد همه به سود اسلام بود؟ یکسره قلمرو خود را گسترش دادند. آیا فکر و اندیشه اسلام را نیز به همراه بردند؟ تاریخ را ملاحظه کنید بعضی شهرها ۶ بار فتح شده. آیا چنین چیزی صحیح است؟ یعنی ۶ بار علیه حکومت شورش کردند. تاریخ گرجستان^۳ را بخوانید. بلایی بر سر مسلمانان آوردند که مسلمانان را ناگزیر، بر ضد حکومت با کفّار همدست شدند. تاریخ یمن را بخوانید. ماجرای بُسر بن اراطه و نیروی اعزامی معاویه به یمن که کودکان را در مقابل چشم مادران سر بریدند. جوانان را کشتند. زن‌ها را به اسارت

۱. تاریخ جرجان، ص ۹.

۲. تہذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۳۹۲ - شماره ۴۷۱۱.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۷، نقلی.

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲. فوح البلدان، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۷۸.

گرفتند. زن‌های یمن اعتراض نموده و شورش کردند و گفتند: زمانی که ما کافر بودیم و ارتش مسلمانان وارد می‌شد این گونه با ما برخورد نمی‌کرد. اکنون که ما مسلمانیم!^۱

عملکردها را می‌بینیم. ما را به تردید می‌افکند که نکند در ظاهر، اسلام است؛ اما در پس پرده قضایا چیز دیگری است. با بررسی این گونه عملکردها می‌بینیم حق، همان بود که حضرت علی رفتار کرد. هیچ یک از ائمه علیهم‌السلام و نه حسین نه امام زین‌العابدین علیه‌السلام در چنین اموری شرکت نکردند. امام زین‌العابدین علیه‌السلام زیر پرچم کدام حکومت در جنگ شرکت کند؟ حکومتی که سر امام حسین علیه‌السلام را از پشت با دوازده ضربه جدا کردند!! امام زین‌العابدین علیه‌السلام پس از حادثه کربلا قریب سی و پنج سال در قید حیات بود. در این مدت چقدر جنگ و فتوحات بود. امام علیه‌السلام در هیچ یک از آن‌ها شرکت نکرد. وقتی پیشنهاد نیز کردند ملاحظه کنید امام چه پاسخی داد.^۲

امام باقر علیه‌السلام نیز همین گونه عمل کرد.

در کتاب‌ها و از شبکه‌های ماهواره‌ای می‌شنوید که در زمان هلاکو، شیعه در ساقط کردن حکومت بغداد نقش داشته است. قهراً شنیده‌اید می‌گویند شیعیان، حکومت بنی‌عباس را برچیدند. ما آرزو مندیم شیعه از چنین قدرتی برخوردار باشد که اساس حکومت‌های فاسد را برچیند؛ ولی آیا واقعاً حکومت فاسد را شیعه جمع کرد یا کارهای

فاسد خود حکومتی‌ها؟ نمونه‌ای را ملاحظه کنید. در تیراندازی تک تیراندازان هولاکو، تیرها به کاخ مستنصر اصابت می‌کرد. مستنصر خطر را جدی دید. تیراندازی مستقیم به کاخ یعنی سقوط شهر. در این موقعیت وظیفه خلیفه عباسی چیست؟ قهراً باید نیروها را بسیج کند؛ ولی او در جلسه شراب خواری نشسته بود و اتفاقاً تیری آمد و به گلولی یکی از رقاصه‌های محفل او نشست. خلیفه عباسی به اندازه‌ای ناراحت شد که گفت: به بنأها بگویید: دیوارهای قصر را ضخیم و محکم‌تر کنند تا تیر به رقاصه‌های من اصابت نکند.^۱ هیئت بلند پایه هولاکو به موصل نزد استاندار می‌روند و می‌گویند: ما سلاح تهاجمی می‌خواهیم. در همان زمان که هیئت هولاکو نشسته و مشغول مذاکره بودند. هیئتی از سوی مستنصر از بغداد می‌آید و گروه آرگ و رقص و دانس درخواست می‌کنند. استاندار موصل می‌گوید: ببینید ارتش مهاجم چه می‌خواهد و حکومت مرکزی از من چه در خواستی دارد!^۲ در نتیجه آن چه بر سر آن‌ها آمده در اثر خیانت و جنایت‌های خودشان می‌باشد.

۱. البداية و النهاية، ج ۱۳، ص ۲۳۳. حوادث سال ۶۵۶.

۲. مجموعة الرسائل، ج ۲، ص ۴۲۷.

۱. تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

۲. وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۳۴. کتاب جهاد.

فصل پنجم

نامگذاری و ازدواج‌ها

اخیراً کتاب‌هایی از سوی حجاز و کشورهای حاشیه خلیج فارس به زبان عربی در مورد روابط صحابه با اهل بیت، پخش می‌شود و بعضی آن‌ها را ترجمه نموده و منتشر می‌کنند. اگر منظور آن‌ها بخشی از صحابه باشد می‌پذیریم؛ ولی در مورد همه صحابه خیر؛ در این کتاب‌ها مسائل دیگری به علی بن ابیطالب علیه السلام نسبت می‌دهند. ما می‌خواهیم بدانیم آیا واقعیت همین است؟ آیا علی بن ابیطالب با حکومت ارتباط تنگاتنگ داشت؟ خیر؛ علی بن ابیطالب ارتباطی با حکومت نداشت، زیرا حکومت و حاکمان، مورد قبول او نبودند. بخاری و مسلم آورده‌اند که: فاطمه زهرا علیها السلام دخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر حکومت خشمگین شد و با ابوبکر قطع رابطه کرد و تا زمان رحلت، مدت شش ماه با او سخن نگفت!

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲ «غضبت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فهجرت أبابکر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت..» و ج ۵، ص ۸۲ و صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴.

الف: نامگذاری‌ها:

پرسش این است: حَسَن و اَباطی که می‌گویند بین اهل بیت و حکومت وجود داشته از کجاست؟ و دلیل آن چیست؟ بلکه به عکس، این مطالب حکایت از سردی روابط دارد. قهراً می‌گویند: نام فرزندان علی، عمر و ابوبکر و عثمان بوده و آن را دلیل بر حَسَن روابط قرار می‌دهند.

پاسخ: اولاً: مشخص نیست نام فرزندان علی بن ابیطالب این نام‌ها باشد و این‌ها کنیه‌اند. از سویی، این نام‌ها شایع و رایج بوده نه به خاطر کُل رَوی فَلَانی و فَلَانی؛ بلکه به گونه‌ای طبیعی رواج داشته‌اند. و نام بیش از بیست نفر از صحابه عمر و عثمان بوده.^۱

ثانیاً: وانگهی آن جا که می‌گویند: نام یکی از فرزندان علی بن ابیطالب، عثمان بوده آیا منظور، عثمان خلیفه است یا عثمان ابن مظعون؟ عثمان بن مظعون نخستین مسلمانی است که در بقیع دفن شده و در بین مردم از محبوبیت، برخوردار بود. و اگر علی علیه السلام نام فرزندش را عثمان نهاده منظور، عثمان ابن مظعون است.

ثالثاً: اگر به فرض، نام فرزندان را عمر گذاشته‌اند آیا این نام را خودشان انتخاب کرده‌اند؟ خیر؛ تهذیب التهذیب عسقلانی^۲ را ملاحظه کنید که تصریح می‌کند شخص خلیفه دوم، نام فرزند علی را عمر نهاده نه خود علی علیه السلام و بعدها این نام جا افتاد. سخن از موافقت یا مخالفت نیست، زمانی که رئیس حکومتی نامی را انتخاب می‌کند خود بخود تعیین پیدا می‌کند.

۱. أسدالغابة، ج ۳، ص ۳۷۰ - ۳۸۷.

۲. تهذیب التهذیب ۴۲۷/۷. و کان عمر بن خطاب ستمی عمر بن علی با ستم.

رابعاً: پاسخ نقضی در این زمینه که می‌گویید: نامگذاری، دلیل بر حسن روابط است، می‌گوییم: خلفا چند پسر داشتند؟ چرا نام فرزندانشان را حسن و حسین، و علی نگذاشتند؟^۱ بر این اساس، خلفا که این نام‌ها را بر فرزندان خویش نگذاشتند، خود دلیل بر تیرگی روابط است. بنابراین، روابط، تنها از یک ناحیه حسنه بوده، از طرف دیگر این گونه نبوده است.

ازدواج خلیفه با اُم کلثوم

گفته‌اند: علی بن ابیطالب علیه السلام دخترش را به ازدواج خلیفه دوم در آورده است.

پاسخ: نخست این که مشخص نیست علی بن ابیطالب دختری به نام اُم کلثوم از فاطمه زهرا داشته، بعضی محققین قائل‌اند که: علی علیه السلام از فاطمه زهرا، دختری به نام زینب با کُنیة اُم کلثوم داشته است. در روایات دارد که امیرمؤمنان علیه السلام یک شب در خانه امام حسن علیه السلام و یک شب در خانه امام حسین علیه السلام و شب سوم، شب ضربت خوردن، در خانه اُم کلثوم حضور داشت و سخن از زینب نیست.

۱. فرزندان خلیفه دوم: عبدالله و حفصه و عبدالرحمن، عبدالله، زید الاصفهری، عاصم، زید، رقیة.. سیر اعلام النبلاء (خلفاء)، ص ۸۷.

ابوبکر سه پسر و عثمان ده پسر دارد و نام هیچ یک آنان به نام علی، حسن، حسین نیست. المعارف، ص ۱۷۲؛ الاصابه، ج ۳، ص ۱۶۳.

نام عبدالله جعفر با اُمّ کلثوم ازدواج کرد؛ ولی اُمّ کلثوم گفت: من شرم دارم با برادر سوّم شوهرم ازدواج کنم، زیرا با هر یک از برادرها ازدواج کردم، از دنیا رفتند. اما این بار به عکس شد و اُمّ کلثوم خود، در گذشت و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بر جنازه وی نماز خواندند.^۱

پاسخ چهارم: عبدالله جعفر، شوهر حضرت زینب بود و امیرمؤمنان علیه‌السلام او را به عقد عبدالله در آورده بود و زینب تا پایان حادثه کربلا با عبدالله جعفر بود. بر اساس گفته اهل سنت، عبدالله، زینب را داشته و با اُمّ کلثوم نیز ازدواج کرده است و اُمّ کلثوم در زمان امام حسن علیه‌السلام از دنیا رفته است که حضرت بر جنازه او نماز گزارده، یعنی عبدالله همزمان با دو خواهر ازدواج کرده است! آیا چنین چیزی ممکن است؟^۲ بنابراین نباید چشم بسته هر مطلبی را عنوان کرد و با بیان این گونه مسائل در پی اثبات حُسن روابط بود.

تناقضات دیگری نیز وجود دارد. پس قضیه چیست؟

پاسخ پنجم: در این‌جا تشابه اسمی وجود دارد. خلیفه دوم همسرانی به نام اُمّ کلثوم داشته است. با بعضی از آن‌ها ازدواج کرده و دارای فرزند نیز شده است و با برخی از آن‌ها به مرحله ازدواج نرسیده است. آری، وی قصد ازدواج با اُمّ کلثوم نامی را داشته و آن اُمّ کلثوم نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است، اما دختر علی علیه‌السلام نبوده، بلکه به گفته قرآن کریم «ربیبه» (نادختری) حضرت بوده است. زمانی که جعفر بن ابیطالب علیه‌السلام

استاد شیخ باقر قُرشی، از علمای بزرگ نجف که هم اکنون نیز در قید حیات است در کتاب حیات فاطمه زهرا و نیز آقای مَقْرَم از علمای بزرگ شیعه در کتاب حضرت زینب، برای امیرمؤمنان علیه‌السلام داشتن دختری از فاطمه زهرا علیه‌السلام غیر از زینب را نفی می‌کنند.^۱

پاسخ دوم: اهل سنت داستان ازدواج اُمّ کلثوم با عمر را در هیچ یک از کتاب‌های صحاح سته به تفصیل نیاورده‌اند. ابن سعد در طبقات، نخستین کسی است که این مطلب را با سند ضعیف آورده، بنابراین، چگونگی داستان به این بزرگی رملی خواهند باسندی ضعیف جا بیاندازند؟

پاسخ سوّم: گفته‌اند: پس از ازدواج عمر با اُمّ کلثوم و فوت عمر، محمّد، پسر جعفر بن ابیطالب با او ازدواج کرد و پس از درگذشت محمّد، برادرش با اُمّ کلثوم ازدواج نمود.

جعفر بن ابیطالب به هنگام شهادت دارای سه پسر به نام‌های محمّد، عون و عبدالله بود که در این جا تناقضی وجود دارد. در کتب تاریخی اهل سنت آمده است که عون و محمّد، بین سال‌های ۱۸ و ۲۰ هجری در جنگ شوشتر کشته شدند که این جنگ در دوران حاکمیت خلیفه دوم اتفاق افتاد.^۲ با این که خلیفه، در سال ۲۳ هجری فوت کرد و افراد نامبرده، پیش از خلیفه، شهید شدند و این خود تناقضی آشکار است. می‌گویند: پس از فوت برادر دوم یعنی عون، برادر سوّم آن‌ها به

۱. حیات فاطمه زهرا، ص ۲۱۹، علل النزاع، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲. استیعاب، ج ۲، ص ۲۰۹ و ۱۳۴، الاصابه، ج ۲، ص ۶۱۹؛ سیر اعلام النبلاء (خلفاء)، ص ۲۱۹.

۱. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۴۲.

۲. همان.

در جنگ موته به شهادت رسید، همسرش اسماء که دارای سه فرزند بود با ابوبکر ازدواج می‌کند و از او صاحب دو فرزند به نام‌های محمد و اُمّ کلثوم می‌شود پس از فوت ابوبکر، اسماء با امیرمؤمنان ازدواج می‌کند و دو فرزند خود محمد و اُمّ کلثوم را نیز همراه خود به خانه حضرت می‌آورد و آن دو، ناپسری و نادختری امیرمؤمنان رضی الله عنهما به شمار می‌روند. چند سالی در منزل امیرمؤمنان رضی الله عنهما بودند تا این که فردی پیشنهاد ازدواج با اُمّ کلثوم را به خلیفه دؤم می‌دهد که ابوالفرج اصفهانی^۱ در کتاب خود، به این مطلب اشاره می‌کند. عمر نیز می‌پذیرد و خود پیشنهاد چنین ازدواجی را می‌دهد. عایشه خواهر اُمّ کلثوم، نخست می‌پذیرد؛ ولی پس از آن که مغیره بن شعبه بر عایشه وارد می‌شود و او را ناراحت می‌بیند علت را می‌پرسد. عایشه می‌گوید: عمر، پیشنهاد ازدواج با اُمّ کلثوم را داده؛ ولی عمر فردی تندخو و خشن و خواهر من نیز نوجوان است. امکان دارد اشتباهی مرتکب شود و عمر او را کتک بزند. مغیره گفت: من این کار را بهم خواهم زد. پیش عمر آمد و نخست به وی تبریک گفت و سپس اظهار داشت: اگر از این ازدواج صرف نظر کنی بهتر است. پرسید: عایشه چیزی به تو گفته؟ مغیره ماجرا را برایش نقل کرد، عمر نیز گفت: اکنون که آن‌ها ما

۱. الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۰۳؛ این قتیبه می‌نویسد: «ام کلثوم بنت ابی بکر» فخطها عمر الی عائشة. فأنتمت له، وکرهته فاحتالت حتی أسک عنها، وتزوجها طلحة بن عبدالله، فولدت له؛ زکریا وعائشة ثم قتل عنها فتزوجها عبدالرحمن بن عبدالله بن أبی ربيعة المخزومی»، المعارف، ص ۱۷۵.

را نمی‌خواهند ما نیز نمی‌خواهیم. بنابراین سرگذشت ازدواج این بوده که آن نیز محقق نشده است. آن چه بیان شد طبق نقل برادران اهل سنت است. اما بر اساس نقل‌های ما، روایات، بسیار متعارض‌اند. روایاتی نیز از نظر سند موثق‌اند اما صراحت ندارند. آری؛ در روایات داریم که پس از فوت عمر، علی بن ابیطالب به خانه او آمد و دست اُمّ کلثوم را گرفت و به خانه خود برد.

پرسش: آیا زنی که شوهر خود را از دست داده، در دوران عدّه وفات، باید در خانه شوهر زندگی کند و بخوابد یا هر خانه دیگری بخواهد می‌تواند برود. از نظر فقه ما هر کجا بخواهد می‌تواند برود. آن‌ها به این قضیه استناد می‌کنند که امیرمؤمنان رضی الله عنهما بعد از فوت عمر، آمد دست اُمّ کلثوم را گرفت و به خانه خود برد. این روایت موثق است؛^۱ اما در این روایت نیامده که حضرت، دست اُمّ کلثومی را که دخترش بوده گرفته است. ممکن است ریبیه وی بوده بنابراین، روایات صراحت ندارند و روایاتی که صریح‌اند، از صحت برخوردار نیستند. برخی روایات، این ماجرا را زور و تهدید می‌داند به این نحو که روزی خلیفه بر فراز منبر سخنرانی کرد و گفت: مردم! اگر ثابت بشود صحابی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله مرتکب فحشا گشته و کار خلاف انجام داده و دزدی نموده است و فقط من اطلاع دارم، در مورد حدّ او، دیدگاه شما چیست؟ همه گفتند: او را حدّ خواهیم زد. خلیفه این سخن را گفت

۱. کافی، ۱۱۵/۶ و ۱۱۶ «... ان علیاً رضی الله عنه لما توفي عمر أتى أم کلثوم فاطلق بها إلى بيته».

و از منبر پایین آمد و آهسته به عباس گفت: ملاحظه کن، من زمینه سازی کردم. به علی بگو: دخترش را به من بدهد و گرنه فردا می‌گویم آن صحابی که دزدی کرده کیست؟^۱ لذا بعضی قائل اند که: به فرض، داستان ازدواج اگر از صحت نیز برخوردار باشد، با زور و تهدید انجام گرفته است.

استاد ما آیة‌الله وحید، از مرحوم آقای خوبی نقل کرده که خود از زبان وی شنیده، گفته است: ازدواج اُمّ کلثوم با عمر از اباطیل و دروغ‌های تاریخ است، زیرا دلایل اثبات‌کننده آن، وجود ندارد و از سویی به فرض اگر چنین ازدواجی نیز صورت گرفته باشد، دلیل بر حُسن روابط نیست، زیرا برخی انگیزه‌های ازدواج، مالی یا پُست و مقام و ثروت است و گاهی به جهت وضع ظاهری زن موردنظر، گاهی نیز به خاطر دفع شر و گاهی هم برای حُسن روابط است. بنابراین، ازدواج، همیشه دلیل بر حُسن روابط نیست و از آن جا که چنین مطلبی وجود نداشته، قضیه نیز روشن نیست.

فصل ششم

رابطه صحابه با یکدیگر

بحث درباره صحابه، بسیار گسترده است. و یا به عبارت دیگر باید بینیم آیا روابط صحابه با یکدیگر حسنه بوده یا خیر؟ تا برسیم به روابط صحابه و خلفاء با اهل بیت علیهم‌السلام

۱- آیا روابط صحابه بین خودشان حسنه بوده یا باهم اختلاف داشته‌اند؟
 ۲- صحابه، با اهل بیت چه رابطه‌ای داشتند؟ و اگر اختلافی بین صحابه و اهل بیت وجود داشته از دیدگاه اسلام کدام طرف را باید گرفت، صحابه یا اهل بیت؟ قرآن در مورد اهل بیت تأکید می‌کند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^۱ آیه مباحله مربوط به اهل بیت است. مگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز مباحله، صحابه نداشت؟ تعداد صحابه کم نبود. مگر پیامبر در روز مباحله همسر نداشت؟ ولی

۱. احزاب: آیه ۳۳.

۱. صراط‌المستقیم، ۱۳۰/۳ و الاستغاثة، ۷۸/۱.

زمانی که با مسیحیان نجران وارد میدان مبارزه شد چه کسانی او را همراهی می‌کردند؟ اگر این موارد برای مارویشن بشود موازین و معیارها نیز برای ما مشخص خواهد شد. که حق کجاست؟

امروز مبلغان اسلام بار سنگینی بر دوش دارند. امروز قشر جوان، نسل جدید از آنان انتظارات زیادی دارند. با زبان روز حقیقت را باید بیان کنند. با کسی هم مشاجره ننمایند. به گفته مقام معظم رهبری ما هرگز از غدیر دست بردار نیستیم. ما جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)» را رها نمی‌کنیم^۱ و با کسی که به این جبل متین تمسک نکرده به سبزه نمی‌پردازیم یعنی اگر کسی غدیر را قبول ندارد یا او سر جنگ نداریم. کسی را که با اهل بیت درگیر شده باید رها کرد؟!

رابطه همسران پیامبر (ص)

در این مورد به مبحث روابط حکومتها، خلفا با اهل بیت می‌رسیم. نکته دیگر، زنان پیامبر اکرم، چه روابطی با یکدیگر داشتند؟ آیا رابطه آنها حسنه بوده، یا با هم اختلاف داشتند؟ اگر اختلاف داشتند هر نوع اختلافی - آیا جامعه اسلامی باید از آنها پیروی کند. همه آنها را قبول

۱. متن سخنان رهبر: جامعه شیعه باید با متانت راه خودش را ادامه دهد، ما الحمد لله الذي... را رها نمی‌کنیم، ما تمسک به ولایت علی بن ابیطالب (ع) - که نعمت بزرگ خداست - را محکم نگه می‌داریم، اما با کسی که به این جبل متین تمسک نکرده دعوا هم نمی‌کنیم...
۸۵/۱۰/۱۸

داشته باشد. و اصولاً همسر پیامبر بودن، چنین مصونیتی دارد یا مسئولیت آنها چند برابر است؟ بعضی‌ها نمی‌خواهند متوجه باشند. از این رو، می‌گویند: فلائی همسر پیامبر است بنابراین، قلم تکلیف از او برداشته شده و می‌تواند هر کاری بخواهد انجام دهد؛ ولی این گونه نیست: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسُنُنٌ كَأَحَدٍ مِّنَ النَّسَاءِ»؛ شما با دیگران تفاوت دارید. هر کس از شما خلافتی مرتکب شود اگر دیگری را یک بار تنبیه کنیم شما را دو بار مؤاخذه خواهیم کرد و معنای مضاعف شدن مسئولیت همین است. اکنون ببینیم آیا خط مشی همسران پیامبر اکرم (ص) و رابطه آنها با اهل بیت یکسان بوده یا خیر؟ در صحیح بخاری^۲، از عایشه روایت شده که می‌گوید: زنان پیامبر دو حزب و دسته بودند. گروهی مانند حفصه، صفیه، سوده، با من بودند. حزب دیگر اُم سلمه و بقیه زنان پیامبر را تشکیل می‌دادند.

اُم سلمه کیست؟ ما هر چه می‌شنویم درباره عایشه است. هر کتابی باز می‌کنی و هر قصه‌ای می‌گشایی، سخن از عایشه می‌گویی، پس اُم سلمه کیست؟

زمانی که هر یک از امام، امیر المؤمنین، امام حسن، امام حسین (ع)، امانتی داشتند به او می‌سپردند. آنگاه که جبرئیل خیر شهادت امام حسین (ع) را به پیامبر داد و خاک کربلا را نیز به دست

۱. احزاب: ۲۲، یا نساء النبي من أتت منكن بفاحشة مینه يُخفف لها العذاب يُضعفين، احزاب: ۳۰.
۲. بخاری، ج ۵، ص ۱۵۱ (الهيئة) سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۴۳.

پیامبر سپرد، رسول خدا آن خاک را به ام سلمه داد و فرمود: آن را نگاه دار، هر گاه این خاک تبدیل به خون شد، بدان حادثه بزرگی رخ داده است. ام سلمه می گوید: همواره سر می زدم و به این خاک می نگریستم^۱.

ام سلمه نخستین فردی است که خیر شهادت امام حسین علیه السلام را به مدینه رساند، زیرا خاکها را گلگون یافت. او می گوید: پس از رحلت پیامبر، تا دیشب حضرت را در خواب ندیده بودم. در خواب دیدم چهره حضرت غبار آلود است. پرسیدم: ای رسول خدا: چرا ناراحتی، فرمود، هم اکنون از حفر قبر حسینم و دیگر شهداء باز می گردم. پی بردم امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده است و به سمت شیشه حاوی خاک رفتم دیدم رنگ خون به خود گرفته است.^۲

حسین علیه السلام ام سلمه را، مادر^۳ خطاب می کردند، این موضوع را در کنار آوردن جنازه امام حسن علیه السلام به مسجد قرار دهید. که می خواستند جنازه را طواف بدهند عایشه گفت: جنازه کسی که من او را دوست ندارم وارد مسجد نکنید! شگفتا! «الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة» وقتی حکومت، فدک را از فاطمه غصب کرد. حضرت زهرا در مسجد پشت پرده، خطبه فدکیه را خواند. که در و دیوار لرزید و همه گریستند. بعد از این خطبه، ام سلمه به حکومت پیام داد که: زهرا

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵ از ابن عباس نقل می کند.

۲. امالی طوسی: ۳۱۴، مجلس ۱۱، ج ۱، ۶۴۰؛ الامام المکنته: ۲۲۵.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۰۳.

راست می گوید چرا از او شاهد می خواهید؟ مگر خودتان نقل نکردید که پیامبر درباره او فرمود، سرور زنان بهشت است. آیا چنین شخصیتی می خواهد به پدر خود نسبت دروغ بدهد. حکومت به جرم این که ام سلمه گفته بود. زهرا، درست می گوید، یک سال مستعری را او قطع کرد.^۱ شما تاریخ ام سلمه و تاریخ عایشه را مطالعه کنید، حزب عایشه همان حزبی است که از آوردن جنازه امام حسن علیه السلام به داخل مسجد جلوگیری می کند. همان حزبی است که مردم را بسیج می کند تا در بصره با امام علی علیه السلام بجنگند. و در آن جنگ هزار تن کشته می شوند. همان حزبی است که وقتی فاطمه زهرا علیه السلام از دنیا می رود همه زنان پیامبر برای عرض تسلیت به خانه امام علی علیه السلام می آیند جز عایشه. با کنار هم گذاشتن این موضوعات و مطالعه تاریخ پی می بریم چه خیر است و چه خیر بوده است! کتاب «صحیح بخاری» را مطالعه کنید و ملاحظه نمایید حتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز جسارت می شود. برای اینکه ثابت کنند پیامبر طرفدار حزب عایشه بوده است.

اگر پیامبر اکرم عادل نباشد چه کسی عادل است؟ عایشه می گوید: مسلمانها نیز می دانستند که پیامبر مرا دوست دارد. اگر هدایه ای داشتند و می خواستند به پیامبر هدیه کنند صبر می کردند تا نوبت من برسد و پیامبر، در خانه من باشد. حزب طرفدار ام سلمه ناراحت شدند و پیش او شکیوه کردند و گفتند: با پیامبر گفتگو کن که ما نیز حق و سهم داریم. اعضای حزب، از ام سلمه پرسیدند: به پیامبر گفتی؟ ام سلمه پاسخ داد:

۱. احتجاج.

پیامبر پاسخی نداد. بار دوم اُم سلمه با پیامبر گفتگو کرد حضرت با ناراحتی فرمود: اُم سلمه! مرا این اندازه آزار مده و در مورد عایشه با من گفتگو نکنید. هر زمان وحی می آمد من نزد عایشه بودم. فاطمه زهرا را واسطه قرار دادند. که به پیامبر بگویند زنهای شما، از شما عدالت می طلبند! برای اینکه یک حزب را بالا ببریم، این گونه شخصیت پیامبر را زیر سؤال می بریم! پیامبر اکرم ﷺ که خود دستور میدهد اگر دو همسر دارید بین آنها عدالت را رعایت کنید. خود به عدالت رفتار نمی کرد؟^۱ این مطالب را چه کسی نوشته و منظورش از این مطالب چیست؟ چگونه ممکن است رسول خدا که در ۲۵ سالگی با خدیجه ۴۰ ساله ازدواج کرد و پانزده سال (البته بعضی سن خدیجه را ۲۸ سال می دانند)^۲ از پیامبر بزرگتر بود همین شخصیت در سن ۵۲ سالگی بیاید با دختر ۹ ساله ای ازدواج بکند و تمام هم و غم او عایشه باشد و به زنهای دیگرش کاری نداشته باشد؟! - به خدا پناه می بریم - شأن پیامبر بالاتر از این نسبتهای ناروا است. اگر امروز این کار از یک فردی معمولی سر بزند، از نظر ما در جامعه ساقط است. زنها به فاطمه زهرا گفتند: دوباره برگرد به پیامبر سفارش کن به عدالت رفتار کند و او نپذیرفت این بار زینب دختر جحش، یکی از همسران پیامبر را فرستادند که با پیامبر به تندی سخن گفت و اظهار داشت: زنانت، از تو می خواهند به عدالت رفتار کنی. سپس عایشه را مخاطب قرار داد و به

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۹، باب من اهدی الی صحابه.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۱، طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۳.

او ناسزا گفت. عایشه نیز وی را پاسخ داد و زینب را ساکت کرد. پیامبر نگاهی به عایشه کرد و گفت: به حق که تو دختر ابوبکر هستی. این روایت می خواهد بگوید -نعوذ بالله- پیامبر عادل نبوده است! اگر این متن صحیح باشد، چرا در پی روابط صحابه و اهل بیت و خلفاء می گردیم. در درون خانه پیامبر اکرم ﷺ، نیز اختلاف وجود داشته است. به یقین واقعیت غیر از این است. و دستهای ناپاک سعی در تخریب چهره خاتم الانبیاء داشته و دارد.

قاتلان عثمان

در رابطه با محور دوم: روابط صحابه با یکدیگر، پرسش این است که عثمان به مرگ طبیعی از دنیا رفت یا کشته شد؟ قاتلان عثمان چه کسانی بودند؟ طبیعی است که مردم و صحابه بودند. چند تن را نام می بریم:

۱ - محمد بن عمر بن حزم می گویند: وی سال دهم هجرت در نجران به دنیا آمد و بعضی تاریخ ولادتش را دو سال قبل از رحلت پیامبر اکرم ﷺ گفته اند. پدر این شخص به پیامبر نامه نوشت که خدای عزوجل به من پسری عنایت کرده. حضرت فرمود: نام او را محمد بگذارد. وی خود از جمله فقها است و اهل مدینه از او نقل روایت می کنند. آن روز که یزید دستور حمله به مدینه را داد این فرد نیز به شهادت رسید. اهل سنت می گویند: چند نفر در قتل عثمان نقش بیشتری داشتند!

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۴۳۱ و ۳۲۵.

محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه و محمد بن عمرو بن حزم و از آنان محمدون تعبیر می‌کنند.

۲- فرّوه بن عمرو انصاری، که خود در جنگ بدر شرکت داشته است. وی از جمله کسانی است که قبل از هجرت پیامبر از مکه، با آن حضرت بیعت کرد و در تمام جنگهای پیامبر شرکت کرده است. او از جمله کسانی بود که عثمان را کشتند و شما می‌گویید: روابط بین صحابه حسنه بوده، چگونه قابل تصور است؟^۱

۳- جَبَلَه ابن عمر بن ساعده، که او نیز در جنگ بدر شرکت داشته است. بلاذری^۲ می‌گوید: وی نخستین کسی بود که بر ضد عثمان قیام کرد و در سخنرانی خود، با عثمان مخالفت می‌کرد روزی به عثمان گفت: به خدا سوگند! با خود زنجیر آورده‌ام که تو را به زنجیر بکشم یا اطرافیان را راه کن. زمانی که امویان خواستند جنازه عثمان را در بقیع دفن کنند همین شخص به آنان اجازه دفن نداد و گفت: بقیع، قبرستان مسلمانان است. و عثمان در زمره مسلمانان نیست. از این رو، جنازه را پشت قبرستان مسلمانان، در قبرستان یهودیان به خاک سپردند. چه روابط حسنه‌ای میان صحابه برقرار بوده که جنازه را نگذاشتند در قبرستان مسلمانان دفن کنند؟

۴- عبدالله بن بُدیل، او همراه پدرش قبل از فتح مکه مسلمان شدند در فتح این شهر شرکت کرد و در دیگر جنگ‌ها نیز شرکت داشت و در

جنگ صفین به شهادت رسید و خود، از فرماندهان پیاده نظام سپاه بود. بخاری می‌گوید: وی با شمشیر رگ عثمان را قطع کرد و معاویه به همین جهت او را به قتل رساند. آیا این فرد، صحابی نبود؟^۱

۵- عمرو بن حَمِق، وی بدست پیامبر مسلمان شد و به هنگام حمله به خلیفه با خنجر، ۹ ضربه به او زد. او نیز صحابی است.^۲

۶- محمد بن ابوبکر، پسر خلیفه اول، به خانه عثمان حمله کرد ریش او را گرفت و گفت: ای یهودی، خدا تو را رسوا کند.^۳

۷- عبدالله بن حکیم بن جبله

۹- عبدالرحمن بن عدیس، که در زمره بیعت‌کنندگان زیر شجره بوده که قرآن درباره آن‌ها فرموده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»^۴

۱۰- زید الخیر

۱۱- کعب بن عبده

۱۲- زیاد بن نضر

۱۳- عمرو بن آهتَم

۱۴- عمرو بن بدیل. که نام آن‌ها بر صد نفر بالغ می‌شود. و همه صحابه بودند؛ ولی با خود صحابه و خلفاء مشکل داشتند.

نخست باید این مسائل برای ما حل شود. بعد بپردازیم به چگونگی

۱. تاریخ الاسلام (تاریخ خلفاء)، ۵۶۷.

۲. همان، ص ۶۰۱ و ۴۴۱.

۳. همان، ص ۶۰۱.

۴. طبقات الکبری، ۳: ۷۱؛ التمهید ابن عبدالبر، ۱۰: ۲۹۴؛ التفات ابن حبان، ۲: ۲۶۵.

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۴۳۱ و ۳۲۵.

۲. انساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۶۰.

روابط خلفاء، صحابه، با اهل بیت و اگر ثابت شود حکومت، مطیع اهل بیت بوده و حکومت برای فاطمه زهرا علیها السلام احترام قائل بوده و فدک را غصب نکرده و از آن‌ها ناراضی نبوده و او را به شهادت نرسانده‌اند، ما نیز خرسند خواهیم شد و می‌خواهیم بدانیم آیا واقعیت همین بوده است؟ چرا تبلیغات غیر واقع را مطرح می‌کنند؟

چگونگی رابطه خلیفه سوم با امیرالمؤمنین علیه السلام را از کتاب المصنف عبدالرزاق، یادآور می‌شویم که روزی ابوذر وارد بر عثمان شد و بر او خُرده گرفت. رئیس دفتر عثمان مروان حکم و ازدشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. در ادارات، هر چه اموی تبار بود می‌آوردند و غیر اموی‌ها را باز خرید و یا با آنان تسویه حساب می‌کردند و جایش فردی اموی می‌آوردند. ابوذر که خواست برود، امام علیه السلام با عصا وارد شد. عثمان خطاب به امیرالمؤمنین گفت: یا علی، به ما دستور می‌دهی با این دروغگوی به خدا و رسول، چگونه برخورد کنیم. (یعنی ابوذر)، با این که پیامبر درباره ابوذر می‌فرمود، کسی راستگوتر از ابوذر نیست. امام فرمود: ابوذر را مانند مؤمن آل فرعون قرار بده و این گونه با او برخورد مکن. اگر دروغ بگوید به زبان خود اوست و اگر راست بگوید، از انجام این کارها بر حذر باشید سخن منطقی امام علیه السلام، بر عثمان گران آمد و با لحنی اهانت‌آمیز به حضرت گفت: ساکت شو.^۱

فصل هفتم

شیعه و صحابه

پیدایش تشیع

بعضی می‌پرسند تشیع از چه زمانی پدید آمد؟ پاسخ این است که تشیع از همان زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آمد. زمانی که مردم دیدند پیامبر در مورد یک تن تأکید بسیار دارد و می‌فرماید: من شهر دانش هستم و این شخص دروازه آن شهر است. هر کس بخواهد وارد شهر شود باید از دروازه آن وارد گردد یا فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» و احادیث دیگر. آن‌گاه که آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» نازل شد. اهل سنت خود ۷-۶ روایت نقل می‌کنند که به پیامبر عرض کردند: ای رسول خدا منظور از خیر البریه (بهترین انسان‌ها) کیست؟ حضرت دست بر شانه حضرت علی گذاشت و فرمود: او و پیروانش، خیر البریه‌اند.^۱

۱. شواهد التنزیل، ۲/۴۵۹ ذیل آیه ۶ سوره بقره.

۱. المصنف، ج ۱۱، ص ۳۴۹.

مردم با دیدن این موارد به هر حال گرایش پیدا می‌کنند. بنابراین تشیع از همان زمان پیامبر و در اثر تأکید آن حضرت در مورد امیرالمؤمنین به وجود آمد و تأکید پیامبر از پیش خود نیست؛ زیرا آن حضرت از پیش خود سخنی نمی‌گوید. هر چه می‌فرماید از جانب خداست. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱ منشأ تشیت و اختلافات نیز ریشه‌ای است. یعنی زمانی که مردم دیدند علی بن ابیطالب تا این اندازه مورد توجه است اگر کینه و حساب‌های شخصی در کار نباشد باید آن‌ها نیز پیروی کنند نه در برابر آن حضرت موضع بگیرند و جریانی راه بیاندازند. متأسفانه این مسائل اتفاق افتاد. هم‌اکنون به طور عمده وهابی‌ها تلاش می‌کنند ظاهرسازی کنند، که هیچ خبری نبوده است. خلفا با یکدیگر گرم بودند و دختر می‌دادند و دختر می‌گرفتند. این قبیل مسائل را باید بررسی کرد و ملاحظه نمود که آیا واقعیت دارد یا خیر؟ اگر روابط حسنه بود، یعنی شیعه امروز که موضع خاصی دارد اشتباه می‌کند!! زیرا علی خودش با خلفا روابط مناسبی داشته است. چرا ما خوب نباشیم. خیر؛ این گونه نیست. رابطه حضرت علی با آن‌ها خوب نبوده و آن‌ها روابطشان با حضرت علی مناسب نبوده است.

نمی‌خواهیم بگوییم خدای نکرده ما مشکل داریم. می‌خواهیم خودمان جریانات را بفهمیم. امروزه زندگی شیعه و سنی در ایران برای

کشورهای دنیا الگوست. در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و کار خود را انجام می‌دهند. نباید اشتباه شود. ما می‌خواهیم ببینیم آن چه را وهابی‌ها هم‌اکنون تبلیغ می‌کنند صحیح است یا واقعیت چیز دیگری است؟

روابط صحابه با خلفاء

می‌گوئیم: شما ابتدا ملاحظه کنید ببینید آیا صحابه خود با خلفا روابط خوب داشتند؟ این جریان را بخاری نقل می‌کند. اختلاف خلیفه اول و دوم را از گفته بخاری ملاحظه کنید. وی در تفسیر سوره حجرات می‌گوید: دو خلیفه در حضور پیامبر به اختلاف و مشاجره پرداختند. روزی هیتی از طایفه تمیم به دیدار پیامبر اکرم ﷺ آمدند. ابوبکر به یکی از اعضای هیئت اشاره کرد و گفت بلند شو و سخن بگو. عمر به یکی دیگر گفت: تو پناخیز و گفتگو نما. در اینجا اختلاف به وجود آمد. ابوبکر ناراحت شد و خطاب به عمر گفت: تو می‌خواستی مرا خراب کنی. عمر گفت: من چنین قصدی نداشتم. داد و فریادشان نزد پیامبر بلند شد که آیه نازل شد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»^۱.

در کتاب دزالمثور آمده است که: روزی در ایام خلافت ابوبکر، دو نفر یکی به نام عَیْبِه، دیگری به نام اقرع از راه دوری آمدند و گفتند: ای جانشین رسول خدا!! در نزدیکی روستای ما زمین شوره زاری است که هیچ‌گونه قابل کشت و زراعت نیست. آن را به ما واگذارید ما تلاش می‌کنیم و آن را شخم می‌زنیم ونمک‌های آن را بیرون می‌ریزیم و زراعت

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۹۱.

۱. سوره نجم، آیه ۳.

می‌کنیم. شاید خدای عزوجل کمکی کند و این زمین برای ما سودی داشته باشد. ابوبکر پذیرفت. کاغذی برداشت و مشخصات زمین را نوشت و مهر حکومت زد و زمین را به نام آن‌ها کرد. آن دو نفر با خود گفتند: اکنون نزد عمر برویم و او نیز این نامه را امضا کند. نامه را به عمر دادند. وی همین که این که نامه را خواند به نامه آب دهان انداخت و آن را مجاله کرد و کناری پرت کرد. افراد یاد شده ناراحت شدند و به عمر ناسزا گفته و عمر نیز آن‌ها را به فحش و ناسزا گرفت. سرانجام دست خالی به روستای خود بازگشتند! به عاقبت کار آن‌ها و ابوبکر کاری نداریم. می‌خواهیم بگوئیم: از این داستان چه استفاده‌ای می‌کنیم؟ عمر، خود می‌گوید: ابوبکر خلیفه است پس چرا از او تبعیت نمی‌کند؟

در شرح نهج البلاغه^۱ ابن ابی‌الحدید^۲ آمده است: مغیره بن شعبه با ابوموسی اشعری در مکه به بحث و مناقشه پرداختند که حسودترین حسودها کیست؟ مغیره می‌گوید: قریش، یعنی کسانی که نمی‌خواستند عمر خلیفه شود و مخالفت می‌کردند. ابوموسی گفت: قریش مخالفت نکردند. بلکه او را تأیید نمودند. گفتند: برویم خانه، به خلیفه سر بزنییم. آمدند منزل، او را ندیدند. رفتند طواف، دیدند خلیفه از طواف بیرون می‌آید. پس از سلام و احوالپرسی و پرسیدن از سبب آمدن آن‌ها به آن‌جا، مغیره گفت: ما بحثی داشتیم که حسودترین حسودها کیست؟ من گفتم قریش اند که نخواستند تو خلیفه شوی.

ابوموسی گفت: نه، قریش نیستند. عمر آن‌ها را به خانه برد و نشستند و به مغیره گفت: تو می‌گویی چه کسانی اند؟ گفت: قریش. به ابوموسی گفت: تو می‌گویی چه کسانی اند؟ گفت: قریش نیستند. عمر گفت: حسودترین حسودها کسی است که حسادتش از همه بیشتر است و او خلیفه اول است. سپس نفس عمیقی کشید و ما تصور کردیم از این سخن شپیمان شده، آن گاه گفت: اگر حسادت، ده جزء باشد، نُه قسمت آن در ابوبکر است و یک جزء، مردم و خلیفه در این یکی نیز با آن‌ها شریک است. آن دو شگفت زده، ماجرا را پرسیدند و عمر داستان را نقل کرد. (این کتابها را ببینید و مطالعه کنید و از جریانات بی‌اطلاع نباشید هم اکنون مقام معظم رهبری با این همه گرفتاری و مشغله‌ای که دارند، جدیدترین کتابی که وارد بازار می‌شود از آن مطلع است و مطالعه می‌کند ببیند چه خبر است و با افکار و اندیشه‌ها آشنا است. آیت‌الله خوانساری نیز با وجود کهولت سن این گونه بودند.)

تبانی خلفا

در اظهارات عمر آمده است که گفت: من و ابوبکر پشت پرده با هم به توافق رسیدیم که من خلافت را به او تعارف کنم و او نیز به من تعارف کند و خلافت از آن من باشد. سپس آمدیم در جلسه سقیفه او گفت: بفرما تو خلیفه بشو من گفتم: خیر شما بفرمائید خلیفه شوید و او پذیرفت و خلیفه شد. با این که قرار بر این نبود. من گفتم: شاید این هفته در نماز جمعه بگویند من به سود عمر کنار می‌روم دیدم خبری نشد.

۱. دزالتنور، ج ۳، ص ۲۵۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۰.

هفته بعد نیز خبری نشد. و من منتظر بودم. روزی دامادش را در راه دیدم. با او درگیر شدم و بین ما سخنان تندی رد و بدل شد. خبر به خلیفه رسید. پیام داد به ما چه کار داری؟ من نیز به او پیام دادم دست بر می‌داری یا پرونده‌ات را باز کنم و ابرویت را ببرم و شهره‌عام و خاص شوی؟! به من پیام داد: هر دو سکوت کنیم بهتر است. من سرانجام خلافت را به تو واگذار می‌کنم. و منتظر ماندم تا زمان مرگش فرا رسید.^۱ زمانی که خلیفه دوم به اشاره خلیفه اول، جانشین شد. حمله اعتراضات به خلیفه اول آغاز گشت.^۲ هنگامی که زمان مرگ خلیفه اول فرا رسید، عثمان را احضار کرد که وصیت کند. به عثمان گفت: اگر من مُردم، بعد از من -قبل از این‌که نام کسی را ببرد، بی‌هوش شد- عثمان جای خالی را پر کرد و نوشت عمر، ابوبکر به هوش آمد و گفت: نام چه کسی را نوشتی؟ عثمان گفت: واقعیت این است که دیدم بی‌هوش شدی گفتم: از دنیا رفته‌ای، ترسیدم برای مردم مشکلی پیش بیاید از این رو، جای خالی را پر کردم. گفت: چه نوشتی. گفت نوشتم: عمر. گفت: خوب است. اما کاش نمی‌نوشتی. اگر نمی‌نوشتی عمر، من تو را تعیین می‌کردم. تو می‌توانستی نام خودت را بنویسی به دیگران چکار داری. به هر حال خبر این وصیت نامه به بیرون منتشر شد.

طلحه بن عبیدالله بر ابوبکر وارد شد. بعد از وصیت، به ابوبکر گفت:

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰.

۲. کنز العمال، ج ۵، ص ۶۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۹؛ طبقات الکبری، ج ۳۰، ص ۲۰۰.

من نماینده تمام این مردم هستم. آمده‌ام از طرف آن‌ها به تو پیام برسانم که تو در دوران خلافت و حیات خود، خشونت عمر را دیده‌ای و می‌دانی که چه اندازه خشن است. با این که تو خلیفه‌ای او هر کار بخواهد انجام می‌دهد، اینک می‌خواهی خلافت را به او واگذار کنی؟ می‌خواهی سرنوشت ما را به او بسپاری؟ یا این که کار دست تو بود ما از عهده او بر نمی‌آمدیم اکنون می‌خواهی امور را به او واگذار کنی؟ خدا از تو بازخواست خواهد کرد. چرا می‌خواهی او را بر ما مسلط گردانی. آماده پاسخ در روز قیامت باش.

توجه کنید! طلحه می‌گوید: من نماینده مردم هستم. راست می‌گویید یا دروغ؟ اگر دروغ می‌گویید پس در بین صحابه پیامبر دروغ‌گوهایی در این سطح وجود دارد. بنابراین چرا می‌گویید: همه صحابه عادل‌اند. اگر راست می‌گویید ببینید نظر مردم در مورد صحابه و خلافت چیست؟ احمد بن حنبل در کتاب فضائل الصحابه می‌گوید: خداوند عزوجل نوری آفرید و آن را به دو بخش تقسیم کرد بخشی را در صُلب ابوطالب و بخشی دیگر را در صُلب عبدالله قرار داد و از آن بخش، پیامبر متولد شد و از این بخش، علی به وجود آمد. بنابراین، علی و محمد یک نور هستند. پیامبر فرمود: مردم از درخت‌ها و شاخ و برگ‌های مختلف‌اند. اما من و علی از یک درختیم. «أنا و علی من شجرة واحدة و سائر الناس من شجر شتی» قبل از این که این جمله، در دعای شریف ندبه بیاید در کتاب‌های اهل سنت آمده است.^۱

۱. القین، ص ۳۶۹.

با درک جایگاه علی بن ابیطالب علیه السلام آیا می‌توانیم ادعا کنیم رابطه‌اش با خلفا حسنه بوده است؟ بدیهی است که علی بن ابیطالب درگیر نیز نمی‌شد، اگر این گونه عمل می‌کرد همین مظاهر اسلامی نیز از بین می‌رفت. زمانی علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بردند و قصد کشتن او را داشتند. فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام کنار مسجد آمد که علی را آزاد کند؛ خطاب کرد: علی علیه السلام را آزاد کنید یا نفرین می‌کنم. همین که فاطمه زهرا علیها السلام دست روی سر گذاشت تا دعا کند، بنا به نقل شیخ طوسی دیوار مسجد از جا کنده شد و به گونه‌ای بالا رفت که شخصی می‌توانست به خوبی از زیر دیوار عبور کند. گرد و غبار بپا شد به نحوی که دیوارها در آستانه فرو ریختن بر سر مردم قرار گرفت. امام علیه السلام به زهرا علیها السلام پیام داد: نفرین مکن! علی بن ابیطالب علیه السلام با این جماعت درگیر نمی‌شد؛ ولی عثمان به مخالفت برخاست و دستور داد علی بن ابیطالب از شهر بیرون برود و راهی تبعید شود.^۱ یعنی امیرالمؤمنین را تحمل نکرد.

در واقع این تنها عثمان نبود که دستور تبعید صادر کرد؛ بلکه امویان چنین دستوری صادر کردند. مروان حکم چنین دستوری داده که خود نیز تبعیدی است. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله حکم پدر او را نیز تبعید کرد و در تمام آن مدت، حق ورود به مدینه را نداشت. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امویان نزد خلیفه اول شتافتند تا تبعید او را لغو کنند، نپذیرفت و گفت: من نمی‌توانم حکم پیامبر را لغو کنم. در دوران خلیفه نهم دوم عمر رفتند،

۱. احتجاج، ج ۱، ص ۱۱۳؛ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۴۷ به نقل از اخبار معرفة الرجال.

۲. عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۰۹.

او نیز پذیرا نشد. با فرا رسیدن دوران خلیفه سوم، وی حکم تبعید را لغو کرد. پدر و پسر، وارد مدینه شدند. عثمان به مروان تبعیدی پُست حساس و کلیدی داد و به ریاست دفتر عثمان در آمد. نامه‌ها، عزل و نصب‌ها، همه به وسیله او انجام می‌پذیرفت و دخترش را نیز به او داد و به دامادی عثمان درآمد.

طبیعی است زمانی که این قبیل تبعیدی بیاید در مدینه همه کاره حکومت اسلامی بشود، حضرت علی باید از مدینه تبعید گردد. ابوذر از مدینه تبعید شود. گناه ابوذر چه بود که باید از مدینه تبعید می‌شد، نه تنها تبعید؛ بلکه گرسنه و تشنه در بیابان‌ها جان دهد.

در کتاب صحیح مسلم، از کتابهای مهم برادران اهل سنت ج ۴ باب جهاد، باب غنائم، روایتی مفصل در این زمینه آمده است. در پاسخ کسانی که می‌گویند: روابط حسنه بوده است. در این روایت، مباحث مربوط به گفتگوی عمر با عباس عموی پیامبر و امیرمؤمنان علیه السلام مطرح شده که قبلاً بدان اشاره کردیم. بخاری نیز آن را در پنج مورد از کتابش نقل کرده است. اما وقتی می‌رسد به چهار کلمه، کاذب، آثم، غادر و خائن، آن‌ها را حذف می‌کند. یک جا می‌گوید کذا و کذا. جای دیگر می‌گوید فقط «کذا». در جای دیگر می‌گوید و کلمتکما واحدة یعنی سخن شما هر دو یکی است. در جای دیگر می‌گوید: به هر حال مطلبی گفتید.^۱ بخاری، در قبحی کردن و حذف روایات معروف است. روایت را آورده؛ اما این کلمات را حذف کرده است. ما مواضع علی را در برابر

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۴ و ج ۵، ص ۲۳ و ج ۸، ص ۱۴۶.

حکومت بیان می‌کنیم؛ ولی از دیدگاه من دیگر نیازی به بیان مواضع نیست، زیرا خلیفهٔ دوم، خود موضع حضرت علی را بیان کرده است و نیازی به بیان نیست.

ماهیت نامگذاری‌ها

خلاصه: واقعاً قضیه این گونه نیست که بعضی‌ها بیان می‌کنند. آری؛ حضرت نام فرزندان را، ابوبکر، عمر و عثمان و... گذاشته بود آیا این کار دلیل بر حُسن روابط است؟ اُمّ کلثوم را به عمر داده، آیا این عمل، دلیل بر حُسن روابط است؟ باید ثابت کرد که حضرت علی از فاطمه زهرا علیها السلام به غیر از زینب علیها السلام، دختر دیگری به نام اُمّ کلثوم داشته یا خیر؟ نام گذاری در آن روز شایع و رایج بوده است. ما خود در ایام جنگ، با کاروان‌های خوزستان به مکه می‌رفتیم. در بین کاروان‌های خوزستانی افراد عرب زیاد است. در یک کاروان گاهی سه تا صدام داشتیم. آیا به احترام صدام حسین نام او صدام است؟ اتفاقاً در کاروان ما پدر شهیدی بود که نماز شب نیز می‌خواند؛ ولی نام او نیز صدام بود. این نام‌ها بین عرب‌ها رایج است. هم اکنون در بین عرب‌ها نام فهد رایج است. بنابراین اگر چنین نامی وجود داشته باشد دلیل بر حُسن روابط نیست. از سوی، اگر نام یکی از فرزندان حضرت علی، عثمان باشد، منظور عثمان بن مظعون است نه عثمان بن عفّان. عثمان بن مظعون نخستین مسلمانی بود که در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد و پیامبر و مردم برای او گریه کردند. و در بین مردم از محبوبیت برخوردار بود. آن گاه

که خداوند به علی ابن ابیطالب پسری عنایت کرد، شخص عمر، نام او را عمر گذاشت. نه علی بن ابیطالب، و رفته رفته تَعْمِین پیدا کرد. این سخن عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب است. به فرض که نام‌گذاری، دلیل بر حُسن روابط باشد. اگر چنین است چرا ابوبکر و عمر و عثمان خود، نام فرزندان را علی و حسن و حسین نگذاشتند. بنابراین، دلیل بر حُسن روابط یکطرفه است. این طرف حسن روابط، طرف دیگر سوء روابط. این طرف نام گذاشته، طرف دیگر نام نگذاشته. بر این اساس، قضیه به عکس است.

در مورد ازدواج پیامبر با زنانی از قبایل گوناگون باید گفت. بافت قریش به طور کلی بافت عرب‌ها، بافت قبیله‌ای بود. و هر قبیله اخلاق و عادات خاصی داشت. بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دعوت به اسلام سبب شد قبائل با پیامبر به مخالف برخیزند و جبههٔ متحدی بر ضد اسلام تشکیل دهند. از سوی، کسی که دختری از قبیله‌ای می‌گرفت، داماد همان قبیله شمرده می‌شد و از او حمایت می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این ازدواج‌ها، نخست کاری کرد که یک قبیله از او حمایت کند و از سوی دیگر بین خود قبائل، اختلاف انداخت. و همین موضوع از جمله دلایلی است که پیامبر با دختران دو خلیفه ازدواج کرده است. و جهات دیگری نیز داشته است. در این خصوص که حضرت خدیجه علیها السلام قبل از پیامبر دو همسر داشته یا نه؟ از دیدگاه ما یکی از اشتباهات تاریخ است و می‌خواهند بدین وسیله از مقام و جایگاه حضرت خدیجه بکاهند.

فصل هشتم

راه راست

علی علیه السلام، صراط مستقیم

در مباحث مربوط به نمونه صحابه مشترکی که شیعه و سنی او را قبول دارند باید دید میزان ارتباط این صحابی مشترک با حکومت، با خلفا، چه اندازه است؟ هزار سال قبل، حاکم حَسَنکَانی حنفی در کتاب شواهد التنزیل سه جلدی خود، آیات مربوط به علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا و اهل بیت علیهم السلام را جمع آوری کرده است که مجموعاً ۲۱۲ آیه و هزار و صد و شصت و سه روایت است. و در ذیل هر آیه، روایاتِ بیانگر آن آیه را آورده است. وی بحث خود را از سوره حمد آغاز کرده است. «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» منظور از کلمه مستقیم را علی بن ابیطالب می‌داند و دلایلی را در این زمینه بیان می‌کند. انگیزه تألیف این کتاب، خود، داستانی دارد. یکی از آیات مورد استناد وی آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ^۱ است وی در ذیل آن، ۲۵ روایت آورده که منظور از آیه خیرالبریه (یعنی بهترین انسان‌های روی زمین) علی بن ابیطالب و شیعیان او هستند. چون بحث ما مربوط به صحابه مشترک است، شخص علی بن ابیطالب از جمله صحابه مشترک است. یعنی کسی نمی‌تواند ادعای مسلمانی کند و علی را قبول نداشته باشد. به جز خوارج که قبول ندارند و اینان جزء مسلمین نیستند.^۲

در روایات اهل سنت به نقل از پیامبراکرم ﷺ آمده است که خوارج، سگ‌های جهنم‌اند. نواصب نیز (یعنی کسانی که دین آن‌ها بغض علی بن ابیطالب ﷺ است) در زمره مسلمانان نیستند. وگرنه نمی‌شود کسی بگوید مسلمانم؛ ولی حضرت علی را قبول ندارم، زیرا فرد، یا شیعه است یا سنی، اگر سنی است علی ﷺ خلیفه چهارم او است و اگر شیعه است علی ﷺ خلیفه اول وی به شمار می‌آید. بنابراین، جز خارجی و ناصبی، همه، علی ﷺ را قبول دارند. حاکم حَسْكَانِي می‌گوید: آیه خیر البریه در مورد علی بن ابیطالب است و چند روایت در این خصوص می‌آورد.

در روایت نخست، از علی بن ابیطالب نقل می‌کند که فرمود: در دوران بیماری پیامبراکرم ﷺ که رسول خدا ﷺ قادر بر نشستن نبود، حضرت را به سینه خود چسبانده بودم. در همان حال به من فرمود: «یا علی، أما تسمع قول الله عزوجل إله الذين آمنوا و عملوا الصالحات، اولئك هم خير البرية؟» عرض کردم: چرا؟! فرمود: «هم أنت و شیعتك» مقصود

از این آیه، تو و شیعیان تواند «موعدی و موعدکم الحوض» وعده من و شما در کنار حوض کوثر. «إذا جمعت الأمم للحساب، تدعون غزاه محجلین» زمانی که خداوند تمام امت‌ها را از امت موسی ﷺ گرفته تا امت عیسی ﷺ و هر پیامبر دیگر، برای حسابرسی دعوت می‌کند تو و شیعیانت را نیز دعوت می‌کند در حالی که از چهره‌هایی درخشان برخوردارید.^۱ در دعای ندبه نیز، این فقره را خوانده‌اید.^۲

حدیث دوم از ابن عباس است که می‌گوید: زمانی این آیه نازل شد پیامبراکرم ﷺ به علی بن ابیطالب فرمود: «هو أنت و شیعتك» منظور از این آیه، تو و شیعیان تواند. «تأتی أنت و شیعتك، راضین مرضیین و یأتی اعداؤك مقمحين؛ روز قیامت تو و شیعیانت راضی و مورد رضایت و دشمنانت، عصبانی وارد می‌شوند و محکم بر سرشان می‌زنند». «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» آنان، تو سری خور، ذلیل، اما تو و شیعیانت سرافراز و سربلند خواهید بود.^۳

حدیث سوم؛ بُرَيْدَةُ، از پدرش نقل می‌کند که: پیامبراکرم ﷺ این آیه را خواند سپس دست مبارکش را بر شانه حضرت علی قرار داد و فرمود «یا علی هو أنت و شیعتك يوم القيامة رواء و مرويين و يردو عدوك عطاءً، مقمحين؛ تو و شیعیانت وارد محشر می‌شوید، از آب کوثر می‌نوشید و سیراب می‌گردید اما دشمنانت همه تشنه‌اند و ذلیل

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۵۹ ذیل آیه ۶ سورة بینه.

۲. «علی منابر من نور مبیضة وجوههم حو فی الجنة».

۳. مستند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۴۷.

۱. سورة بینه، آیه ۶.

۲. سنن ابن ماجه، المقدمة ب ۱۲، ص ۶۲، ج ۱۷۶؛ مستند احمد، ج ۱۴، ص ۳۵۵.

الفائزون يوم القيامة؛ سوگند به خدای این کعبه! پیروز روز قیامت، او و شیعیان وی هستند.» بعد پیامبر رو به ما کرد و فرمود: «أما والله إنّه أولکم ایماناً بالله؛ مردم! به خدا سوگند! وی از جمع شما نخستین کسی است که به خدا ایمان آورد.» عمر، چهل و پنجمین نفر و ابوبکر پنجاه و نهمین فردی بود که مسلمان شدند. یعنی ۵۸ نفر پیش از ابوبکر مسلمان شده بودند. پیامبر در حق علی می‌گوید: «أقومکم بأمر الله...» کسی که امر خدا را به پا می‌دارد و در این زمینه از همه پیشروتر است. «أوفاکم به عهداً» او با وفاترین فرد شما به پیمان‌های خداست. در قضاوت، در احکام خدا، از همه شما برتر است. در عدالت از همه شما بالاتر است.

خطیب بغدادی، صاحب تاریخ بغداد حدیثی از ابوبکر نقل می‌کند که می‌گوید: روزی عربی آمد اظهار داشت: از پیامبر طلبی دارم. قرار بود حضرت به من مقداری خرما بدهد. مأمور اجرای وصیت‌های پیامبر نیز علی بن ابیطالب بود. حضرت به پا خاست و سه مشت خرما مقابل وی گذاشت و فرمود: این سه مشت خرما از آن توست. شمرند دیدند هر مشت خرما دقیقاً شصت عدد خرما دارد. ابوبکر فریاد زد: الله اکبر، پیامبر راست گفت که فرمود: دست من با دست علی یکی است. یعنی در عدالت، دست من با دست علی یکسان است.^۳

و خوار، وارد محشر می‌گردند.^۱ حدیث چهارم؛ بنا به نقل حسکانی یعنی فردی حنفی، جابر بن عبدالله انصاری نیز از صحابه مشترک است. و شیعه و سنی او را قبول دارند. ملاک‌های ما حبّ و بغض شخصی نیست؛ بلکه عملکرد صحابه است که تا چه اندازه پیامبر از آن‌ها راضی بوده است. ما نیز از آن‌ها راضی هستیم و اگر پیامبر از آنان راضی نیست ما نیز از آن‌ها فاصله می‌گیریم. عملکردها برای ما مهم است.

بُزیده - خود از صحابه است - می‌گوید: در زمان خلافت معاویه برای دیدن او به شام رفتیم، پسر بُزیده که پدر را همراهی می‌کرد می‌گوید: برای ما سفرهای پهن کردند. و غذا و سپس شراب آوردند. معاویه شراب نوشید و به پدرم تعارف کرد. پدرم گفت من پیش‌تر می‌خوردم؛ ولی از روزی که پیامبر اکرم ﷺ آن را تحریم کرد، لب به شراب نزده‌ام. ما به چنین افرادی احترام بگذاریم! احترام به افرادی نظیر معاویه، توهین به صحابه مخلص است.

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:^۲ خدمت پیامبر اکرم ﷺ نشستیم بودیم، ناگهان علی ﷺ وارد شد. حضرت با نگاهی به او به ما فرمود: می‌دانید شخصی که نزد ما می‌آید، برادر من است. سپس رسول خدا ﷺ رو به کعبه کرد و فرمود: سوگند به خدای این کعبه «إنّ هذا و شیعتة، هم

۱. تاریخ طبری، ۱: ۵۲۰.

۲. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۶۹؛ تاریخ الاسلام (السیرة النبویة ۱۸۰)

۳. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۴۰، کفی و کفّ علی سواء فی العدل.

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲. همان.

گفت: خیر، وضو ندارید. کتاب ابن قدامه^۱ را برایش باز کردم. گفتم نظر شما در مورد علی چیست؟ گفت: امام چهارم است. گفتم: علی بن ابیطالب مسح می‌کشید یا پایش را می‌شست؟ کتاب را دید و فکری کرد. دید در این کتاب آمده که علی پایش را مسح می‌کشید. گفتم: مگر علی در کوفه نماز جماعت نمی‌خواند. گفت: می‌خواند. گفتم: مگر مردم پشت سر او نماز نمی‌خواندند؟ گفت: می‌خواندند، گفتم: آن مردم که بودند، از آسمان آمده بودند یا از زیر زمین؟ آن مردم نیز همان صحابه بودند. گفت: آری، گفتم: بنابراین، صحابه پشت سر علی که پایش را مسح می‌کشید نماز می‌خواندند، مگر تو نمی‌گویی پیرو صحابه هستی، صحابه را نیز ملاحظه کردی. در پاسخ من گفت: اگر هم اکنون علی مقابل چشم من باشد و ببینم پا را مسح می‌کشد پشت سر او نماز نمی‌خوانم. گفتم: پس تو به دروغ می‌گویی پیرو صحابه هستی، زیرا صحابه پشت سر حضرت نماز خواندند.

احمد ابن حنبل، می‌گوید: کسی که نگوید علی بن ابیطالب امام است، از الاغ نیز گمراه‌تر است. سپس می‌گوید: زمام امور مسلمانان در دست علی بود، اقامه حدود می‌کرد، صدقات می‌گرفت و میان مستمندان تقسیم می‌کرد. بدون اینکه صاحب حق باشد. از این سخنان به خدا پناه می‌بریم. اصحاب پیامبر پشت سر علی نماز خواندند. در رکاب علی جنگیدند.^۲

۱. المغنی، ج ۱، ص ۱۳۳، جاب عالم الکتب.

۲. عبدالرحمن ایزی می‌گوید: نَهْدَنَا مَعَ عَلِيٍّ ﷺ صَفِيْن نَمَانَاهُ مِّنْ بَاعِعِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ. قَوْلًا مَثَلًا ثَلَاثَةً وَ سِتْوَانِ، مَهْمُ عَمَارٍ. شرح حدیدی، ج ۱۰، ص ۱۰۴.

برترین انسان بعد از پیامبر ﷺ

جابر می‌گوید: بعد از این جریان، هرگاه علی وارد جلسه‌ای می‌شد مردم به یکدیگر می‌گفتند: «أَتَانَا كَم خَيْرَ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؟» یعنی آن کس که بعد از پیامبر اکرم ﷺ بهترین انسان هاست، وارد شد.^۱ پرسش این است که به راستی، هر کس در جریان این مسائل باشد و بشنود که پیامبر چنین صحابه‌ای دارد و تنها در غدیر خم صد هزار تن صحابه حضور داشتند؛ ولی پیامبر اکرم این تعریف‌ها را فقط در مورد یکی از صحابه انجام دهد، پس از رحلت حضرت، مردم و یا کسی که این سخنان را از پیامبر شنیده آیا سرگردان می‌ماند؟ هرگز! از چه کسی پیروی می‌کند؟ قهراً از حضرت علی، مگر آن که پنبه در گوش خود نهاده باشد. و یا فشار حاکمان وقت.

یک مناظره: روزی با یکی از برادران اهل سنت بحثی داشتم. گفتیم: ما پشت سر امام جماعت اهل سنت در مکه و مدینه نماز می‌خوانیم؛ ولی اگر فردی شیعه امام جماعت باشد آیا شما پشت سر او نماز می‌خوانید؟ گفت: خیر، سبب را پرسیدم. گفت: چون شما طهارت ندارید. گفتم: چگونه ما طهارت نداریم؟! گفت: فرد، در نماز باید وضو داشته باشد. گفتم: ما وضو می‌گیریم؟ گفت: شما پایتان را نمی‌شوید. مسح می‌کشید. گفتم: ما که مسح می‌کشیم، وضو نداریم!؟

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۴.

در حج با علی شرکت کردند. نام علی را به امیرالمؤمنین بر زبان می‌آوردند و منکر نیز نبودند^۱.

پس به او گفتم: اگر پیامبر اکرم ﷺ روز قیامت از من بپرسد و یا خداوند عزوجل روز قیامت مرا به محاکمه بکشد که چرا تو شیعه و پیرو اهل بیت پیامبر هستی؟ چه کسی به تو گفته شیعه باشی؟ بی‌درنگ خواهم گفت: این روایات را طبق نقلی که حسکانی گفته و صدها نقل دیگر. پیامبر خودت در حق علی گفته است. بعد نیز خودت آیه نازل کردی و من پیرو علی شدم، یعنی حجت دارم. شما چه مذهبی داری؟ گفت: من حنفی‌ام. گفتم: اگر خدا از تو بپرسد چرا حنفی هستی چه پاسخی می‌دهی؟ این همه فقیه در طول تاریخ آمده و رفته‌اند تنها ما این چهار تاسمذهب و فقه را داشتیم؟! گفتم دوست من ناراحت نشو، هر چند مرا ناراحت کردی، این مذاهب در قرن دوم و سوم ایجاد شدند. ابوحنیفه قرن دوم، امام مالک قرن دوم، امام احمد بن حنبل قرن سوم و امام شافعی در قرن سوم می‌زیستند. یعنی این هادویست سال، صد و پنجاه سال بعد از پیامبر اکرم ﷺ روی کار آمدند؛ ولی علی بن ابیطالب در دامان پیامبر اکرم ﷺ بزرگ شد.

فقه علی رضی الله عنه

پرسش: آیا علی فقه دارد یا ندارد؟ اگر فقه ندارد، پس چگونه پیامبر فرمود: مردم! علی دروازه شهر علم و دانش من است، و.... اگر فقه

دارد، چرا فقه امام علی را کنار گذاشتند و فقه مالکی را انتخاب کردند. مذاهب چهارگانه در قرن هفتم به زور، به وسیله بیبرس بُندقداری در چهار مذهب، منحصر گردید. مقریزی^۱ می‌گوید: در دوران بیبرس بُندقداری چهار قاضی از چهار مذهب شافعی، حنبلی، حنفی و مالکی متولی امور قضاوت مصر شدند. آغاز رسمیت یافتن مذاهب چهارگانه در مصر، در عهد بُندقداری و قرن هفتم بود. او در سال ۶۵۸، سلطنت مصر را بدست گرفت و قبل از او مسلک حنفی، حنبلی رسمیت نداشتند. قضاوت علمای این چهار مذهب از سال ۶۶۵ شروع شد. بگونه‌ای که در سراسر سرزمین‌های اسلامی هیچ مذهبی، جز این چهار مذهب شناخته شده نبود و هر کس از مذهب دیگری پیروی می‌کرد، با او دشمنی می‌شد، به او اعتراض می‌کردند و او را به عنوان قاضی تعیین نمی‌کردند و شهادت وی را در دادگاه هلمی پذیرفتند. یعنی کسی که پیرو یکی از این چهار مذهب نبود شهادتت را نپذیرفتند. سپس مقریزی می‌گوید: فقهای مذاهب اربعه فتوا دادند که پیروی از این چهار مذهب واجب و از دیگر مذاهب حرام است تا امروز. بنابراین، رسمیت این چهار مذهب، از قرن هفتم صورت پذیرفته است. صدها فقیه، هزاران فقیه وجود داشته، او نیز یکی از آنها بوده؛ ولی اگر گفته شود سرزمین‌های اسلامی به چهار مذهب تقسیم شود و غیر از این چهار مذهب، بقیه مذاهب صحیح نیستند و شهادت پیروانشان پذیرفته نیست، سخنی دور از انصاف است.

۱. الخطط المقریزية، ۲: ۳۴۴.

۱. انما الفقه السبعة: ص ۸.

پیامبر به او شناسنامه داد و فرمود: «سلمان مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» چگونه می‌گویند: اصل شیعه فارسی صفوی است. صفویه پانصد سال قبل می‌زیستند و فردی که می‌گوید: شیعه نخستین نام مذهب در اسلام است خود، در سال ۱۹۵ هجری، یعنی هفتصد سال قبل از صفویه زندگی می‌کرده است. براساس این نقل، ریشهٔ تشیع مدنی است نه فارسی. ریشه‌شیعیان در مدینه و بین صحابه و عرب وجود داشته است.

۲- احمد امین مصری، که کتب وی در دانشگاه‌های مصر تدریس می‌شود می‌گوید: «قد بدأ التشیع من فرقة، من الصحابة كانوا مخلصين في حثيم لعلی، يرونه أحق بالخلافة؛ آغاز تشیع، مربوط به دوران گروهی از صحابه بود که در دوستی و محبت علی مخلص بودند. و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می‌دانستند». وی می‌گوید: مشهورترین آنها سلمان، ابوذر و مقدادند. بنا به این نقل، آیا آغاز تشیع از اصفهان بوده یا از مدینه؟!۱

۳- صبحی صالح می‌گوید: «كان بين الصحابة حتى في عهد النبي شيعة لربيبة علي منهم ابوذر، مقداد، جابر، أبي ابن كعب، ابوطيلى، العباس و جميع بنيه و عمار و ابو أيوب؛^۱ در بین صحابه پیامبر اکرم ﷺ، حتی در زمان خود پیامبر اکرم، شیعه وجود داشته است. بنابراین، در بین صحابه زمان پیامبر شیعه‌علی وجود داشت. بدین ترتیب، به عقل عدّه‌ای که می‌گویند: ریشهٔ تشیع از اصفهان و از صفویه بوده، باید خندید.

تبلیغاتی خصمانه

بعضی‌ها خیال می‌کنند مذهب تشیع از دوران صفوی به وجود آمده است. اخیراً وهابی‌ها از طریق تبلیغات ماهواره‌ای می‌گویند: اصل تشیع از ایران است. مذهب شیعه، مذهب ایرانیان است. و آغاز آن نیز از ایران و اصفهان و از زمان صفویه است. نخست در پاسخ باید گفت: صفویه نژاد فارس نیستند؛ بلکه نژاد ترک‌اند. صفوی‌ها عموزاده‌های عثمانی‌ها و همه از نژاد ترک «از شمال عراق» هستند. گروهی به سمت ترکیه فعلی رفتند و تشکیل حکومت عثمانی دادند جمعی نیز به این سمت آمدند و تشکیل حکومت صفوی دادند. از سوی، ریشهٔ مذهب شیعه‌فارسی نیست؛ بلکه عربی است و در زمان پیامبر اکرم ﷺ بوده است. ۱- ابوحاتم رازی متوفای ۲۷۷ ه.ق از علمای بزرگ اهل سنت و سلفی مسلک در کتاب خود «الزینة فی الکلمات الإسلامیه» جلد ۳ می‌گوید «إِنَّ أَوَّلَ إِسْمٍ لِمَذْهَبِ ظَهْرٍ فِي الْإِسْلَامِ هُوَ الشَّيْعَةُ وَكَانَ هَذَا لِقَبِ أَرْبَعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ، أَبُوذَرٍّ، عَمَّارٌ، وَمَقْدَادٌ، وَسَلْمَانَ»^۱

شیعه نخستین نام مذهب، در اسلام است. یعنی قبل از مذهب تسنن، این مذهب، لقب چهار تن از صحابه بود. بر اساس گفتهٔ آقایان، ابوذر باید اصفهانی باشد! نه از طایفهٔ غفّار، خاندان یاسر همه حجازی‌اند. سلمان نیز - که اهل شیراز یا اصفهان و یا ماهرزم است -

۱. النظم الإسلامیه، ص ۹۶.

۱. الزینة، ج ۳، ص ۱۰.

تشیع قم نیز در تاریخ ۸۳ هجری بوسیله فرزندان سعد بن مالک اشعری، از کوفه بوده است. یاقوت حَمَوی صاحب کتاب معجم البلدان متوفای ۶۲۶ ه.ق که خود، از اهل تسنن است و هشتصدسال پیش، سی صد سال قبل از صفویه می‌زیسته، می‌گوید: «قم کبیره، حسنة، طيبة، أهلها کلهم شیعة امامية؛^۱ قم شهر بزرگی است، زیبا، جالب و اهل قم همه شیعه هستند». آغاز تشیع در قم از سال ۸۳ هجری بوده. یعنی ۲۲ سال بعد از حادثه کربلا، زمان امام زین العابدین و توسط گروهی که از عراق به این دیار آمده‌اند یعنی فرزندان سعد بن مالک: عبدالله و احوص و نعیم و عبدالرحمن و اسحاق که از کوفه به قم آمد و خود شیعه بودند و تشیع را به قم آوردند. در شهر، غیر از شیعه وجود نداشت و خاندان اشاعره یعنی هستند. یعنی اساس تشیع قم از یمن و عرب بوده است. ایران و فارس و عرب و ... همه به شیعه علی بودن افتخار می‌کنند و آن چه که در مورد اساس تشیع در دوران صفویه گفته شده حاکی از ناآگاهی طرف مقابل است.

اعتراضی بی جا

کتاب الکشف والبیان معروف به تفسیر ثعلبی، که در ده جلد به چاپ رسیده و نویسنده آن از علمای بزرگ اهل سنت و متوفای سال ۴۲۷ ه.ق است. یعنی وی چهل سال قبل از شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ هجری، درگذشته است. در تفسیر سوره معارج می‌گوید: از سفیان ابن عَیْنَه سؤال شد: شأن نزول این آیه در مورد کیست؟ سفیان گفت: موضوعی از من پرسیدی که پیش از تو کسی چنین پرسشی را از من نکرده بود. من از پدرم و او از جعفر بن محمد (امام صادق) وی نیز از جدش و او نیز از پدرش نقل می‌کند که وقتی پیامبر اکرم ﷺ به غدیر خم رسید، اعلام کرد مردم در آن مکان جمع شدند. حضرت دست علی را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». خبر تعیین علی به عنوان جانشین پیامبر، همه جا پیچید. از جمله به حرث بن نعمان^۱ رسید. وی با خشم و ناراحتی خدمت پیامبر

۱. در بعضی از روایات: جابر بن النضر است که پدر او در جنگ بدر به دستور پیامبر ﷺ و به دست علی ﷺ کشته شد.

آمد و شترش را بیرون مسجد خوابانید و حضور پیامبر که در جمع اصحاب بود، شرفیاب شد و فردی بسیار بی ادب بود. بی آن که رسول خدا بگوید، گفت: ای محمد! به ما دستور دادی بگویم لا اله الا الله، إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، گفتیم. به ما گفتی پنج نوبت نماز بخوانیم، زکات بدهیم، حج برویم، یک ماه روزه بگیریم، همه این کارها را انجام دادیم. به این همه دستور و فرمان، انکفا نکردی و دست علی را گرفتی و او را از ما برتر دانستی و گفتی «من كنت مولاة فعلى مولاة» به من بگو، کاری که شما انجام دادی از ناحیه شخص توست یا از ناحیه خداست؟! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «والذی لا إله إلا هو هذا من الله» قسم به ذات باری تعالی این کار از جانب خدا بود. او پاسخ خود را گرفت و از پیامبر جدا شد و برای سوار شدن، به سمت شتر خود رفت. همان گونه که راه می رفت با خود می اندیشید و می گفت: خدایا! اگر سخنی که پیامبر زده، حق است، یعنی علی را تو تعیین کرده‌ای نه پیامبر، باران سنگ بر ما بفرست یا عذاب دردناکی به ما بچشان. در همان حال که به سمت شترش می رفت و این سخن را بر زبان داشت، به شترش نرسیده بود که دعا مستجاب شد. خدای عزوجل سنگریزه‌ای فرستاد و به سرش خورد و از سمت دیگر بدنش خارج شد و او را در دم کشت و به شتر نرسید. سپس مؤلف می گوید: «فأنزل الله سبحانه سأل سائل بعذاب واقع، للكافرين ليس له دافع» این مطلب را از کتاب شیعه نقل نکردم و در ایران نیز چاپ نشده است^۱. وی می گوید ماجرای «من كنت مولاة» نیز از جانب

پیامبر نیست؛ بلکه از جانب خداست. این مطلب را هر کس ببیند سرانجام به وجدان و ضمیر خود مراجعه می کند و می گوید تا کی به غدیر، به ولایت، به امامت بی مهری کنیم.

شاید به شما بگویند: علی رضی الله عنه در نهج البلاغه خلیفه را مدح و ستایش کرده است. در این خصوص پاسخ های مختلفی داده اند. این جمله نهج البلاغه را در خطبه ۲۲۸ به رخ شما می کشند.

«لله بلاء فلان، فلقد قَوْمَ الأَوْدِ، وَ دَاوَى العَمَدِ، وَأَقَامَ السُّنَّةَ، وَ خَلَّفَ الفِئْتَةَ، ذَهَبَ نَقَى القُوبِ، قَلِيلَ العَيْبِ، أَصَابَ خَيْرَهَا، وَ سَبَقَ شَرَّهَا» این عبارت در نهج البلاغه است و شارحان نهج البلاغه گفته اند: این جمله در مقام مدح عمر است. پاسخ های متعددی در این خصوص داده اند اما از همه بهتر پاسخ محقق شوشتری است. وی می گوید: روایتی که در اینجا نقل شده دارای صحت نیست و سند آن ضعیف است. این گونه نیست که هر چه در نهج البلاغه آمده باشد، صد در صد صحیح است. شریف رضی هر خطبه ای را که جنبه بلاغی داشته در نهج البلاغه گرد آورده است. از جمله ماجرای اذان که آیا وسیله خواب بوده یا وحی؟ اهل سنت می گویند: به وسیله خواب بوده است و این سخن باطل است؛ ولی شریف رضی این موضوع را در نهج البلاغه نقل کرده است. این عبارت که در نهج البلاغه آمده ربطی به امیرالمؤمنین ندارد و سند آن نیز ضعیف است. و آن را بی مورد به حضرت نسبت داده اند. پاسخ های متعدد دیگری نیز در این زمینه داده شده است.^۱

۱. بیح الصباغة فی شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۱۰۵.

۱. الکشف والبيان، ج ۱۰، ص ۳۴.

در صحیح بخاری^۱ تصریح دارد که علی بن ابیطالب کراهت داشت با خلیفهٔ دوّم روبرو و با او هم سخن بشود. وی می‌گوید: فاطمه زهرا علیها السلام شش ماه پس از پیامبر زنده بود. وقتی رحلت کرد، همسرش علی او را شبانه دفن کرد. ابوبکر را که رئیس حکومت بود خیر نکرد. خود حضرت بر جنازهٔ او نماز خواند بعد از دفن فاطمه زهرا علیها السلام علی علیه السلام به ابوبکر پیام فرستاد که نزد ما بیا؛ ولی کسی همراه تو نباشد، زیرا علی نمی‌خواست با عمر، روبرو و هم سخن شود. و عمر بن خطاب به ابوبکر گفت تنها نرو، باید من با تو همراه باشم. به مطلب نگاه کنید. بنابراین، مسئلهٔ روابطی که می‌گویند، صحت ندارد و واقعیت غیر از این است.

آیا قضیهٔ ازدواج اُمّ کلثوم با خلیفهٔ دوّم در صحاح سَنّه آمده است؟ در بخاری تنها اشاره‌ای بدان شده و مشخص نیست از چه کسی نقل شده است. اما تفصیل آن در هیچ یک از صحاح سَنّه نیامده است. این موضوع در طبقات ابن سعد آمده که این کتاب اعتبار چندانی ندارد. از دیدگاه شیعه نیز این مسأله اختلافی است و روایات در این خصوص، متعارض است. روایاتی که صحیح‌اند، صراحت ندارند و روایاتی که صراحت دارند، صحیح نیستند.

والسلام علیکم

فصل نهم

درنگ در یک واقعیت

آیهٔ تطهیر

در ارتباط با تقد و بررسی عملکرد خلفای پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مباحثی از جمله بحث آیهٔ تطهیر مطرح شد که لازم است مستندات تطبیق اهل بیت، بر پنج معصوم بیان گردد. از منابع اصلی اهل سنت یکی صحیح مسلم است که به نقل از عایشه، جریان نزول آیهٔ تطهیر و تطبیقش بر پنج معصوم اهل بیت علیهم السلام را نقل می‌کند.^۱

در مسند احمد بن حنبل نیز در چند جا همین معنا منعکس گردیده. توجه دارید که مسند احمد بن حنبل را برخی از اهل سنت، از جمله صحاح دانسته‌اند و از جهت زمانی نیز احمد حنبل مقدم بر مؤلفان صحاح سَنّه است، زیرا دورهٔ حیات او نیمهٔ اول قرن سوم و بقیهٔ مؤلفان

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۵.

صحاح اهل سنت در نیمهٔ دوم قرن سوم بوده است.

حدیث کساء

ماجرای کساء در مسند احمد بن حنبل به نقل از اُم سلمه آمده است.^۱ مسند احمد در دو مورد دیگر جریانی را از انس بن مالک نقل می‌کند و می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ پس از نزول آیهٔ تطهیر ۶ ماه، هر روز که برای نماز صبح از خانه خارج می‌شد در خانهٔ حضرت فاطمه ﷺ می‌آمد و می‌فرمود: «یا اهل البیت» این جمله نیز گویای این معناست، به این دلیل که حضرت می‌آید خطاب به خانهٔ فاطمه می‌فرماید: «یا اهل البیت الصلاة» بعد آیهٔ تطهیر را قرائت می‌کند و این خود بازگویی همین معناست. جریان خطاب پیامبر به خانهٔ فاطمه با خواندن این آیه در مسند احمد نقل شده است.^۲

سرگذشت اصحاب کساء در یکی دیگر از صحاح اهل سنت آمده است.^۳ ترمذی را چند گونه خوانده‌اند، زیرا منسوب به شهر ترمذ، از مناطق خراسان قدیم است و تقریباً همهٔ مؤلفان صحاح اهل سنت، ایرانی بوده‌اند. بخاری -مسلم نیشابوری- بخاری اهل بخارا بوده و ترمذی اهل ترمذ یا ترمیذ یا ترمذ به چند صورت از جمله ترمذی نیز خوانده شده. وی در سنن خود جریان کساء را از عمر، فرزند اُم سلمه

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۲۹۲.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۵۸ و ۲۵۹؛ سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۴.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰ و ۳۲۸.

نقل می‌کند. حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ اوایل قرن پنجم در مستدرک خود با عنوان المستدرک علی الصحیحین روایاتی را که بخاری و مسلم در دو صحیح خود نیاورده‌اند؛ اما طبق معیارهای آن‌ها صحیح بوده و باید می‌آوردند؛ ولی فروگذار شده، در کتاب المستدرک خود آورده و معنای المستدرک نیز همین است یعنی مطالبی که فروگذار شده در کتابی دیگر جمع‌آوری می‌شود.

علمای شیعه نیز کتاب مستدرک الوسائل دارند که از تألیفات مرحوم حاجی نوری است. حاکم، در مستدرک خود به نقل از اُم سلمه روایت اصحاب کساء را روایت می‌کند و سپس می‌گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط بخاری و مسلم ولم یخرجاه»^۱ می‌گوید: این حدیث، بنا بر معیار بخاری و مسلم در پذیرش حدیث، صحیح بوده؛ ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند که روایت مزبور در چندین مورد از کتب صحاح اهل سنت آمده و در آن، جای تردیدی باقی نمی‌ماند که مصادیق اهل بیت کیانند.

پرسش با چهار مینا

بحث تاریخی ما در ارتباط با عملکرد خلیفهٔ اول به بعد در چند محور قابل طرح به نظر می‌رسد که می‌توان مجموع آن چه را که در ارتباط با خلیفهٔ اول قابل طرح است، در چهار محور مطرح کرد.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۶.

۱. اصل تحقق خلافت یا پذیرش خلافت یا مسئله بیعت. در اینجا دو فرع قابل طرح است: یکی اصل پذیرش بیعت، توسط پیامبر اکرم ﷺ که به چه معیار و ملاکی خود را در مظان خلافت قرار داد و کاندید خلافت کرد که خود موضوعی قابل بررسی است. دوم بیعت گرفتن: بنابراین، یکی پذیرش بیعت و یکی گرفتن بیعت که در آن، جبر یا اکراه نیز راه داشت. در بحث گرفتن بیعت، بررسی گزارش‌های مربوط به بیعت گرفتن اجباری یا اکراهی برای ابوبکر باید مورد توجه قرار گیرد و تفاوت بین اجبار و اکراه نیز مشخص است و دربارهٔ امیرالمؤمنین ﷺ هر دو اتفاق افتاده است.

۲. چگونگی برخورد ابوبکر با بحران‌های سیاسی و اجتماعی پس از تحقق خلافت وی باید بررسی گردد. یکی از مهم‌ترین بحران‌ها و شاید برجسته‌ترین بحران‌های خلافت ابوبکر مسئلهٔ جنگ‌های ردهٔ یا بحران ارتداد (از دین برگشتگان) است. بعد از رحلت پیامبر ﷺ، ابوبکر با این جنگ‌ها مقابله کرد. اکنون باید بررسی شود که آیا همهٔ آن‌ها از دین برگشته بودند یا عده‌ای؟ زیرا امکان دارد برخی از آن‌ها مخالف سیاسی بوده‌اند.

۳. شیوهٔ حکومت‌داری و مدیریت: مثلاً مباحث مربوط به کارگزارانی که خلیفهٔ اول نصب می‌کرد باید مورد بررسی قرار گیرد که آیا همهٔ آن‌ها افرادی شایسته بوده‌اند؟ نظام شایستهٔ سالاری برقرار بوده یا -فامیلی و خویشی و دوستی و امثال این‌ها نیز دخیل بوده است؟ در بحث تعیین جانشین نیز مجدداً باید این بحث را مطرح کنیم که به چه ملاکی ابوبکر،

عمر را به جانشینی خود تعیین کرد؟ آیا شایسته‌تر از او وجود نداشت؟ آیا از خالد بن ولید فردی شایسته‌تر، وجود نداشت که او را به مقابلهٔ مردان بفرستد و آن جنایات را مرتکب نشود؟! در بحث حکومت‌داری و مدیریت به خصوص مسئلهٔ نصب کارگزاران و تعیین کارگزاران، قابل طرح‌اند. چهارمین مسئلهٔ تعیین جانشین یا واگذاری خلافت: در زمینهٔ محور نخست، یعنی مسئلهٔ بیعت و در بحث پذیرش و گرفتن بیعت، ما با برادران اهل سنت خود تفاوتی اساسی داریم. اگر از دوستان اهل سنت بپرسیم ملاک و معیارهایی که شما در جهت تعیین خلافت، برای یک خلیفه و امامت برای یک امام دارید چیست؟ آنان سخن واحدی ندارند گاهی در پاسخ به مسئلهٔ تعیین خلافت، تعبیر به اجماع اهل حلّ و عقد (مجمع قانونگذاران) و گاهی می‌گویند: به نصب خلیفه و امام پیشین، گاهی نیز تعبیر به مشورت و رایزنی صاحب نظران می‌کنند و گاهی نیز ممکن است بگویند: زور شمشیر. و دلیل آن این است که اگر بپرسیم چرا امامت برای این امام متعین شد؟ می‌گویند: چون اصحاب، با رایزنی که انجام دادند اهل حلّ و عقد (مجمع قانون‌گذاران) مهاجر و انصار، ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند و این خود نشانگر این است که یکی از راه‌های تعیین خلافت برای خلیفه، اجماع اهل حلّ و عقد است.

چرا نصب خلیفه به عنوان پیشین، موجب تعیین خلافت برای خلیفه می‌شود؟ در پاسخ می‌گویند: برای اینکه ابوبکر، عمر را به خلافت نصب کرد. از این نیز بگذریم، چرا مشورت و رایزنی؟ پاسخ

می‌دهند: برای اینکه عمر، شورایی شش نفره تشکیل داد و گفت: بنشینید و با یکدیگر مشورت کنید و از میان خود یک تن را انتخاب کنید. می‌گوییم: چرا با زور شمشیر؟ می‌گویند: چون بعضی از صحابه چنین عمل کرده‌اند. ممکن است به این بخش خیلی تصریح نکنند؛ اما مشخص است که در این بخش، ناگزیرند عملکرد معاویه را از صحابه بدانند، زیرا معاویه با شمشیر و یا حبله گری بر امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام غالب شد. به صراحت بگوییم: یکی از راه‌های تعیین خلافت این است که اگر کسی با زور شمشیر بر دیگری غالب گشت مردم موظفند از او اطاعت کنند. او خلیفه به شمار می‌آید و نباید بر خلاف خواست جماعت حرکت کرد و مردم باید از او اطاعت بکنند حتی اگر ظلم و ستم روا بدارد.

۴. مردم، از فرمانروای ستمکار چگونه پیروی و اطاعت کنند؟

پاسخ: در صحیح مسلم روایت شده یکی از صحابه می‌گوید: خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. حضرت فرمود: «پس از من کسانی بر شما مسلط خواهند شد که دل‌هایی حیوانی دارند و عملکرد آن‌ها بر اساس سنت من نیست». سپس آن صحابی عرض کرد: ای رسول خدا! اگر این گونه عمل کردند ما چه کنیم؟ فرمود: «باید اطاعت بکنید هر چند پشت شما را با شلاق بیازارند». چنین موانعی را این افراد درست کردند. این روایت چه زمانی درست شد و وارد صحاح آنان گشت! به خوبی مشخص است جریانی پس از پیامبر به وجود آمد که مردم باید مطیع این قبیل افراد باشند و این مسأله را کاملاً نهادینه کردند که امام حسین علیه السلام وقتی

حرکت خود را آغاز می‌کند خارجی معرفی می‌شود چرا؟ زیرا می‌گویند: چرا جماعت را به هم زدی و برخلاف خواست عموم مردم و مثلاً خلاف دموکراسی حرکت کردی. اینان برای منع و نهی از به هم زدن جماعت و عدم ایجاد تفرقه بین این جماعت، روایات بسیاری دارند که نباید برخلاف سنت و جماعت حرکت کرد. امام حسین علیه السلام را به شهادت می‌رسانند و به آسانی نیز می‌توانند موضوع برهم زدن جماعت را میان مردم جا بیندازند.

چنین روایاتی بعد از پیامبر آمد و زمینه را برای چنین فضایی فراهم ساخت. ما یک پرسش می‌کنیم، با چهار منبأ و معیار، روبرومی شویم این چهار منبأ از کجا آمده‌اند؟ این معیارها از عالم نفس الامر و عقل و واقع و نقل و نص قرآنی که نیامده‌اند از واقع تاریخی آمده‌اند. خدای تاریخی برای اهل سنت، منبأ درست کرده است. اگر بگوییم این واقعیت تاریخی نمی‌تواند برای شما منبأ باشد، می‌گویند: می‌تواند منبأ باشد چون این امور را صحابه انجام دادند و عملکرد صحابه، کاشف از رضایت پیامبر است.

در بحث عدالت صحابه دقت کنید. چرا عملکرد صحابی حجت می‌شود؟ در نقد سیره یک فرد، دو حالت بیشتر نداریم یا طرف، معصوم است که مطلقاً رفتارش برای ما حجت است، زیرا اگر ثابت شد این فرد معصوم است. بنابراین، از او خطا صادر نمی‌شود. از معصوم رفتار خلاف مُسَلَّم عقلی صادر نمی‌شود. خلاف مُسَلَّم نقلی نیز از او صادر نمی‌گردد و آن جا که به ظاهر خلاف عقلی است نیز ما باید در توجیه و عقل خود بازنگری کنیم و اگر تصور کنیم خلاف عقل است یعنی خلاف

مستقل عقلی نیست، خلاف غیر مستقل عقلی است ما چنین تصوّر می‌کنیم؛ ولی عقل می‌گوید: رفتاری که از معصوم صادر می‌شود مطلقاً برای ما حجّت است؛ اما اگر از غیر معصوم صادر شود یکی از دو راه است باید آن را بر عقل قطعی یا بر نقل قطعی عرضه بکنیم و هیچ راه دیگری جز این نداریم. درباره این کار آیا همین که اهل حلّ و عقد دور هم نشستند، قضیه تمام شد؟ کدام اهل حلّ و عقد! مگر از مهاجرین چند نفر در سقیفه حضور داشتند؟ سه نفر بیشتر نبودند آن هم با وضعیت رقابت بین انصار و وضعیت مذاکرات سقیفه و چگونگی بیعت گرفتن و مسیری که طی کردند تا به مسجد رسیدند و چگونگی گرفتن بیعت از مردم در مسیر!

یکی از راه‌های بیعت گرفتن برای ابوبکر، کمک گرفتن از قبیله اسلم بود. این قبیله در بیعت برای ابوبکر نقش بسزایی داشت. آنان یکی از طوایف بیابان نشین مدینه بودند. تاریخ در این زمینه می‌گوید: وفات پیامبر اکرم ﷺ روز دوشنبه اتفاق افتاد. -که در روز وفات اختلاف است.- عصر دوشنبه اجتماع سقیفه به ثمر نشست و به سمت مسجد راه افتادند و تا غروب دوشنبه در مسجد، برای ابوبکر بیعت گرفته شد. بنا به نقل تاریخ، در آن روز کوه‌های اطراف مسجد پیامبر و کوه‌های مدینه از افراد قبیله اسلم موج می‌زد. هر چند بعضی راویان تلاش کرده‌اند حضور آن‌ها را تصادفی جلوه دهند و بگویند: آنان هر از گاهی به مدینه می‌آمدند و چون مدینه شهری زراعی بود، آذوقه تهیه می‌کردند و برای مردم خود می‌بردند و برای همین کار به

مدینه آمده بودند که عمر به آن‌ها گفت: بیایید و برای بیعت گرفتن برای جانشین پیامبر کمک کنید و آذوقه شما ما و این خود نخستین مورد پرداخت رشوه در تاریخ است. این افراد با کمر بسته و چوب در دست در کوه‌های مدینه هر کسی را می‌دیدند با تهدید چوب او را به سمت مسجد می‌راندند تا بدانجا برود و دستش را به دست ابوبکر بمالد و بیعت کند و خارج شود. این موضوع واقعاً جای تردید دارد که این تعداد از قبیله اسلم همراه با چوبدستی در آن عصر، در مدینه چه می‌کردند؟ کار تصادفی نبوده. به فرض تصادفی باشد این نحوه بیعت‌گیری از موارد قابل طرح در این بخش است. خلافتی که بیعت آن این چنین منعقد شده، چه خلافتی است؟

در بحث پذیرش بیعت، اهل سنت بیعت را پذیرفته‌اند و می‌گویند: اهل حلّ و عقد، دور هم نشستند و به این نتیجه رسیدند که ابوبکر باید برای خلافت انتخاب شود. پاسخ ما شیعیان در ارتباط با همین پرسش چیست؟ ما یک مینا بیشتر نداریم بحث نصب یا نص، ما به خلافت به نص و به نصب تنصیصی معتقدیم. بر این مینا، ریشه عقلی و نقلی دارد و مینای اصلی قضیه، استدلال عقلی است. این مطلب می‌تواند دلیل بر اصل نصب امام باشد. این موضوع، چه ریشه عقلی دارد؟ شیعه معتقد است بعد از پیامبر اکرم ﷺ عقل و نقل هر دو مؤیدانند که باید نصب امام معصوم، صورت بگیرد با این که یک مینا بیشتر نداریم و این مینا را از عقل و از عالم نفس‌الآمر و حقیقت گرفتیم نه از رخدادی تاریخی و حجّت دانستن عملکرده صحابه. پس آن مینا چیست؟ چندمقدمه دارد:

استمرار نبوت

غدیر:

اعتقاد ما بر این که امامت استمرار نبوت است، دلیل قرآنی دارد. سوره مائده آیه ۶۷ آیه تبلیغ. اگر به این آیه استدلال کنید، خود آیه را تحلیل درونی کنید لازم نیست سراغ روایت نیز بروید. با تحلیل درونی خود این آیه می‌توانید پی ببرید که مفهوم و مصداق «ما أَسْأَلُ الْيَكَّ» چیست؟ در این آیه شریفه تبلیغ، سه ویژگی وجود دارد. پیامبر از بیان آن بی‌مناک است نه برای جان خود؛ بلکه برای مکتب و زحماتی که کشیده، مبادا منافقین عرصه را در دست بگیرند. بنابراین، هدایت پیامبر، خوفی داشت که خداوند می‌فرماید: نترس، خدا تو را از شر مردم حفظ می‌کند. شیعه و اهل سنت نیز قبول دارند که نزول سوره مائده، در روزهای پایانی عمر پیامبر و در حجة الوداع بوده است. جدای از این بیان، پیامبر اکرم ﷺ بیان‌های فراوانی داشت. آن حضرت در جمع افراد محدودی بارها این موضوع را بیان کرده بود؛ ولی در جمع چند هزار نفری تا آن زمان چنین چیزی رخ نداده بود. ما معتقدیم سوره مائده آخرین سوره نازل شده است که در حجة الوداع (اندکی بیش از دو ماه، قبل از رحلت پیامبر) نازل شده است. اگر سوره مائده به اقرار مفسران شیعه و اهل سنت از آخرین سوره‌های نازل بر پیامبر باشد. بنابراین، موضوعی را که در این آیه قرار است پیامبر اکرم ﷺ ابلاغ کند، باید موضوعی باشد که تا امروز ناگفته مانده است، یعنی باید موضوعی

باشد که تا ماه‌های پایانی عمر پیامبر به این شکل، بیان نگشته و مکمل امر مهمی نیز باشد و پیامبر نیز از گفتن آن بیم دارد. هر یک از اصول دین را تصور کنیم نمی‌تواند مصداق این موضوع باشد. به یقین، توحید نیست، قطعاً نبوت نیست. پیامبر آن موضوعات را از همان روزهای نخست فرموده بود. معاد، از جمله نخستین آیات نازل شده و فروع دین، نماز، حج، جهاد همه این‌ها گفته شده و بدان عمل گشته بود به فرض، یکی از فروع دین باشد که انمه ﷺ آن را بعداً بیان کردند و در بیان پیامبر اکرم ﷺ نیامده چه فرعی دینی است که از چنین جایگاهی برخوردار است و مکمل رسالت پیامبر نیز هست و حضرت از بیان آن بیم داشتند؟ بنابراین در آن جا که پیامبر خائف است یعنی یک بحث سیاسی و یک زمینه سیاسی مطرح است و جز بحث امامت و خلافت چیز دیگری نیست. با استناد به آیه ۶۷ سوره مائده. امامت شیعی که ما معتقدیم امامتی مکمل رسالت و استمرار نبوت است. چیزی که مکمل نبوت است آیا هر کس می‌تواند عهده دار آن بشود؟

امام باید دو شرط داشته باشد: شرط علم الهی و عصمت، یعنی اگر کسی بخواهد کار را تکمیل کند باید ویژگی‌های رسول خدا را داشته باشد، او نبی نیست، وحی بر او نازل نمی‌شود؛ اما باید در مقام عمل، صحیح عمل کند. به سخن اواعتماد داشته باشند. اگر خود چیزی بگوید و به گونه‌ای دیگر عمل کند، همان استدلال در مورد عصمت نبی اکرم در اینجا نیز می‌آید. امام در مقابل علم، باید عالم باشد تا مطلبی پرسیدند پاسخ داشته باشد. در چندین منبع اهل سنت آمده که ابوبکر ۹ آرزو

داشته یکی از آرزوهایش این بود که کاش از پیامبر اکرم ﷺ پرسیده بودم میراث عمّه چقدر است؟ مقدار علم خلیفه مشخص است. مرحوم علامه امینی موارد متعددی از این امور را در ج ۷ الغدير آورده است. از خلیفه پرسیدند: «وفاکمه و آتیه» به چه معناست؟ گفت نمی‌دانم برویم سراغ ابوالحسن. آمدند خدمت امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: این معنا که از خود قرآن استفاده می‌شده. «آتیه» یعنی علوفه برای چهارپایان. آن‌ها در فهم ظاهری قرآن نیز مشکل داشتند تا چه رسد به فهم باطنی. اگر قرار است داشتن علم الهی برای امام لازم باشد این گونه علوم با قرائت و کلاس و این قبیل امور، به دست نمی‌آید باید عصمت داشته باشد و این ویژگی برای همه قابل تشخیص نیست. آیا اکنون در جمع فقهایی که داریم می‌توانیم واقعاً تشخیص بدهیم علم فلانی مثلاً ۷۲/۵ درجه فلانی ۹۸/۲ درجه است؟ آیا قابل تشخیص است که بگوییم: فلانی آنقدر عادل است، دیگری آن مقدار بیشتر عادل است؟ این قبیل امور ملکه‌درونی و ملکه‌باطنی است. ممکن است ظواهری در رفتار اشخاص، نمودهایی داشته باشد چه رسد به بحث عصمت. این امور برای مردم قابل تشخیص نیست و چون قابل تشخیص نیست، بنابراین نیاز به نصب و معرفی دارد و ما معتقدیم بایستی خداوند، امام را معرفی کند. مبنای عقلی، نقلی و تاریخی این قضیه نیز مشخص است در تاریخ داریم که پیامبر اکرم ﷺ مکرر می‌فرمود بعد از من به کجا مراجعه کنید. «لیقتدوا بالائمة من اهل بیتی؛ باید از پیشوایانی که از اهل بیت منند پیروی کنید». در روایت اهل سنت جمله «لیقتدوا بالائمة من اهل بیتی» وجود

دارد با این مقدمات، نگاهی تطبیقی به مبانی اهل سنت داشته باشیم. در ارتباط با مسائل امامت و خلافت با نگاه تطبیقی بین شیعه و اهل سنت می‌توانید به کتاب امامت پژوهی، از دکتر محمود فاضل یزدی مطلق، مراجعه کنید که نگاهی تطبیقی به نظریه امامت از منظر امامیه، معتزله و اشاعره دارد. اما در بحث گرفتن بیعت، نگاهی دیگر مطرح است. یکی اکراه و اجبار در بیعت عمومی و ماجرای قبیله اسلم و دیگری بحث اکراه و اجبار در گرفتن بیعت از مخالفان سیاسی به ویژه اهل بیت. آیا از منابع اهل سنت قابل استفاده و استناد است که بیعتی از امیرالمؤمنین به خصوص به این عنوان گرفته شده یا خیر؟ تردیدی نیست که علی ﷺ خود از اعضای حل و عقد بود و این جمع چه اجتماعی است که این گونه از عضوی از اعضای حل و عقد بیعت گرفته شده است؟ آیا از منابع اهل سنت، بیعت اجباری و اکراهی برای امیرالمؤمنین قابل استفاده هست یا خیر؟

علامه امینی در کتاب الغدير^۱ در مورد حمله به خانه فاطمه ﷺ و بردن امیرالمؤمنین به مسجد برای بیعت از منابع اهل سنت اشاره‌ای دارد. علامه امینی اصل نامه‌ای را که معاویه به امیرمؤمنان ﷺ نوشته، آورده که به عنوان شحاتت به امیرالمؤمنین ﷺ می‌نویسد تو همان کسی هستی که برای بیعت تو را کشتان کشتان به سمت مسجد می‌بردند. «كنت تقاد كما يقاد جمل مغشوش» کاروان شتر را که به هم می‌بندند شترها به

۱. الغدير، ج ۷، ص ۷۷ و ۸۶ و ج ۷ و ج ۳، ص ۱۰۲ - ۱۰۴.

ساربانى که از جلو مهار را می‌کشید و کاروان را به دنبال خود می‌آورد، قائد می‌گویند. قائد امت اسلامی یعنی کسی که جلودار امت است. سابق، به شتربانی می‌گویند که از پشت سر شترها را می‌راند. مغشوش شتری است که ریسمان به بینی‌اش می‌بندند که اگر نافرمانی کند، کشیده می‌شود و بین‌اش زخمی می‌شود و ناچار از اطاعت است. در نقل سلمان داریم که امیر مؤمنان علیه السلام را با ریسمان بسته بودند و می‌کشیدند و در بعضی نقل‌ها نیز هست که پیراهن حضرت را جمع کرده بودند و بقه آن را گرفته بودند و می‌کشیدند. این دو نقل، با هم قابل جمع‌اند. حضرت در پاسخ می‌فرماید: ای معاویه! خواستی مرا شماتت کنی، اما نتیجه عکس داد. چرا که مظلوم را بر مظلومیتش شماتت نمی‌کنند. من در آن قضیه، مظلوم واقع شدم و تو مرا بر مظلومیتم شماتت می‌کنی؟ این نقل به جز شرح ابن ابی‌الحدید، در منابع کهن اهل سنت مانند کتاب عقداً لفرید^۱ از ابن عبد ربه اندلسی که خود از علمای متعصب اهل سنت است و ظاهراً در قرن ۵ و ۶ می‌زیسته، آمده است که از حضرت، بیعت اجباری گرفتند. کتاب الامامة والسياسة^۲ از ابن قتیبة دینوری نیز از کهن‌ترین منابع اهل سنت در قرن سوم است که کیفیت گرفتن بیعت برای ابوبکر را نقل می‌کند. در دیگر منابع اهل سنت، اعشی، از قلقشندی این مطلب را نقل کرده که

امام علیه السلام را با این وضعیت به مسجد بردند.^۱ عمر به امیرالمؤمنین گفت با جانشین رسول خدا بیعت کن. حضرت بی‌درنگ فرمود: اگر بیعت نکنم چی؟ پاسخ داد تو را گردن می‌زنیم. فرمود: اگر این کار را بکنید بنده خدا و برادر پیامبر را کشته‌اید. عمر در پاسخ گفت: بنده خدا آری؛ ولی برادر رسول خدا، خیر؛

بسیاری می‌پرسند: فراتر از یک ماه از غدیر نمی‌گذشت چگونه مردم مدینه، غدیر را فراموش کردند و کسی حاضر نشد سخنی از غدیر بگوید. پاسخ آن در همان نقلی که بیان شد، نهفته است. جدای از بحث خلافت، برادری علی از مسلمات تاریخ بود و همه مردم شاهد آن بودند. مؤاخات (عقد برادری) یک بار در مکه انجام شد و بار دیگر پس از هجرت، بین مهاجران و انصار در مدینه. در هر دو مورد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی أنت أخي فی الدنيا والآخرة» در تاریخ شیعه و سنی مکرر آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان برادر خود صدا می‌زد. در ماجرای خبیر فرمود: برادرم علی کجاست؟ گفتند: به چشم درد مبتلاست. پیامبر دست به چشم حضرت کشید و او شفا یافت و وی را برای فتح خبیر اعزاز نمود. موارد فراوان دیگری داریم که علی علیه السلام را به عنوان برادر خطاب کرده است. در اینجا ابن قتیبة نقل نمی‌کند که کسی بپا خاسته باشد و بگوید: برادری‌اش را که نمی‌شود انکار کرد! از اینجا پی ببرید

۱. عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۳.

۱. ج ۱، ص ۲۲۸.

که چه فضایی بر مدینه حاکم بوده و مردم در چه وضعیتی بسر می‌برده‌اند که حتی برادری حضرت انکار شد و کسی جرأت نکرد بها خیزد و آن را اعلان نماید. سپس نقل می‌کنند پس از این ماجرا امیرالمؤمنین علیه السلام به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پناه برد و گریه کرد و ناله سر داد و جمله هارون را در ماجرای سامری و حضرت موسی تکرار کرد. کدام بیعت؟ کدام اهل حلّ و عقد؟ کدام طیب خاطر؟ بیعتی که با ضرب چوب بنی‌اسلم و به ریسمان بستن و کشیدن به سمت مسجد منعقد شده، طبیعی است چقدر می‌تواند مشروعت داشته باشد.

نکته دیگری از بیعت اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام در نقل‌های تاریخی داریم که به هر ترتیب حضرت را رها کردند و بردند و دست او را به دست ابوبکر چسبانند. جای دیگری آمده که حضرت خود به سمت ابوبکر رفته و بیعت کرده است. اینجا حضرت می‌فرماید: من بیعت نکردم تا آن جا که دیدم مرتدین از اسلام برگشتند. از این رو، بیعت کردم. چه ارتباطی است بین جریان مرتدین و بیعت حضرت؟ از این مطلب می‌توان پی برد که مردم در دل با علی علیه السلام بودند، حضرت تا بیعت نکرده رسمیتی به خلافت داده نشده و مردم به جنگ نمی‌روند و مرتدان تا نزدیک دروازه‌های مدینه آمدند. اصل و مرکز حکومت اسلامی در خطر است و مردم استقبال نمی‌کنند. علی علیه السلام ناچار به بیعت می‌شود. به ابوبکر دست می‌دهد که مردم برای مقابله با حروب رده اعزام گردند.

زمانی می‌پرسند: چگونه ماجرای غدیر فراموش شد؟ باید گفت:

فراموش نشده بود فضا به گونه‌ای بود که نمی‌شد کاری انجام داد، کودتا بود. چرا پس از ماجرای ابوبکر هیچ سخنی از منافقین به میان نیامده؟ منافقینی که تا سال دهم در مدینه بودند و پیامبر را اذیت و آزار می‌کردند، کجا رفتند، خبری از آنها نیست؟ در تاریخ هیچ جایی نمی‌خوانید سخنی از منافقین در عصر ابوبکر مطرح باشد که ابوبکر با آنها دست و پنجه نرم کرده باشد. اگر کسی مطلبی دارد ارائه دهد. کودتایی شکل گرفت که مردم نمی‌توانستند در مقابل آن قد علم کنند. بنابراین، در مقابل آن، ملاحظه کاری از خود نشان دادند. قطعاً می‌دانند که امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرد و نوعی رسمیت داده شد و مردم برای مقابله با حروب رده، حرکت کردند. باید توجه کرد که دو نوع بیعت برای حضرت بیان کرده‌اند. بیعت نخست بیعت اجباری و دوم بیعت اکراهی که حضرت هر دو را داشته است. اولی به اجبار، حضرت را به سوی مسجد می‌کشاندند. در زیارت جامعه امیرالمؤمنین دارد که به خانه وحی و رسالت و امیرالمؤمنین حمله کردند و این بیعت، بیعتی اجباری است و بیعت دوم بیعتی اکراهی، نه اینکه حضرت قلباً بخواد، بلکه ناچار است.

گذشته از این، بیعت گرفتن از دیگر مخالفان سیاسی غیر از اهل بیت نیز مطرح است. این مخالفان سیاسی کیانند؟ کسانی مانند زبیر. در همین نقل می‌گوید: عمر به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام حمله کرد چون شنید عده‌ای در خانه علی بست نشسته و تحسّن کرده‌اند از جمله زبیر، قطعاً سلمان، ابوذر و عمار نیز بوده‌اند، زیرا آنان، دار و دسته امیرالمؤمنین علیه السلام

را تشکیل می‌دادند. بعد می‌گوید: عمر با هیزم آمد پشت در خانه فاطمه، تهدید کرد و گفت: بیرون بیا باید یا شما را به آتش می‌کشم. مطالب یاد شده در همین جلد الغدير آمده است. سپس نقل می‌کند که «قالوا إنَّ فيه فاطمة قال و إن» همین تعبیر را طبری نیز در تاریخش دارد که: «قال و إن» حتی اگر فاطمه در این خانه باشد این کار را خواهم کرد. سپس می‌گوید آن‌ها را به سمت مسجد حرکت دادند. نخستین فرد، زبیر بود که با شمشیر بیرون آمد و با گروه مهاجم روبرو شد، شمشیر زبیر را گرفتند و به سنگ کوبیدند و شکستند و آن‌ها را به سمت مسجد بردند. گروهی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام را به این شکل در تنگنا قرار داده و از آن‌ها بیعت گرفته شده که جسته و گریخته نام آن‌ها در منابع آمده است. غیر از این مخالفان سیاسی که پیرامون امیرالمؤمنین علیه السلام بودند مخالفان سیاسی دیگری نیز خارج مدینه وجود داشتند. آیا تاریخ در مورد این مخالفان سیاسی سخن گفته؟ هر چند بعضی از علمای اهل سنت تلاش کرده‌اند ماجرای جنگ‌های رده را دو بخش بدانند، یکی با مدعیان دروغین نبوت و دوم با مرتدان. اما ما معتقدیم به گواهی تاریخ، گروه سومی نیز بوده‌اند که مخالفان خلافت ابوبکر را تشکیل می‌داده‌اند. ما مطلبی را از خود به تاریخ نسبت نمی‌دهیم این اعثم کوفی خود از علمای اهل سنت است و ظاهراً در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته و می‌گوید: زمانی که سپاه اعزامی ابوبکر به سمت بعضی از این مخالفان رفت چه کردند؟ و اشعار آن‌ها را می‌آورد که می‌گفتند: اگر یکی از اهل بیت پیامبر از ما زکات درخواست می‌کرد به او می‌دادیم.

گرفتن زکات باعث شد این موضوعات در تاریخ محو شود؟ اما به هر حال راه خود را باز کرده و از لایه لای این کتاب‌ها به ما رسیده هر چند اندکی اجازه نقل داده‌اند؛ ولی نقل این گونه موارد در این کتاب‌ها نشانگر این است که گروه سومی نیز بوده‌اند.

اهل سنت تلاش دارند این افراد را به عنوان مانعان زکات معرفی کنند. مانعان زکات یعنی کسانی که با اصل حکم زکات مخالف بودند. بر این اساس، مرتداند و یکی از احکام ضروری الهی را انکار کرده‌اند. آن‌ها کسانی بودند که با ابوبکر مخالف نبودند؛ اما معتقد بودند زکات فقط برای عصر پیامبر بوده، یعنی نباید به خلیفه بعدی زکات داد. ما می‌گوییم: خیر؛ از کلمات و اشعار آن‌ها بر می‌آید که آنان با اصل زکات مخالف نبودند؛ بلکه با گیرنده زکات مخالف بودند. این‌ها معتقد بودند اگر زکات را پرداخت کنند حقی از گردن‌شان ساقط نشده و این پرداخت، مشروع نیست. اینها گروه سوم امثال مالک بن نویره بودند. که ماجرای وی لکه ننگ بزرگ تاریخی بر دامن خلیفه اول و کارگزار او خالد بن ولید است و پاک شدنی نیست.

١٢. الاصابة، عسقلاني، ابن حجر، ت ٨٥٢هـ، دار الكتب، بيروت.
١٣. الاستغاثه، ابوالقاسم كوفي، ت ٣٥٢هـ.
١٤. الأمالي، طوسي، محمد بن الحسن، ت ٤٦٠هـ، مؤسسة البعثة، قم.
١٥. اخبار نجد، في تاريخ الجبرتي، غالب محمد أديب.
١٦. الأغاني، إصفهاني، أبو الفرج، ت ٥٧٦هـ، دار الفكر، بيروت.
١٧. اثبات الوصية، مسعودي، علي بن الحسين، ت ٣٤٦هـ، الرضي، قم.
١٨. بحار الأنوار، مجلسي، محمدباقر، ت ١١١١هـ، مؤسسة الوفاء، بيروت.
١٩. البداية والنهاية، دمشق، ابن كثير، ت ٧٧٤هـ، مكتبة المعارف، بيروت.
٢٠. بشاره المصطفى، طبري، عماد الدين، بعد از ٥٥٣هـ.
٢١. بهج الصباغة، شوشتری، محمد تقی، ت ١٤١٥هـ، دار أمير كبير، تهران.
٢٢. تاريخ الاسلام، ذهبي، شمس الدين، ت ٧٤٨هـ، دارالكتاب العربي، بيروت.
٢٣. تاريخ دمشق، دمشق، ابن عساکر، ت ٥٧١هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٢٤. تاريخ جرجان، سهمي، حمزة بن يوسف، ت ٤٢٧هـ، عالم الكتب، بيروت.
٢٥. تاريخ المدينة، نمری، ابن شبة، ت ٢٤٢هـ، دار الفكر، قم.
٢٦. تاريخ الأمم والملوك، طبري، محمد بن جرير، ت ٣١٠هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٧. تاريخ بغداد، بغداد، ابوبکر، ت ٤٦٣هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٨. تهذيب الاحكام، طوسي، محمد بن الحسن، ت ٤٦٠هـ، دار الكتب الإسلامية، تهران.
٢٩. تهذيب التهذيب ابن حجر العسقلاني، ت ٨٥٢هـ، دار الفكر، بيروت.

كتابتنامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغة.
٣. الامامة والسياسة، دينوري، ابن قتبية ت ٢٧٦، الشريف الرضي، قم.
٤. ارشاد القلوب، ديلمی، الحسن بن محمد، بعد از ٨٠١هـ، نشر اعلمي، بيروت.
٥. اسد الغابة، شيباني ابن اثير، ت ٦٣٠هـ، المكتبة الإسلامية، تهران.
٦. الأئساب، سمعاني، عبدالکريم بن محمد، ت ٥٦٢هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٧. انساب الأشراف، بلاذري، احمد بن يحيى ت قرن سوم، دارالفکر، بيروت.
٨. الايام المكية، طبسي، نجم الدين، دار الولا، بيروت.
٩. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، ت ٤١٣هـ، نشر جامعة مدرسين، قم.
١٠. الاحتجاج، طبرسي، احمد بن أبي طالب، قرن ششم، مصطفوي، قم.
١١. استيعاب، قرطبي، ابو عمرو، ت ٤٦٣هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.

٣٠. تهذيب الكمال، مزى، ابوالحجاج، ت ٧٤٢هـ، دار الفكر، بيروت.
٣١. تفسير الدر المنثور، سيوطى، جلال الدين، ت ٩١١هـ، محمد أمين دمج، بيروت.
٣٢. تفسير الكشف البيان، ثعلبى، ابواسحاق، ت ٤٢٧هـ، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
٣٣. تطهير الجنان، هيثمى، ابن حجر، ت ٩٧٣هـ.
٣٤. تلخيص الحبير، في تخريج الراعى الكبير، عسقلانى، احمد بن على، ت ٨٥٢هـ، دار الفكر، بيروت.
٣٥. تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزى، ت ٦٥٤هـ، المجمع العالمى لأهل البيت، إيران.
٣٦. تنقيح المقال، مامقانى، شيخ عبدالله، ت ١٣١٥هـ، چاپ مرتضوى، نجف اشرف.
٣٧. تنقيح المقال، مامقانى، شيخ عبدالله، ت ١٣١٥هـ، آل البيت، قم.
٣٨. التمهيد، لما في الموطأ، قرطبي، ابن عبدالبر، ت ٤٦٣هـ، وزارة العلوم، المغرب.
٣٩. الثقات، البستي، ابن حبان، ت ٣٥٤هـ، دار الفكر، بيروت.
٤٠. جامع الصغير، في احاديث البشير النذير، سيوطى، جلال الدين، ت ٩١١هـ، دار الفكر، بيروت.
٤١. حياة سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء، قرشي، باقر شريف، مكتبة الامام الحسن عليه السلام، نجف اشرف.
٤٢. الخطط المقرزية، مقرزى، احمد بن على، ت ٨٤٥هـ.
٤٣. الدرجات الرفيعة، في طبقات الشيعة، المدنى ابن معصوم، ت ١١٣٠هـ، بصيرتى، قم.
٤٤. ربيع الايرار، زمخشري، محمود بن عمر، ت ٥٣٦هـ، مؤسسة الاعلمى، بيروت.
٤٥. روضة المتقين، مجلسى، محمدرتقى، ت ١٠٧٠هـ، نشر فرهنگ اسلامى، تهران.
٤٦. سر العالمين، غزالي، محمد بن محمد، ت ٤٧٨هـ، المكتبة التوفيقية، مصر.
٤٧. السنن الكبرى، يهقى، ابوبكر، ت ٤٥٨هـ، دار المعرفة، بيروت.
٤٨. سير اعلام النبلاء، ذهبى، شمس الدين، ت ٧٤٨هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٤٩. سفينة البحار، قمى، شيخ عباس، ت ١٣٥٩هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٥٠. سنن الترمذى، (الجامع الصحيح) ترمذى، محمد بن عيسى، ت ٢٩٧هـ، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
٥١. سنن ابى داود، سجستاني سليمان بن الأشعث، ت ٢٧٥هـ، دار إحياء السنة النبوية، بيروت.
٥٢. سنن النسائى، ابو عبدالرحمن، ت ٣٠٣هـ، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
٥٣. سنن ابن ماجه، قزوينى، محمد بن يزيد، ت ٢٧٥هـ، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
٥٤. شرايع الاسلام، حلى ابوالقاسم نجم الدين، ت ٦٧٦هـ، چاپخانه ادب، نجف.
٥٥. شرح المقاصد، تفتازانى، مسعود بن عمر، ت ٧٩٣هـ، دار المعارف النعمانية، باكستان.
٥٦. شواهد التنزيل، حسكائى، عبيدالله بن عبدالله، ت ٤٩٠هـ، مجمع إحياء الثقافة الاسلامية، قم.

٥٧. الشافعي في الإمامة الشريفة المرتضى، ت ٤٣٦هـ، مؤسسة الصادق، تهران.
٥٨. شرح نهج البلاغة، معتزلي، ابن أبي الحديد، ت ٦٥٦هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٥٩. الصراط المستقيم، بياضي، علي بن يونس، ت ٨٧٧هـ، المكتبة المرتضوية، إيران.
٦٠. الصحيح من سيرة النبي ﷺ، عاملي، سيد جعفر، مؤسسة دار الحديث، قم.
٦١. الصواعق المحرقة، هينمي، أحمد بن حجر، ت ٩٧٤هـ، مكتبة القاهرة، مصر.
٦٢. ضحى الإسلام، مصرى، أحمد أمين، مكتبة النهضة، القاهرة.
٦٣. الغدير، اميني، شيخ عبدالحسين، ت ١٣٩٠هـ، دار الكتاب العربي، بيروت.
٦٤. فرقه‌ای برای تفرقه، طيبي، نجم الدين، .
٦٥. الفتنة الكبرى، مصرى، طه حسين، دار المعارف، مصر.
٦٦. الفصل، اندلسي، ابن حزم، ت ٤٥٦هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٦٧. فتوح، كوفي، أحمد بن اعثم، ت ٣١٤هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٦٨. فتوح البلدان، بلاذري، أحمد بن يحيى، ت ٢٧٩هـ، مكتبة النهضة، القاهرة.
٦٩. العقد الفريد، اندلسي، عبد ربه، ت ٣٢٧هـ، دار الكتاب العربي، بيروت.
٧٠. علل الشرايع، صدوق، محمد بن علي، ت ٣٨١هـ، المكتبة الحيدرية، نجف اشرف.
٧١. قصة الحوار الهادئ، قزويني، سيد محمد حسيني، مؤسسة ولي عصر، قم.
٧٢. قاموس الرجال، شوشترى، محمدتقي، ت ١٤١٥هـ، جامع مدرسين، قم.
٧٣. الكافي، كليني، محمد بن يعقوب، ت ٣٢٨هـ، چاپخانه اسلامية، تهران.
٧٤. كنز العمال، متقى هندی، علاء الدين، ت ٩٧٥هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٧٥. الكامل في التاريخ، جزري، ابنثير، ت ٦٣٠هـ، دار صادر، بيروت.
٧٦. الكامل في الضعفاء، جرجاني، ت ٣٦٥هـ، دار الفكر، بيروت.
٧٧. المعارف، دينوري، عبدالله بن مسلم، ت ٢٧٦هـ، شريف رضي، قم.
٧٨. المصنف، صنعاني، عبدالرزاق، ت ٢١١هـ، المكتب الاسلامي، بيروت.
٧٩. مروج الذهب، مسعودي، علي بن حسين، ت ٣٤٦هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٨٠. المستدرک على الصحيحين، نيسابوري، محمد بن عبدالله، ت ٤٠٥هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٨١. ميزان الاعتدال، ذهبي، محمود بن احمد، ت ٧٤٨هـ، دارالمعرفة، بيروت.
٨٢. مستدرک الوسائل، نوري، ميرزا حسين، ت ١٣٢٠هـ، آل البيت، قم.
٨٣. المحلى، اندلسي، ابن حزم، ت ٤٥٦هـ، دار الأفاق الجديده، بيروت.
٨٤. مدينة المعاجز، بحراني، سيد هاشم، ت ١١٠٧هـ، مؤسسة المعارف الاسلامية، قم.
٨٥. منهاج السنة، حراني، ابن تيميه، ت ٧٨٥هـ، المكتبة الاسلامية، بيروت.
٨٦. معجم رجال الحديث، خوئي، سيد ابوالقاسم، ت ١٤١٣هـ، دار الزهراء، بيروت.
٨٧. مرآة العقول، مجلسي، محمدباقر، ت ١١١١هـ، دارالكتب الاسلامية، تهران.
٨٨. ملاذ الأخيار، مجلسي، محمد باقر، ت ١١١١هـ، مكتبة المرعشي، قم.
٨٩. معجم البلدان، حموي، ابوعبدالله ياقوت، ت ٦٢٦هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٩٠. مستد احمد، شيباني، احمد بن حنبل، ت ٢٤٠هـ، دار الفكر، بيروت.

٩١. النظم الاسلامية، صبحى صالح، دار الملايين، بيروت.
٩٢. نيل الاوطار، شوكانى، ت ١٢٥٥هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
٩٣. النزاع والتخاصم، بين بني امية وبني هاشم، مقرئزى احمد بن على، ت ٨٤٥هـ، چاپخانه علمية نجف اشرف.
٩٤. الهداية الكبرى، خصيبي، حسين بن حمدان، مؤسسة البلاغ، بيروت.
٩٥. وسائل الشيعة، عاملى، محمد بن الحسن، الحر، ت ١١٠٤هـ، مؤسسة آل البيت، قم.
٩٦. اليقين، باختصاص علي عليه السلام بأمره للمؤمنين، ابن طاوس ت، دارالكتاب، قم.